

سخنرانی عزت الله سبحانی در آلمان

گام به گام برای

آزادی های بیشتر

(ص ۲۲)

نگاهی به آخرین حماسه "سیاوش کسرانی"

"آرش" دیروز (ص ۳۰)

"مهراب" امروز

گفتگوی "راه توده" با رهبر
نهیست آزادی ایران

مذاکره

برای معرفی
کاندیداهای

مستقل (ص ۱۹)

21-

راه

۴۰ صفحه

توده

نوره دوم شماره (۴۴) زمين ماه ۱۳۷۴

"جنبش آزادیخواهی"

در برابر انتخابات فرمایشی!

کارزاری که در ایران و در رابطه با انتخابات دوره پنجم مجلس اسلامی اوج گرفته است، پیش از آنکه ناشی از

برگزاری این انتخابات باشد، کارزاری است ملی و آزادیخواهانه، که دو هدف اساسی را دنبال می کند:

الف- به زیر کشیدن تاراجگران اجتماعی، زمینداران بزرگ، تجار وابسته، مجریان برنامه های اقتصادی امپریالیستی و... از حکومت!

ب- بازگرداندن آزادی ها به جامعه، برقراری حکومتی ملی و متکی به رای مردم و نجات کشور از بحران همه جانبه ای که بر آن سایه گسترده است. این حکومت، با هدف تامین "آزادی-استقلال-عدالت اجتماعی" حکومتی است، نامین کننده وحدت ملی. بنابراین، پیش از آنکه نتیجه انتخابات مجلس اهمیت درجه نخست و تعیین کننده را داشته باشد، سرانجام این جنبش ملی اهمیت دارد.

مردم نه تنها به لیست های چنین حکومتی، برای پرکردن صندلی های مجلس آینده، بلکه به مجموعه عملکرد مجلس، دولت و حاصل فلاکت بار سیاست های اقتصادی-اجتماعی-فرهنگی حکومت می گویند: نه!

"جبهه آزادی خواهی" برخاسته از نیاز و خواست امروز جامعه ایران، برای مجلس آینده و ترکیب نمایندگان آن، رای و نظری مغایر صحنه سازی هائی دارد، که حاکمیت عادت دارد، با عوام فریبی و بازی با باورهای مذهبی مردم، در آن به پیروزی دست یابد. سال های دهه ۶۰ سپری شده است!

همه شواهد، در ایران حکایت از آن دارد، که نه حکومت می تواند مجلس یکدست و گوش به فرمان خویش را سازمان بدهد، نه مردم چنین مجلس و انتخاباتی را می پذیرند و نه بحران اجتماعی موجود با "مجلس یکدست" برطرف می شود. عوامل مستقیم بحران کنونی ایران، چگونه می توانند به مردم بقبولانند، که مجلس اگر یکدست در اختیار آنها باشد، مشکلات حل می شود!

در واقع همه آنها، که اکنون در حکومت با یکدیگر اختلاف پیدا کرده اند (رسالت، روحانیت مبارز مؤلفه اسلامی، تکنوکرات های دولتی،... به نمایندگی از تجار وابسته، زمینداران بزرگ، غارتگران اجتماعی...) در این سال ها، بصورت یکدست و یکپارچه عمل کرده اند. بویژه در سال های نخست اجرای برنامه ضد ملی "تعدیل اقتصادی" که دره فقر و ثروت را در ایران، تا حد مرگ و زندگی عمیق کرده است! هر مجلس "یکدست" و یا "جند دست"ی که بخواهد ادامه دهنده سیاست های اجتماعی-اقتصادی-فرهنگی گذشته باشد، در برابر جنبش مردم است و ضد ملی است! و هر بخش از حکومت و پیرامونیان آن، حتی در همان سنگر خود- که به جنبش آزادیخواهی و رهائی ایران از بحران کنونی پیبوند، گامی "ملی" و "مردمی" برداشته است.

دوسیاست

دو سیاست و روش در برابر ما قرار دارد:

۱- کنار کشیدن، تحریم کردن و از صحنه دور ماندن و با مردم نبودن، با این توجیه که سرانجام انتخاباتی که در جمهوری اسلامی برگزار شود، از پیش معلوم است!

۲- بودن، حضور داشتن و افشاء کردن لحظه به لحظه طرفین، با هدف تقویت جنبش آزادیخواهی مردم ایران. جنبشی که پیش از انتخابات وجود داشته و پس از آن نیز وجود خواهد داشت.

توده ای ها با "جنبش" و در کنار مردم، در این کارزار حضور دارند و خواهند داشت. بهمین دلیل حمایت از کاندیداهای مستقل و ملی، افشای لیست های فرمایشی و حکومتی، تأیید و تشویق احزاب و سازمان های سیاسی شناخته شده ایران برای اعلام لیست مشترک و متکی به "اتحاد عمل"، حمایت از چهره هائی که در سال های اول پیروز انقلاب عملکرد و افکاری مردمی داشته اند و... وظیفه ای ملی است. حزب توده ایران نیز در چارچوب این وظیفه ملی، حرکت ها و سیاست های خود را تعیین کرده و خواهد کرد.

با این پیوند، ما جنبش آزادیخواهی را تقویت می کنیم، در جهت افشای طرفندهای حکومتی برای برگزاری یک انتخابات فرمایشی گام برمی داریم و درعمل، در جبهه "احزاب طرفدار آزادی" و منتقد به جنبش آزادیخواهی مردم قرار می گیریم. جبهه فراگیر- با هر نام و عنوان- بدین طریق- مانند همیشه- شکل می گیرد!

آخرین گزارش از

آرایش

انتخاباتی

در ایران

(ص ۴۰)

"جبهه ضد دیکتاتوری"

نیم گام

به جلو!

(ص ۵)

حقایق دربار

روزنامه های ایران

(ص ۸)

وحدت و

اعتبار حزب (ص ۱۰)

در آستانه انتخابات مجلس اسلامی،

موضع "راه توده" چیست؟

با همه قدرت در جنبش مردم شرکت کنیم!

تلاش نمی‌کاهد، بلکه آنرا تشدید هم می‌کند. در واقع و در چنین صورتی، مردم پیش از امروز، مجلس اسلامی را زانده‌ای خنثی و مزاحم در ایران تشخیص خواهند داد و انحلال آن را، در کنار خواست برکناری حکومت و یا در پیوند با سرنوشت آن، قرار خواهند داد. همین است که امروز، و در این لحظه، شعار اساسی نه "انتخابات آزاد"، بلکه "آزادی‌هاست." (راه توده شماره ۳۷)

برای این همین ارزیابی، ما با "تحریم انتخابات"، که در واقع اتخاذ موضع انفعالی و جدا شدن از جنبش مردم است، فاصله خود را اعلام داشتیم. "راه توده" با افشاء کردن انتخابات فرمایشی، تلاش برای اتحاد نیروها - به ویژه در داخل کشور -، فشار به حکومت برای وادار ساختن آن به عقب‌نشینی در برابر خواست‌های جنبش، مبارزه با واپس ماندن ترین افکار سیاسی-مذهبی، که پوشش سرمایه داری غارتگر و وابسته تجاری در کشور شده است و بقای خود را در گرو سرکوب بازهم بیشتر آزادی‌ها می‌داند، استفاده از تضادهای و برخورد های درون و پیرامون حکومت و نظام برای پیشبرد مبارزه و جنبش، گسترش "جبهه آزادی‌ها" و ... موافق است، اما با "تحریم" خیر! چرا که در تحریم، انفعالی نهفته است، که هرگز روش و سیاست توده‌ای نبوده است. دعوت از مردم در آخرین مراحل انتخاباتی، که متکی به شرایط روز چه کنند، کاملاً بستگی به شرایط و موقعیت آن لحظه و روز دارد. مقایسه آخرین روزهای دیماه جاری - که احزاب حکومتی اعلام موجودیت کرده‌اند - با شهریور ماه گذشته - حتی با آذر ماه گذشته و یورش انصار حزب الله به خیابان‌ها - تفاوتی با هم ندارند؟ اگر پاسخ منفی است، که از نظر ما و با توجه به نبرد انکارناپذیر طبقاتی جاری در جامعه، هست، بنا بر این چگونه می‌توان با اعلام "تحریم" از این نبرد فاصله گرفت، صحنه را برای دیگران خالی گذاشت و در واقع به مردم نیز این روش انفعالی را، به عنوان یک روش انقلابی توصیه کرد؟ این سیاست نه تنها علمی و توده‌ای نیست، بلکه غیرعلمی و غیر توده‌ایست! در جامعه‌ای که هر روز و هفته آن با تحولات جدیدی همراه است، چگونه می‌توان منفعل ماند؟

بر اساس همین تحلیل، راه توده در پاسخ به فراخوان حزب ملت ایران، برای تشکیل یک جبهه فراگیر، اعلام داشت که جبهه فراگیر نمی‌تواند برای انتخابات تشکیل شود، بلکه این جبهه (همانگونه که از مضمون و نام پیشنهادی حزب ملت ایران، که آن پیش بینی شده است، برمی‌آید، و از "مردم سالاری" ناشی می‌شود)، جبهه‌ایست با خواست حکومت آزاد مردم برخورد و مشارکت واقعی مردم در سرنوشت خویش و کشور. بنابراین انتخابات مجلس، تنها یک حادثه است در روند و مسیر ضرورت تشکیل این جبهه و به همین جهت خواست مرحله‌ای جبهه، که باید نیروهای بسیاری را شامل شود، همان "آزادی‌ها" می‌تواند باشد، که ما آنرا "جنبش آزادیخواهی مردم ایران" ارزیابی کرده‌ایم.

رشد واقع بینی در داخل کشور

از اینکه در داخل کشور بسیاری از چهره‌های ملی و ملی-مذهبی ایران در جریان بحث‌های مربوط به انتخابات مجلس آینده به نوعی اتحاد عمل سیاسی و برای همکاری مشترک و دراز مدت به یکدیگر نزدیک شده‌اند، موجب خرسندی ما می‌باشد. ما بسیار امیدواریم، این همکاری‌ها، تا سطح اتحاد استوار این نیروها در یک جبهه مشترک رشد کند و پیش و پس از انتخابات مجلس و ریاست جمهوری، به نیروی برای تأثیرگذاری بر مجموعه تحولات مثبت ایران تبدیل شود. اخبار و اطلاعاتی که در این زمینه به "راه توده" رسیده است، نه تنها پاره‌ای اخبار منتشر در شماره‌های گذشته "راه توده" مبنی بر احیای دوباره "حزب مردم ایران"، برخی فعالیت‌های جدی "جنبش مسلمانان مبارز"، برخی تجدید سازمان‌های ضروری در میان باقی ماندگان جبهه ملی ایران در داخل کشور و ... را تأیید می‌کند، بلکه بر آن ارزیابی مهر تأیید می‌گذارد، که "راه توده" بارها بر آن تأکید داشته است. "راه توده" در شماره ۳۵ (تیر ماه ۱۳۷۴) متکی به همین ارزیابی و نیاز جامعه، در مقاله‌ای تحلیلی تحت عنوان "آزادی‌ها، گام نخست هر تحولی است!" نوشت:

«... گام نخست، یا پیش زمینه‌ای که خود ضرورت حرکت به سوی تشکیل "حکومت وحدت ملی" است، کدام است؟ این گام، همچنان که بسیاری بر آن تأکید می‌کنند، بازگشت آزادی‌ها به جامعه است، که بارزترین نشانه آن، همانا آزادی احزاب، اجتماعات، و مطبوعات می‌باشد، بدون این نخستین گام، گام‌های بعدی برای رسیدن به هدف، ناممکن است. در اینجا ما بر ضرورت دیگری نیز پافشاری می‌کنیم و آن دفاع از همین آزادی‌های محدود و شکننده و در مخاطره موجود در جامعه، به عنوان سنگری برای تلاش در راه باز گرداندن همه آزادی‌های

پنجمین دوره انتخابات مجلس اسلامی، به هر شکل که برگزار شود و هر نتیجه‌ای که برای ترکیب مجلس آینده در برداشته باشد، یک حاصل بسیار مهم آن انکارناپذیر است. این حاصل و نتیجه، همان تعمیق باز هم بیشتر جنبش آزادیخواهی مردم ایران است. این تعمیق و تکامل، سرانجام و تا آخرین ماه‌های آستانه برگزاری انتخابات، به یک بحث گسترده درباره ضرورت آزادی احزاب سیاسی در کشور منجر شده است. در حقیقت، برگزاری واقعی انتخابات، در گرو حضور احزاب در جامعه و شرکت آنها در انتخابات جلوه گر شد! بحث‌های گسترده پیرامون این واقعیت، سرانجام بدان نقطه‌ای ختم شد، که پاره‌ای از دست اندرکاران حکومتی - با اشاره و یا بی‌اشاره، اما با تفاهم برخی سکان‌داران جمهوری اسلامی - چند حزب سیاسی تشکیل دادند. (خبر مربوط به تشکیل این احزاب را در این شماره بصورت مستقل می‌خوانید)

تشکیل این احزاب، گر چه حکایت از نوعی عقب نشینی حکومت در برابر جنبش آزادیخواهی مردم ایران ارزیابی شده است، اما بی‌اعتنایی مردم به این احزاب، نه تنها حکایت‌کننده رشد و آگاهی جنبش از روند حوادث در کشور است، بلکه دو واقعیت دیگر را نیز در بر دارد:

الف - مردم تنها زمانی سیاست حکومت برای آزاد گذاشتن احزاب سیاسی در جامعه را خواهند پذیرفت، که احزاب شناخته شده و قدیمی ایران، عملاً وارد صحنه سیاسی ایران شوند و نشریات متعلق به آنها رسماً فعالیت خود را در چارچوب قانون اساسی کشور - حتی علیرغم همه کمبودها و نواقص آن -، شروع کنند.

ب - مردم هر نوع باند بازی و گروه‌بندی قدرتی - حکومتی را بعنوان تشکل سیاسی - حزبی، همانطور که در تمام سال‌های جلوگیری از فعالیت آزاد احزاب سیاسی واقعی ایران نپذیرفتند، اکنون هم آنرا نمی‌پذیرند و در آینده نیز آنرا نخواهند پذیرفت. این درسی است برای همه، از تجربه ناموفق حکومت شاهنشاهی و حزب بازی‌هایش!

"راه توده" از همان آغاز بحث‌های مربوط به انتخابات مجلس دوره پنجم، با صراحت اعلام داشت، که در کارزار کنونی و در چارچوب روند رو به رشد "جنبش آزادیخواهی مردم ایران" هر نوع حرکت سیاسی و یا هر رویدادی، در نخستین مرحله، می‌بایستی در جهت تعمیق این جنبش به کار گرفته شود. بنابراین انتخابات آینده مجلس اسلامی نیز، از نظر ما، در این محدوده می‌گنجد و پیش از آنکه انتخابات آزاد در کشور مطرح باشد، آزادی‌ها - به ویژه آزادی احزاب سیاسی واقعی ایران - مطرح است و کارزار انتخاباتی نیز باید در این جهت بکار گرفته شود. به همین دلیل "راه توده" در شماره ۳۷ (در شهریور ماه ۱۳۷۴) با عنوان "آزادی‌ها، نه انتخابات آزاد"، موضع خود را در برابر رویداد انتخاباتی و رابطه آن با جنبش آزادیخواهی مردم ایران و ضرورت اتحاد همه نیروهای مدافع اهداف انقلاب بهمن ۵۷، در یک "جبهه" اعلام داشت و نوشت:

«... هر نوع گام‌گذاری در این راه، بی‌اعتنا به سرانجام انتخابات مجلس و ریاست جمهوری، باید گامی در جهت همسوئی با جنبش مردم باشد. بر این اساس است، که مجلس آینده و انتخابات مربوط به آن، حتی اگر به قدرت‌یابی بیشتر جناح رسالت-حجیه نیز ختم شود، نه تنها از اهمیت این

سیر تحولات، اکنون در این مرحله است. نقش ما چیست؟ اینکه توده‌ای‌ها و چهره‌های شناخته شده آن در داخل کشور امکان فعالیت و تحرک سیاسی را ندارند، به معنای عقب‌نشینی ما و کناره‌گیری از جنبش مردم نباید باشد؟

"راه توده" معتقد است: بهیچ وجه! چرا که "قفل" یعنی که "کلید" (۱)

برای حضور در جامعه، تاثیر گذاری بر حوادث، ایفای نقش و قفله‌ناپذیر همیشه "راه" باز بوده، هست و خواهد بود! برای این حضور، تا تیرگذاری و ایفای نقش، ابتدا باید از جامعه تحلیل نزدیک به حقیقت داشت و سپس برای آن راه حل‌ها را جستجو کرد. هیچکس در خانه ما را نخواهد کوبید، تا از خواب بیدارمان کرده و با جنبش همراه کند! حزب توده ایران "میراب" شب زنده دار انقلاب و تحولات تاریخی بوده و باید باشد! راه‌ها را جستجو کنیم، با جنبش همراه شویم، برای بردن حرف توده‌ای‌ها به درون جنبش و احزاب سیاسی واقعی ایران از هیچ امکانی فروگذار نکنیم! اینست "سیاست توده‌ای"!

شکاف‌ها و روزنه‌ها را ببینیم، بشکافیم و پیش برویم، هیچ حکمرانی - علیرغم همه امکانات نظامی و تشکیلاتی‌اش - توان مقابله با جنبش مردم را نداشته و ندارد. جنبش را برای دست یابی سریع تر به اهدافش یاری کنیم!

۱- بندی از شعر زیبا، قدیمی و سوشال از امید "نصرت رحمانی"

راز تیرباران "چه گوارا" فاش شد!

نشریه نیویورک تایمز، اخیراً از قول یک ژنرال بازنشسته ارتش بولیوی، اطلاعات تازه‌ای را در باره تیرباران انقلابی آمریکایی لاتین "چه گوارا" منتشر ساخت. این اطلاعات که ۲۸ سال پس از تیرباران "چه گوارا" منتشر شده، متکی به مشاهدات ژنرال "ماریو وارگاس سالیناس" است، که خود از جمله ۳ شاهد مراسم خاکسپاری "چه گوارا" بوده است. ژنرال بازنشسته ارتش بولیوی اعتراف کرده است، که "چه گوارا" زیر باند فرودگاه "والگران" واقع در ۱۵۰ کیلومتری جنوب غربی استان "سانتاکروز" در مرکز بولیوی به خاک سپرده شده است. به گفته این ژنرال، "چه گوارا" در سال ۱۹۶۷، در کوه‌های بولیوی و پس از یک نبرد چند ساعته، بوسیله نیروهای ارتش این کشور دستگیر شده و در ۱۱ اکتبر همان سال تیرباران شده است. در همان روز، پیکر چه گوارا همراه با چند چریک دیگر به خاک سپرده شده است. ژنرال بازنشسته ارتش بولیوی، بعنوان شاهد جنایت، اعتراف کرده است، که در جریان بازجویی از "چه گوارا" و شکنجه وی، دست‌های او را قطع می‌کنند تا اطلاعاتش را فاش سازد! پس از تیرباران وی نیز، از پیکرش قالب می‌گیرند تا بعنوان شاهی بر مرگ او و پایان یافتن افسانه انقلابی‌اش، به نمایش گذاشته شود! ژنرال ارتش بولیوی، اطلاعات دیگری را نیز از قول اعدام کنندگان "چه گوارا" فاش ساخته است. او گفته است، که با فرمانده جوخه تیرباران "چه گوارا" ملاقات داشته و او برایش گفته است، که آخرین سخنان "چه گوارا" این بوده است: «انسانی را می‌کشی، خان شلیک کن» (نشریات جهان سرمایه داری در سال‌های اخیر، سرمست از پیروزی در جنگ سرد، اطلاعاتی را برای نخستین بار فاش می‌کنند، که در طول تمام سال‌های این جنگ، حاضر نبودند، درباره آن لب ازهم بکشایند. بویژه اگر این اطلاعات مربوط به انقلاب‌ها، کودتاهای ضد انقلابی، کشتار انقلابیونی، نظیر "چه گوارا" بود.)

محل فروش نشریه "راه توده" در شهر دورتموند

دوستان و علاقمندان "راه توده" در شهر دورتموند آلمان می‌توانند از این پس، "راه توده" را از فروشگاه زیر تهیه کنند:

Obst Bazar
Elisabethstr. 5
44 139 Dortmund

اساسی به جامعه است، بدین ترتیب است، که ما بی‌اعتنایی به کارزار حفظ آزادی‌های بسیار محدود موجود را، در راه مبارزه برای کل آزادی‌ها، نه تنها توصیه نمی‌کنیم، بلکه آنرا عقیق نادرت و اندیشه‌ای درجهت چپ‌روی و راست‌روی ارزیابی می‌کنیم. بنابراین و با این توضیحات، حزب توده ایران در اصول و کلیات با آن نیروهای سیاسی (بویژه داخل کشور)، که پیش شرط هر نوع انتخابات و سپس تشکیل حکومت اتحاد "یا وحدت ملی" را آزادی احزاب و سازمانهای سیاسی اعلام داشته و می‌دارند، تفاهم و توافق نظر دارد و باهمه شخصیت‌ها، احزاب و سازمان‌های سیاسی (مذهبی یا غیر مذهبی) که در جهت حفظ آزادی‌های بسیار محدود و در مخاطره موجود و تعمیق و گسترش آنها مبارزه می‌کنند و معتقد به تحولات ملی، مثبت و مترقی در جامعه هستند، همگام است و تفاهم دارد. ما همچنان اعتقاد داریم، که نیروهای سیاسی طرفدار استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی در خارج از کشور نیز، اگر هماهنگ با این تلاش داخل کشور گام بردارند، جبهه آزادی و نجات ایران (نارغ) از هر نامی که بر آن نهاده شود) آتشدن خواهند شد، که مقابله با آن توسط نیروهای واپسگرای حاکم، با توجه به مجموعه شرایط و توازن قوا، به آسانی گذشته امکان‌پذیر نشود. (شماره ۳۵ - تیرماه ۱۳۷۴)

"راه توده"، متکی به گزارش‌های دریافتی از داخل کشور، و احتمال برخی تحرکات در دفتر ریاست جمهوری (هاشمی رفسنجانی) و حتی یگان‌ها راه حلی که شخص وی می‌تواند بدان متوسل شود، تشکیل احزاب جدید را پیش بینی کرد. اکنون با تشکیل دو حزب "استقلال" و "مردم" (که در همین شماره اخبار آنرا می‌خوانید) آن پیش‌بینی که متکی به حقایق جامعه ایران بود، صرف نظر از نتایج (مثبت یا منفی) آن، نیز جامه عمل به خود پوشیده است. "راه توده" نوشت:

«... زمزمه لزوم تشکیل حزب در میان کارگزاران دولت، اکنون در تهران بر سر زبان‌هاست. در میان تکنوکرات‌های دولتی در این مورد دو بینش وجود دارد:

۱- یک گروه و در راس آنها هاشمی رفسنجانی، همچنان اعتقاد به مانور میان طیف‌ها و داشتن چهره‌ای باصلاح مافوق گروهی دارد... او میان دو احتمال مردد است: ناپ رهبر شدن و یا "دیر کل یک حزب سیاسی"، که اکثریت پارلمانی و دولت را در اختیار داشته باشد! در میان اطرافیان هاشمی رفسنجانی این خوش‌بینی وجود دارد، که برخی عقب‌نشینی‌های او در اجرای برنامه تعدیل اقتصادی و موقعیت بشدت تضعیف شده او بر اثر عهدشکنی حجتیه، رسالت و اکثریت رهبری روحانیت مبارز تهران، موجبات برخی نزدیکی‌های جناح چپ مذهبی به او را فراهم سازد. شاید این خوش‌بینی با برداشتن گام‌هایی عملی نیز همراه شود و قبول تعهدات تازه‌ای نیز به میان کشیده شود... بی‌اعتمادی "چپ مذهبی" به او ابدی است؟ هیچکس نمی‌تواند در جامعه‌ای که بی‌وقفه دستخوش تحولات است، پاسخ قطعی به این سوال بدهد! همین سوال و جواب را می‌توان در رابطه با مقاومت گروه هاشمی رفسنجانی در دولتش برای تن دادن یا تن ندادن به تشکیل یک حزب سیاسی مطرح ساخت، و اینکه او امکان ادامه مانور بین گروه‌های سیاسی-مذهبی با پایگاه و خواست‌های طبقاتی گوناگون را دارد؟ پاسخ منفی به این سوال، بدلیل حضور رو به گسترش میلیون در صحنه سیاسی ایران و رشد اعتماد مردم نسبت به آنها، دشوارتر از گذشته می‌نماید!

۲- گروه دوم، که امیدوار است هاشمی رفسنجانی و همفکران او را نیز با خود همراه کند، اعتقاد دارد، تا دیر نشده و تا پیش از برگزاری انتخابات دوره پنجم مجلس، باید حزبی را تشکیل داد، تا از این طریق در صحنه باقی ماند. آنها بدین دلیل طرفدار آزادی محدود برای تشکیل احزاب هستند... این فعل و انفعالات، بدستی کارزار برای آزادی‌ها را در جامعه مقدم بر مسئله انتخابات آزاد قرار داده است. در واقع کارزار برای آزادی‌ها، بی‌اعتنا به امکان یا عدم امکان برگزاری انتخابات آزاد، هر روز بیشتر از روز پیش در دستور جنبش قرار می‌گیرد. زمزمه تشکیل اجلاس محدودی از سران و چهره‌های شناخته شده احزاب و سازمان‌های سیاسی طرفدار آزادی‌ها در ایران و رسیدن به تفاهم و اتحاد عملی برای کارزار مشترک در راه آزادی‌ها، بدین ترتیب به یک بحث جدی تبدیل شده است... بدین ترتیب تشکیل اتحادها در داخل کشور می‌رود، تا وارد مرحله جدی شود. تشدید بحران عمومی و آوج‌گیری جنبش انقلابی مردم، مهم‌ترین نقش را در بوجود آمدن چنین اتحادی ایفاء می‌کند... (راه توده شماره ۳۷ - شهریور ۱۳۷۴)

جنگ پراکنده در کشور ما، ائتلاف هشتگانه (احزاب مستقر در ایران که بعدها به حزب وحدت اسلامی مبدل گردید) می توانست به تازگی نیروی قابل توجه در برابر اتحاد هفتگانه (که امروز تمام سرخ‌های اوضاع آشفته افغانستان در دست‌های ناپاک آنان قرار دارد) تبارز نماید، تناسبی به میان می آمد، که مانع آزادی عمل چنین وحشیانه نیروهایی می گردید، که وابسته به پاکستان و عربستان سعودی و آمریکا بوده و هستند. در آن زمان شاید ایران نمی خواسته ائتلاف هشتگانه مستقلاً عمل نماید. عدم استقلال را باید، مسلماً به معنی عدم ابتکار، عدم مطرح بودن در صحنه عمل و عدم تبدیل شدن به آلترناتیو هم درک کرد. سوال در اینجا است، که مبدل شدن ائتلاف هشتگانه (در آن زمان) به آلترناتیو در برابر هفتگانه آیا به ضرر ایران بوده است. آیا این امر باعث تضعیف و یا از بین رفتن تأثیر ایران بر سیر حوادث داخل افغانستان بوده است؟ اینها سوالات جدی و تعیین کننده برای درک درست مسیر بعدی حوادث بودند. چنین نظر می رسد، که دولتمردان ایران مؤثر بودن در حوادث افغانستان را در وابسته نگهداشتن تنگاتنگ نیروهای متحد به خویش می دیدند. خطای سیاسی در همینجا است. وابستگی هیچگاه، هیچ نیروی را عزت و اعتبار نمی بخشد و در صحنه عمل برای جای مناسب و دارای تأثیر سیاسی بر حوادث نمی گشاید. در سال‌های رویارویی حکومت انقلابی و اپوزیسیون مسلح رهبری شونده از خارج، مرزهای کشور، دو خط فکری و دو سیاست مشخص، جهت استفاده از نیروهای ضد انقلابی کشور ما در ماورای سرحدات آن عمل می نمود. یکی خط امریکا و متحدین گوش به فرمان آن، یعنی پاکستان و عربستان سعودی و دیگران، و یکی هم خط ایران. سیاست‌های آن سال‌های امریکا و متحدین آن و نتایج قبلی آن نشان می دهند، که امریکا بشابه یک کشور دارای مدعا و متجاوز با دیدی دراز مدت‌تر و با در نظر داشت تحولات اوضاع جهانی با مسئله افغانستان برخورد می کرد. مشخصه اساسی این سیاست، ایجاد دسته‌بندی‌های مطیع، ولی مبتکر و کارآمد برای آینده و نه فقط فعال برای لحظه حاضر بود. در حالیکه حاکمیت ایران در فکر دفع الوقت و ارضای عطش تند خود برای صدور انقلابی اسلامی به افغانستان، حکم راندن مستقیم بر نیروهای متحد خویش و نادیده گرفتن شخصیت و هویت و آینده این نیروها بود. امریکائی‌ها نیروهای وابسته به خود را غلیرغم حفظ جدی وابستگی عمقی آنها در عمل روزانه و اتخاذ سیاست‌های کوتاه برد ولی در چارچوبی کلی و قیلاً تعیین شده، آزادی می گذاشت. این آزادی عمل برای نیروهای ضد انقلابی مستقر در اکستان هویت و شخصیت ظاهری مستقل را به همراه آورد ولی احزابی که در ایران مستقر بودند هیچگاه نتوانستند به مثابه طرف قابل مذاکره، نه برای نیروهای ضد انقلابی مستقر در پاکستان و نه دولت انقلابی تبارز نمایند. تنها حضور گسره و فعال مردمی که بعد از تغییرات ناگهانی در کابل به مثابه پایگاه حزب وحدت وارد عرصه شدند، بدلائل بسیار پیچیده یک‌ه توضیح آن از حوصله نوشته مختصر حاضر بیرون است، توانست این هویت و شخصیت را به متحدین دیروزی ایران که بتدریج از آن فاصله گرفتند، بدهد.

در واقعیت امر، ایران از مکانات برترتیب مساعدتری جهت تبدیل نمودن نیروهای مستقر در ایران به آلترناتیو جدی برای حوادث بعدی برخوردار بود. همه می دانند، که کسانی که در ایران به مثابه پناهنده زندگی می کردند به نحوی از انحاء در عرصه عمل تحت تأثیر جو ضد امریکائی ناشی از انقلاب ضد شاهی و ضد امریکائی ایران قرار داشتند. احزابی که در ایران مستقر بودند می توانستند بیشتر از آنهاست که در پاکستان فعالیت داشتند، با خواسته‌های عمقی مردم نزدیک باشند. در نتیجه احزابی که در ایران فعالیت داشتند، اگر در بند وابستگی حاکمیت ایران تا این حد قرار نمی داشتند، از اهمیت و تأثیر بزرگتری بر حوادث تعیین کننده کشور ما برخوردار بودند. شاید هنوز هم مفید باشد، که ایران از سیاست "به انقیاد کشیدن متحدین طبیعی خویش دست بردارد و با صمیمت و خلوص در جهت دفع بلیه هفتگانه دیروزی و نیروهای خشن و درنده خوی برآمده از آن، که امروز افغانستان را مانند طعمه پاره پاره می کنند، همراه با نیروهای مخالف امریکا و پاکستان و عربستان سعودی، عمل کند و بر پایه درستی، مبتنی بر برابری کامل اتحادهای گذشته، احیاء گردد. در این میان تأیید گرفتن نیروهای اساسی و حاضر در صحنه افغانستان و اهمیت دادن به فراکسیون‌های بی بنیاد کار عاقلانه نیست!

اگر چندین سال قبل با اوضاع افغانستان با دید استراتژیک برخورد صورت می گرفت، شاید تناسب نیروها طوری می بود، که فجایع کنونی در مقیاسی پائین‌تری به میان آید. بهر حال برای اتخاذ سیاست‌های واقع بینانه و مبتنی بر منافع استراتژیک مشترک، برای خلق‌های هر دو کشور، هنوز هم دیر نیست.

شتاب جمهوری اسلامی برای صدور انقلاب اسلامی به افغانستان باعث شد، تا وابسته ترین گروه‌های فرمانبر امریکا و پاکستان و عربستان، بیشترین تأثیر را بر سرنوشت تلخ افغانستان داشته باشند!

بدنبال انتشار مقاله تحلیلی "ایران در آینده افغانستان" که در ارتباط با اوضاع کنونی افغانستان و رابطه آن با سیاست‌های امپریالیستی در منطقه و بویژه در ارتباط با دو کشور همسایه، نوشته شده بود، چند نامه و پیام تلفنی دریافت داشته‌ایم. در میان نامه‌های وارده، نامه زیر را، که نگاه دیگریست به سیاست‌های جمهوری اسلامی نسبت به حوادث افغانستان در تمام سالهای گذشته، برگزیده و آنرا بصورت مستقل منتشر می‌سازیم. واقع بینی نهفته در این مقاله و گشایش مبحث نوینی در رابطه با سیاست‌های شتابزده جمهوری اسلامی برای به قدرت رساندن گروه‌بندیهای مورد حمایت خود از یکسو و اجازه استقلال ندادن به آنان، نکات بسیار جالبی است. که ما توجه خوانندگان خود را بدان جلب می‌کنیم. بنظر ما، نظیر همین سیاست را جمهوری اسلامی در لبنان و عراق پی گرفته است، که خواه ناخواه باید نتایج مشابه بدست آمده از این سیاست در افغانستان رادر پی داشته باشد. آنچه موجب تاسف و تأثر است، اینست که جمهوری اسلامی، بنام انقلاب بزرگ مردم ایران، با کشور همسایه مسلمان افغانستان چنین کرده است.

هنوز هم برای شناخت واقعیات "افغانستان" دیر نیست!

مراد. نیک

رفقای بسیار محترم!

مطالعه مقاله جالب "چهره ایران در آینده افغانستان" منتشره در نشریه شما، مرا واداشت، تا این چند سطر را بنویسم. از ورای مقاله متذکره بفرنجی اوضاع کنونی افغانستان و تأثیرات مستقیم آن بر اوضاع ایران بخوبی بنظر می‌رسید. در اینجا چند نکته مختصر را در رابطه به سر درگمی سیاست‌های حاکمیت کنونی ایران در قبال حوادث افغانستان را ذکر می‌کنم.

خیلی‌ها معتقدند، که دولتمردان ایران از بدو درگیری‌های افغانستان، همواره سیاست‌های غیر واقعیت‌ناهن را دنبال کرده است. نتیجه این سیاست‌ها نه به نفع خود آنان و نه به نفع متحدین آنها در افغانستان بوده است. نتیجه مستقیم این سیاست‌ها تضعیف نیروهای متحد و در نتیجه تقویت جناح طرفدار پاکستان و امریکا و عربستان سعودی بوده است. این امر ناشی از عدم شناخت کافی دست اندرکاران سیاست‌های خارجی ایران با اوضاع داخلی و تناسب نیروها و واقعیت‌های نیروها و عوامل داخلی تعیین کننده حوادث افغانستان بوده است. شاید خیلی عجیب بنظر برسد، که غلیرغم تشابهات و نقاط مشترک تاریخی و فرهنگی مشترک و مهم‌تر از همه، زبان مشترک، دست اندرکاران مربوطه نتوانسته‌اند کشور همسایه خود را خوب بشناسند.

در سال‌های گذشته با تغییرات ناگهانی و تاسف‌باری که اوضاع افغانستان در پی داشت، این سر درگمی بیشتر بسوده است. مقدمات این سر درگمی‌ها را باید در سیاست‌های گذشته دید. اوضاع امروز افغانستان برپایه تناسب‌های قبلی به میان آمده است. بعضی‌ها معتقدند که اگر در آن سال‌های

نادرستی آن را مورد بحث قرار نداده است، تا بتوان گفتگویی سازنده را سازمان داد. به نظر ما بحث بر سر خط مشی ها و سمت گیری هاست و نباید اجازه داد، که این بحث در چارچوب های ملاتقطی منحرف شود. بنابراین ما می خواهیم یکبار دیگر به دلائل واقعی اختلافات نظری "راه توده" و "نامه مردم" باز گردیم.

مفهوم "تضعیف" ارتجاع

براستی پایه و اساس اختلاف خط مشی "راه توده" و "نامه مردم" در کجاست؟ و چرا ما هیچ نقطه مثبتی برای مشی کنونی "نامه مردم"، که در شعار "طرز رژیم ولایت فقیه" منعکس شده است، قائل نیستیم؟ این اختلاف در اساس خود باز می گردد به تحلیل های متفاوتی، که از سمت و سوی حوادث در داخل کشور و ماهیت حکومت کنونی و چگونگی منفرد ساختن و به عقب راندن ارتجاعی ترین جناح های آن وجود دارد. تفاوت هائی که بر روی کلیه دیگر مسائل تاثیر خود را می گذارد.

باید به خود اجازه داد، تا پایه های اختلاف را از نزدیک بررسی کرد و اگر لازم باشد، کمی به عقب بازگشت و با استناد به نوشته های معنود نویسندگان "نامه مردم" و مجله "دنیا" بی پروا، پرده ها را کنار زد. برای نمونه، در سال ۷۲، مجله دنیا (شماره ۳) مقاله بسیار قابل بحث و درنگی را بعنوان مانیفست مرحله کنونی جنبش مردم ایران و پایه تحلیلی از اوضاع ایران منتشر ساخته است. این مقاله امضای "م. امیدوار" را دارد. مقاله عنوان "چه می توان کرد؟" را دارد، که بهتر است از آن به عنوان تبلیغ "چه نباید کرد؟" یاد شود. در این مقاله چشم انداز "طرز ولایت فقیه" - که همچنان به عنوان شعار و تحلیل پایه ای در نشریه نامه مردم دنبال می شود - چنین توضیح داده می شود: «... رشد تنش ها و برخوردهای پیرامون حاکمیت، بی شک درانتها به تضعیف آن منجر خواهد شد و با جدا شدن هر گروه از حاکمیت، پایگاه اجتماعی آن محدودتر و محدودتر می گردد.» (تاکیدها از ماست). بنظر نویسنده "چه می توان کرد؟" با محدود شدن این پایگاه اجتماعی، زمینه طرد حاکمیت کنونی فراهم خواهد آمد. این دیدگاه مبنای خط مشی "نامه مردم" (و به تعبیری تقریباً تمام اپوزیسیون خارج از کشور) است و بر این اساس، هر شخصیت سیاسی - فرهنگی - اقتصادی و... بعضی آنکه (از هر موضع و یا دیدگاه مترقی و یا ارتجاعی) در برابر فلان سیاست حاکمیت قرار می گیرد (حتی اگر این موضع گیری صرفاً جنبه منافع شخصی هم داشته باشد) به شخصیت قابل دفاع از جانب اپوزیسیون (و با کمال تأسف "نامه مردم") تبدیل می شود. (۱)

اساس این خط مشی آن است، که باید تلاش کرد، تا نیروها و جناح های مختلفی که در حاکمیت و یا دستگاه دولتی جمهوری اسلامی قرار دارند، از آن جدا شده و رو در روی آن قرار گیرند، تا باقیمانده نیروهای موجود در حاکمیت، پایگاه اجتماعی خود را به کلی از دست داده، "منفرد" و "منزوی" شوند و راه برای کنار زدن آنها فراهم گردد.

این خط مشی که الگوبرداری بسیار ابتدائی از تجربه انقلاب بهمن است، قابل درک بود و زمینه ساز بحث بود، اگر در ایران یک انقلاب بزرگ مردمی به وقوع نیوسته بود! انقلابی که در نتیجه آن ترکیب سیاسی و طبقاتی حاکمیت در ایران، نه فقط از نظر جابجائی طبقات، بلکه از نظر محتوایی دستخوش تغییرات جدی گردیده و سمت و روند حوادث و موضع ما نسبت به این حاکمیت و چگونگی کنار زدن آن را نسبت به - مثلاً رژیم شاه - کاملاً دگرگون ساخته است.

از آنجا که این مشی، از نظر ما زیر بنای اختلافات نظری "راه توده" با "نامه مردم" می باشد، بد نیست، برای روشن شدن مطلب مثالی بزنیم و بحث را با همین مثال ادامه بدهیم، تا ببینیم، همین نگرش نادرست و کج و معوج چگونه به شعار ناقص و تقلیدی "جبهه واحد ضد دیکتاتوری" (منتشره در آخرین شماره های "نامه مردم") انجامیده است، و چرا جسارت ترک شعار غلط "طرز ولایت فقیه" نتوانسته است، تا مرز یک واقع بینی رشد کند. واقع بینی، که می تواند و باید تساهل و ناپذیر وحدت نظری - تشکیلاتی حزب توده ایران پیش ببرد.

فرض کنیم در یک کشور جنبش انقلابی و کارگری به مرحله ای از رشد رسیده است، که مثلاً اجازه داده است، (به فرض) نمایندگان کارگران نیز در مدیریت کارخانه مشارکت نمایند. در این شرایط اگر در طول زمان نمایندگان کارگران از مدیریت کارخانه بیرون رانده شدند، این به معنی افول جنبش و عقب نشینی آن است؟ اخراج کارگران از مدیریت به معنی آن نیست، که سرمایه داران در مدیریت آن "منزوی" و "منفرد" شده اند، برعکس به معنی آنست، که مواضع آنان تقوی و تحکیم شده است، به معنی مطلق شدن قدرت آنهاست.

اعلام "جبهه ضد دیکتاتوری" اقدامی است در حد

نیم گام به جلو!

چرا پایه های استدلالی

"جبهه آزادی"

با واقعیات جامعه ایران

هماهنگی بیشتری دارد!

نشریه "نامه مردم" در شماره ۴۶۸ طی مقاله ای با عنوان "یک سوال و پاسخ ما" به انتقاد از دیدگاه های "راه توده" پرداخته است. از یکسو جای خوشحالی است، که گردانندگان "نامه مردم" برای نخستین بار، پس از سال ها، تصمیم گرفتند، به یکی از مجموعه سوال هائی که در برابر اعضاء حزب توده ایران قرار دارد، پاسخ بگویند، اما از سوی دیگر جای تأسف است، که در گزینش این سوال و پاسخ بدان، همچنان مصالح عده ای انگشت شمار مورد توجه قرار گرفته است، که مایلند انفعال و بی عملی و دوری از جنبش واقعی داخل کشور را به سیاستی رسمی در حزب تبدیل کنند.

اساس انتقاد نویسنده "نامه مردم" به مطالب و خط مشی نشریه "راه توده" آنست، که گویا نشریه ما سیاست های متفاوت را مطرح کرده و آنها را دنبال نکرده است و یا دچار تناقض بوده است. برای اثبات این نظر خود نیز از میان انبوه مندرجات چند ساله نشریه، جملاتی را از اینطرف و آن طرف بریده و در کنار هم قرار داده اند، تا به حساب خود، وجود "تناقضات" یا "تا میج گیری" ها را به اثبات برسانند. البته در میان این تکه بریده ها نیز مثلاً اشتباهات چاپی (حتی آنها که بعد توضیح داده شده) و یا مندرجات نشریات داخل کشور را (که "راه توده" تنها نشریه ایست، که با چاپ آنها، توطئه سکوت موجود در خارج از کشور درباره تحولات واقعی داخل کشور را با شکست روبرو ساخته) به حساب ما گذاشته شده است.

نویسنده "نامه مردم" معتقد است، که گذشت زمان و تغییر اوضاع و احوال جامعه نباید هیچگونه تغییری در سیاست ما بوجود آورد، بلکه این شرایط و اوضاع و احوال است، که باید خود را به هر ترتیب که شده، با شعار نادرست "طرز ولایت فقیه" - نامه مردم سازگار کند!

در هر حال، اگر قرار بر جستجوی "تناقض گوئی" باشد، ما نیازی نداریم، که مندرجات چند ساله "نامه مردم" را مرور کنیم. از این هفته به آن هفته و حتی در یک شماره "نامه مردم" انواع و اقسام تناقضات به چشم می خورد، که کوشش می شود با اضافه کردن یک جمله در مورد "ضرورت طرد ولایت فقیه" در انتهای هر مطلب، بر این تناقضات سرپوش گذاشته شود.

ما در گفتگوی خود با "نامه مردم" همواره اعتقاد داشته ایم، که باید بر روی عمده ترین و مهمترین مسائل و مباحث اختلافات تکیه کرد و از خزیدن در سایه روشن ها و دیگر روش های بی فایده ای از این دست اکیدا اجتناب ورزید. به همین دلیل نیز مخالفت ما با شعار "نامه مردم" و گفتگوی آشکار ما در این باره، در "راه توده"، عمدتاً در حول مسائل عمده ای نظیر شعار "طرز رژیم ولایت فقیه"، چگونگی مبارزه برای آزادی ها، نحوه برخورد با جنبش داخل کشور متمرکز بوده است و این درست عکس روش نویسندگان "نامه مردم" است، که نه تنها سولی یکبار - یک مسئله تعیین کننده را مطرح نکرده است، بلکه حتی در یک مورد، همان مسائل فرعی را نیز دنبال نکرده و درستی و

آرمان‌گرا در جمهوری اسلامی شدن، یک شبه یاد زندانیان سیاسی افتادن، یک شبه سر از کنفرانس ۲۰۰۰ در لندن در آوردن و بنام رهبری حزب سخنرانی کردن، (۲) ... حاصل منطقی برخورد و تضاد مشی و سیاست نادرست با حقایق مربوط به رویدادهای ایران است! هر نوع جلسه‌ای که در آینده نیز تشکیل شود، اگر فاقد این مشروعیت (بحث عمومی برای یافتن دقیق‌ترین مشی سیاسی و با هدف وحدت تشکیلاتی حزب توده ایران) باشد، هیچ حاصلی برای مشکلات موجود حزب همراه نخواهد داشت. همچنان که در گذشته نداشت. موضوع برسر کمیت و شکل نیست، بحث برسر کیفیت و محتوی است!

"جبهه واحد ضد دیکتاتوری" یا "جبهه آزادی"؟

اکنون "نامه مردم" ۱۲ سال پس از آنکه "سرنگونی جمهوری اسلامی" و سپس "طرد رژیم ولایت فقیه" را به عنوان شعارهای روز جنبش مطرح می‌کرد و در انتهای هر مقاله "بجا و بی‌جا" ضرورت این "سرنگونی" و "طرد" را نتیجه می‌گرفت، سرانجام ضرورت تشکیل "جبهه واحد ضد دیکتاتوری" را مطرح کرده است. اندیشه "جبهه واحد ضد دیکتاتوری" نسبت به "طرد ولایت فقیه"، البته نیم گامی است به جلو و در جهت مثبت، زیرا سرانجام مبارزه و مقابله با استبداد و خطر تسلط کامل آن بر جامعه، به نفع "آزادی‌ها" - که بنظر ما در حال حاضر مهمترین عرصه مقاومت در برابر ارتجاع می‌باشد - از مسئله شکل حکومت ("جمهوری اسلامی" و یا "ولایت فقیه") فاصله گرفته و همه نیروهای ضد استبداد و آزادیخواه جامعه را - صرف نظر از دیدگاه‌ها و مواضع کنونی آنها نسبت به شکل حکومت موجود - دعوت به اتحاد و تجمع می‌کند. اما این شعار نمی‌تواند پاسخگوی کامل و صریح جنبش آزادیخواهی مردم ایران باشد، زیرا پیوسته این ضعف را با خود دارد، که به ضد خود تبدیل شده و وسیله‌ای شود، برای ایجاد تفرقه‌های تازه در جنبش و جامعه! هدف این شعار می‌تواند - در پیوند با همان مشی چند ساله "نامه مردم" که در بالا به آن اشاره کردیم - آن شود، که از همه نیروهای آزادیخواه داخلی دعوت شود، تا از آزادی‌ها و مواضع خود در داخل کشور صرف‌نظر کرده و به "جبهه واحد ضد دیکتاتوری" بپیوندند، که در آن صورت ابزاری خواهد شد در خدمت تضعیف آزادی‌ها در ایران. ریشه این اشتباه نیز باز می‌گردد به عدم توجه به اوضاع واقعی ایران و مقایسه کردن جامعه امروز ایران با جامعه زمان شاه. حتی یک مرور کوتاه و گذرا به وضع مطبوعات کنونی ایران، مقاومتی که در پیرامون حکومت علیه سیاست‌های حکومت وجود دارد، اوج گیری علسی آزادیخواهی و پا به عرصه گذاشتن برخی احزاب، سفر شناخته شده‌ترین مخالفان حکومت به خارج از کشور و بازگشت آنها به داخل کشور - که خود حاصل عدم توان حکومت برای برخوردی مشابه سال‌های گذشته با آنهاست - تماس‌های پیاپی، مکرر و علنی مخالفان سیاسی شناخته شده حکومت با اپوزیسیون خارج از کشور و تماس مستقیم با رادیوهای فارسی زبان خارج از کشور، انتشار برخی مطالب بشدت انتقادی از حکومت در مطبوعات - حتی دولتی و نیمه دولتی - کشور و ... خود باید نشانه بازری باشد از دو جامعه بکلی متفاوت "دوران شاه" و "شرایط کنونی ایران".

این مقایسه را در عرصه‌های مختلف می‌توان ادامه داد و نشان داد، که مجموعه پایگاه طبقاتی حکومت هنوز، نه تا حد دوران شاه و در حصار دربار، هزار فامیل و برخی تکنوکرات‌های وابسته به آنها محدود است و نه مقاومت توده‌ای در برابر این پایگاه مانند سال‌های نخست دهه ۵۰، که حزب ما شعار جبهه واحد ضد دیکتاتوری را طرح کرد، ضعیف است. بنابراین آنچه امروز مطرح است، یورش توده‌ای به حکومت و ارتجاع برای بازگرفتن آزادی‌هایی است، که یکی از اهداف انقلاب بهمن ۵۷ بود، و گسترش و تحکیم آنهاست. این آزادی‌ها، بصورت بسیار قانونمند و طبیعی باید، نه تنها به محدودیت آزادی پایمال کنندگان آرمان‌های اساسی انقلاب بهمن ختم شود، بلکه به آزادی اقتصادی (غارت اجتماعی) این پایمال کنندگان آرمان‌های انقلابی نیز باید، بصورت بسیار جدی لگام بزند! آیا این مجموعه از اهداف مرحله‌ای جنبش کنونی مردم ایران، در شعار "جبهه واحد ضد دیکتاتوری" منعکس است؟

با توجه به اینکه "جبهه واحد ضد دیکتاتوری"، درست همان جبهه‌ایست، که حزب ما در زمان رژیم شاه مطرح کرد، می‌توان حدس زد، که با همان مفهوم و برداشت از انفراد "ارتجاع" (که در مقاله "چه می‌توان کرد؟" منعکس است) و الگوبرداری نادرست و ناسنجیده از سیاست حزب ما در آن دوران، این شعار نیز به تشریه "نامه مردم" راه یافته است. همین ناهمخوانی و روش تقلیدی و مقایسه‌ای نادرست کافی است، تا بگوئیم این شعار نیز قادر به پاسخگویی به نیازهای واقعی جنبش نیست!

ما بر اساس پیشینی که در بالا مطرح کردیم و براساس درکی که از نحوه تحول در جمهوری اسلامی به شکل عقب راندن نیروهای ارتجاعی از مواضع

نویسنده مقاله "چه می‌توان کرد؟" سعی دارد این بیرون راندن نمایندگان کارگران را به حساب "تضعیف" موقعیت سرمایه‌داران و انفراد و انزوای آنان بگذارد، که گویا موجب خواهد شد، بزودی همه قدرت از آنان سلب شود! اینست آن خط مشی غلطی که در تمام سال‌های اخیر بر حزب تحمیل شده است و عده‌ای - بهر وسیله و با استفاده از هر شیوه‌ای - سعی خواهند این اشتباه را بپذیرند!

در ایران انقلابی صورت گرفته است. بر اثر این انقلاب نمایندگان بخشی از توده‌های مردم به حاکمیت راه یافتند. اخراج و بیرون راندن این نیروها از حاکمیت و مواضعی که هنوز (علیرغم همه اخراج‌ها و تصفیه‌ها و تغییر مساهبت دادن‌ها) اینجا و آنجا در اختیار دارند (علیرغم اشتباهات و محلوت‌های آنان، که از اشتباهات و محلوت‌های توده‌ای، که نمایندگی آنها را بر عهده داشته‌اند، جدا نیست) برخلاف تصور نویسنده مقاله مورد بحث، به هیچوجه به معنی تضعیف موقعیت ارتجاع در حاکمیت نیست، بلکه به معنی تقویت مواضع ارتجاع است. به معنی آنست، که آنها دست بازتری در تحمیل خواسته‌های خود به توده‌ها خواهند داشت، به معنی افول و عقب نشینی جنبش انقلابی است، به معنی تغییر تناسب نیروها به نفع ارتجاع است و بالاخره به معنی روندی است، که ما باید در برابر آن بیستیم و نه آنکه آن را تشویق کنیم. همینجا مشاهده می‌شود، که ما با دو خط مشی تماما متضاد روبرو هستیم. یک مشی، مشی "نامه مردم" (و تقریباً تمام اپوزیسیون خارج از کشور) است، که اعتقاد دارد، هر نیرویی که مدعی است با ارتجاع مخالف است، باید از چارچوب دستگاه دولتی خارج شود، یعنی تمام حکومت را به ارتجاع واگذار کند و به اپوزیسیون خارج از حاکمیت بپیوندد و نام این کار را می‌گذارد "منفرد" شدن ارتجاع در حاکمیت. یک مشی، مشی ماست، که معتقدیم هر نیروی مترقی، هر نیروی آزادیخواه، هر نیرویی که به هر اندازه سولو جزئی - با ارتجاع مخالف است، در هر کجا و هر موقعیتی که هست، باید به هر قیمت و با تمام نیرو موقعیت خود را حفظ کرده و سد راه یکه تازی ارتجاع شود. این مشی می‌گوید، که نه تنها نباید هیچ موضعی را در هیچ کجا به ارتجاع واگذار کرد، بلکه همه نیروها باید مجتمع شوند، تا بتوان مواضع ارتجاع را از چنگ آن خارج کرد و آن را به عقب نشینی از حکومت وادار کرد.

یک مشی می‌گوید نیروهای مترقی مواضع و آزاد‌های خود را به ارتجاع واگذار کنند و به اپوزیسیون بپیوندند، خط مشی دیگر معتقد است، که بر عکس، نیروهای مترقی در همانجا که هستند، مقاومت کرده، حمله کرده و مواضع ارتجاع را در حکومت از چنگش درآورند.

خط مشی نخست، تحت پوشش شعارهای به ظاهر انقلابی و اینکه گویا دارای خواست‌های خیلی "رادیکال" است و "خانه از پای بست ویران است"، عملاً یک سیاست کاملاً انفعالی و خطرناک را دنبال می‌کند، که نتیجه آن رکود سنگین در اپوزیسیون و قدرت گرفتن هر چه بیشتر ارتجاع در حکومت است. خط مشی دیگر، مبارزه برای حفظ مواضع و آزادی‌ها، برای خود و دیگران را در مرکز فعالیت قرار داده و می‌کوشد، تا تاثیر خود را بر نبرد سیاسی و اجتماعی موجود در جامعه باقی بگذارد.

بنابراین اختلاف ما با "نامه مردم" بر سر این یا آن ارزیابی از این یا آن حادثه و پدیده نیست، اختلاف بر سر اساس مسئله، بر سر دو درک متفاوت و متضاد از شیوه منفرد کردن نیروهای ارتجاعی در حکومت جمهوری اسلامی است. ما اعتقاد داریم درک "نامه مردم" (و دیگر گروه‌های اپوزیسیون خارج از کشور) نیروهای ارتجاعی در جمهوری اسلامی را منفرد نخواهد کرد، بلکه برعکس و در صورت اصرار و پیگیری بر این مشی، آنها را به حاکم مطلق ایران تبدیل خواهد کرد و موقعیت آنها را در رهبری جمهوری اسلامی به اندازه‌ای تقویت خواهد کرد، که بتوانند سرنوشت و آینده ایران را بدون امکان کمترین مقاومت از سوی توده‌ها، به تنهائی و با سازش با امپریالیسم تعیین کنند.

هرکس و از جمله "نامه مردم" حق دارد، که با این یا آن دیدگاه "راه توده" مخالف باشد، اما به نظر ما باید بر روی اساس مسائل بحث و گفتگو کرد و به وحدت نظری و طبعاً تشکیلاتی - حزب رسید. این موضعی است، که ما همواره بر آن اصرار داشته‌ایم و "نامه مردم" همواره از آن گریخته و حاضر به شرکت در آن و روشن کردن مسائل نبوده است. همین روش و مشی، موجب شد، تا در جلسه اخیر اعضای کمیته مرکزی (برگزیده کنگره سوم) نیز مسائل آنگونه که ضرورت دارد، بحث نشده و راه حل نهائی برای آن یافت نشود. شعار تقلیدی "جبهه واحد ضد دیکتاتوری" علیرغم آنکه نیم گامی نسبت به شعار "طرد ولایت فقیه" جلوتر است، حاصل همین گریز از بحث و گفتگو و شرکت ندادن همه توده‌ای‌ها در سرنوشت حزب است. چگونه می‌توان همه توده‌ای‌ها را دعوت به دفاع از مشی و سیاستی کرد، که نه پیرامون آن بحث شده و نه بر سر آن تفاهم حزبی و سازمانی وجود دارد و نه اصولاً با واقعیت جامعه ایران هماهنگ است! یک شبه از این شعار به آن شعار رسیدن، یک شبه طرفدار مبارزه مسلمانان

به سود و به سوی آینده

"راه توده" در دوران اخیر فعالیت خود تلاش نموده است، تا نظرات مختلف را تا آنجا که به کلی از چارچوب مشی خود خارج نباشد، انعکاس دهد. بدیهی است، برای طرح نظرات مخالف بنام نویسندگان آنها نیز محدودیتی قابل نبوده ایم. این وضع مورد پسند نویسنده "نامه مردم" نیست و مدعی است، که گویا تناقضات و نظرات متفاوتی را کشف کرده است. به همین دلیل بی مناسبت نمی دانیم، که چارچوب عمومی اهداف خود را بطور مختصر بیان کنیم.

به نظر ما وظیفه عمده در لحظه کنونی، مبارزه برای پایان دادن به تدرت نیروهای استبدادی و ارتجاعی در رهبری جمهوری اسلامی است، که به همه اهداف انقلاب پشت کرده و آن را زیر پا نهاده اند. برای دستیابی به این هدف، نیروهای آزادیخواه باید یک سیاست هماهنگ اتخاذ کرده و در جبهه ای متحد قرار گیرند. برای این جبهه نام های مختلفی مطرح شده است، که در "راه توده" غالب آنها انعکاس یافته است. نظیر "جبهه ضد ارتجاع"، "جبهه ضد استبداد"، "جبهه آزادیخواهی"، "جبهه نجات ایران"، "جبهه مردم سالاری"، "آزادی" و غیره.

ما معتقدیم که پس از پایان دادن به حاکمیت نیروهای استبدادی و ارتجاعی، باید یک حکومت "اتلاف ملی" یا "وحدت ملی" تشکیل شود، که پایه آن "جبهه متحد ملی" خواهد بود!

بحث ها و نظراتی که در طی سال های گذشته در "راه توده" انعکاس یافته و مطرح گردیده است، همچنانکه انتظار می رفت، همه ما را هر چه بیشتر به یک درک مشخص تر از محتوای تحول در جامعه ایران و نام های مناسبی که می توان برای آن برگزید، رهنمون شده است. ما بر خلاف نظر نویسنده "نامه مردم" و شیوه معمول آن نشریه، شیوه انعکاس نظرات مختلف و دیدگاه های همه اعضا حزب در داخل و خارج از کشور را شیوه درستی می دانیم، که در مجموع نفع بسیار بیشتری از زیان آن دارد. بویژه اگر در نظر بگیریم، که در طی سال های اخیر، اخراج، تهدید به آن و وادار کردن افراد به سکوت، بتدریج به سیاستی رسمی و عادی تبدیل گردیده و در نتیجه امکان هر گونه بحث و تبادل نظر جدی و واقعی حتی در سطح رهبری مرکزی حزب نیز از میان رفته است. مشارکت دادن اعضا حزب در هر سطحی که باشند، توجه به نظرات و انعکاس آن و اتخاذ یک خط مشی درست و مبتنی بر خرد جمعی، تنها راه غلبه بر بحران کنونی و تامین وحدت در حزب توده ایران است. ما با همه امکانات و توان خود در آینده نیز همچنان در این مسیر و برای تامین این وحدت خواهیم کوشید!

۱- نگاه کنید به عناوین نشریاتی نظیر کیهان لندن، نیروز، کار، نامه مردم و... در ارتباط با موضع گیری جدید آیت الله آذری قمی، آیت الله کنی، عبدالکریم سروش، مهندس امیر انتظام و... که بی تفاوت نسبت به موقعیت و نقش متفاوت هر یک از آنها در جمهوری اسلامی و یا تفاوتی که آنها در مقایسه با یکدیگر - در ارتباط با جنبش آزادیخواهی مردم ایران دارند - تنها بعنوان یک سوژه تبلیغاتی مورد استفاده قرار می گیرند!

۲- ما در شماره های آینده توضیح خواهیم داد، که چه تفاوتی هست بین کنفرانسی که تحت عنوان "ایران در سال ۲ هزار" تشکیل می شود و با کنفرانسی که با شرکت نمایندگان احزاب (اگر چه ما با دیدگاه های آنها موافق نباشیم) تشکیل می شود (در هامبورگ آلمان). چه تفاوتی هست بین کنفرانسی که چارچوب آن از پیش تعیین شده و حدود بحث ها مشخص است، با کنفرانسی که هر کس می تواند پشت تریبون رفته و هر چه از دهانش بیرون می آید، در ضدیت با تاریخ و نقش حزب ما و علیه تمام آرمان ها و اندیشه های ما و دیگر احزاب برادر سخن بگوید. چه تفاوتی هست بین کنفرانسی که برگزار کننده و مدیر اجرایی آن یک پایش در تهران و یک پایش در لندن است، با کنفرانسی که به ابتکار برخی کانون های شناخته شده و دمکراتیک تشکیل می شود. چه تفاوتی هست بین کنفرانسی که حزب توده ایران رسماً و در کنار نمایندگان رسمی و معرفی شده دیگر احزاب در آن شرکت می کند با کنفرانسی که در آن عده ای جمع شده اند، تا به حزب ما توهین کنند و این توهین ها نیز منتشر هم بشود.

البته ما مخالف شرکت و حضور مستقل هر صاحب اندیشه ای، در هر محفلی که خود به صلاح خویش می داند نیستیم، اما وقتی حضور در برخی محافل جنبه رسمی پیدا می کند و نام حزب ما را همراه دارد، آنوقت موضوع کاملاً چیز دیگری است!

آنها داریم، بدون آنکه بر سر نام با کسی اختلاف حل ناشدنی داشته باشیم، "جبهه آزادی" را مطرح کرده ایم، که بنظر ما با مفهوم و چگونگی تحولات مترقی در ایران بیشتر سازگار است.

اگر "جبهه ضد دیکتاتوری" جبهه اپوزیسیون است، "جبهه آزادی" متشکل از هر نیروی است، که از آزادی دفاع می کند، در هر کجا و در هر موقعیتی که باشد، ولو آنکه نتواند رسماً بصورت یک نیروی اپوزیسیون فعالیت کند. "جبهه آزادی" هیچ نیروی را از مبارزه برای آزادی خود منع نمی کند، از هیچ نیروی دعوت نمی کند، تا از آزادی خود به خاطر آزادی دیگران صرف نظر کند. هر نیروی که از آزادی ها دفاع می کند بطور عینی در "جبهه آزادی" قرار دارد و لازم نیست، که حتماً مثلاً انتخابات را تحریم کرده و یا قانون اساسی را نپذیرد، تا در این جبهه جای گیرد. "جبهه آزادی" تفاوت شرایط و اوضاع و احوال میان نیروها و جریانات مختلف را می پذیرد و از مبارزه هر نیروی برای آزادی خود دفاع می کند و آن را جزئی از روند تضعیف موقعیت ارتجاع در رهبری جمهوری اسلامی می داند. "جبهه آزادی" تحقق هر مقدار از آزادی برای هر نیروی آزادیخواه را به نفع همه نیروهای مترقی ارزیابی می کند. "جبهه آزادی" تنها از همه نیروها می خواهد، که در هر کجا و در هر موقعیتی که هستند از "آزادی" بطور عموم دفاع کنند و در مقابل گسترش و تقویت دیکتاتوری و ارتجاع به هر شکل مقاومت کنند.

چنانکه می دانیم نیروهای سیاسی مترقی و آزادیخواه ایران دارای موقعیت های متفاوت هستند، که وجود یک سلسله تفاوت ها در تاکتیک های آنان اجتناب ناپذیر می باشد. "جبهه آزادی" در امور داخلی احزاب، سازمان ها و گروه های آزادیخواه و روش ها و شیوه هایی که آنان برای مقاومت در برابر دیکتاتوری ارتجاع برمی گیرند و راه هایی که در جهت مبارزه برای آزادی ها انتخاب می کنند، مداخله نمی کند. هدف "جبهه آزادی" آن است، که قدرت مجموعه این نیروها را در خدمت دیگری، در خدمت آزادی عمومی در جامعه ایران قرار دهد.

آزادی در شرایط مشخص کنونی، تنها به شکل یک روند می تواند تحقق یابد. یعنی آنکه هر نیروی آزادیخواه، بتدریج با تحکیم موقعیت خود و بدست آوردن سطح بیشتری از آزادی ها، مانع از برقراری دیکتاتوری مطلق نیروهای ارتجاعی می گردد، مواضع آنها را تضعیف می کند و راه را برای گسترش بیشتر آزادی برای دیگران فراهم می نماید. این درک ما از روند تحول در جامعه ایران و از روند افراد ارتجاع در شرایط مشخص کنونی کشورمان است. "جبهه آزادی" به انجام این روند یاری می رساند. این است آن محتوای تحول انقلابی و دمکراتیک که به نظر ما کشور ما باید در جهت آن گام بردارد، صرف نظر از آنکه نام آن را "جبهه آزادی" بگذاریم، یا "آزادیخواهی"، یا "مردم سالاری" و یا حتی اگر بر نام آن بعنوان "ضد دیکتاتوری" اصرار بورزند!

اهمیت و مفهوم مبارزه برای آزادی

اکنون که مسئله "جبهه آزادی" مطرح گردید، لازم است، که اهمیت مبارزه برای آزادی و درک خود از این مفهوم را نیز روشن کنیم.

در جامعه طبقاتی، هر طبقه به تناسب نیروی خود از آزادی برخوردار است. بنابراین مبارزه برای آزادی، یعنی مبارزه برای تغییر تناسب نیروها. اما "آزادی" در مفهوم طبقاتی آن، تنها آزادی سیاسی نیست، بلکه آزادی اجتماعی، یعنی آزادی از سلطه نیروهای استثماری نیز هست و میان آنها رابطه تنگاتنگ وجود دارد. آزادی های سیاسی در خدمت آزادی های اجتماعی قرار دارد و آزادی اجتماعی پایه آزادی های سیاسی است. هر چند که در شرایط مشخص یک جامعه ممکن است یکی از آن دو، شرط تحقق دیگری باشد. مثلاً در شرایط مشخص ایران پس از انقلاب، تحکیم آزادی های اجتماعی که زحمتکشان بر اثر انقلاب بدست آورده بودند، شرط حفظ و بقا آزادی های سیاسی بود. اکنون در کشور ما مبارزه برای آزادی ها اجتماعی یا به عبارت رایج تر، عدالت اجتماعی، همچنان به شکل بسیار حاد ادامه دارد، اما در شرایط کنونی بدست آوردن آزادی های سیاسی شرط موفقیت در مبارزه برای عدالت اجتماعی است! این یادآوری ها از آن جهت لازم است، که بخاطر داشته باشیم، که هدف از "جبهه آزادی" آن نیست، که شبانه روز "آزادی، آزادی" بگوئیم، بلکه نبرد برای آزادی از نظر ما عبارتست از نبرد برای آزادی ها و حقوق سیاسی و اجتماعی برای همه شهروندان و مبارزه برای آزادی و عدالت اجتماعی برای زحمتکشان! چگونه انتظار داریم، که توده مردم از "آزادی" ما دفاع کنند، اگر ما از آزادی توده ها، یعنی "عدالت" برای آنها دفاع نکنیم؟ و به این دو باید مبارزه برای "آزادی ملی" یعنی حفظ استقلال کشور را نیز اضافه کرد. در یک کلام "جبهه آزادی" جبهه دفاع از اهداف انقلاب نیز هست.

تیراژ روزنامه های دولتی و نیمه دولتی و ستیز قلمی آنها با یکدیگر

جنبش آزادیخواهی در روزنامه های ایران

می کند. رشد اندک تیراژ "سلام" را شاید بتوان با اعتماد بسیار با احتیاط مردم و بویژه روشنفکران ایران به این جریان مذهبی-حکومتی مقایسه کرد. بهر حال مردم و بویژه روشنفکران جامعه این گروه بندی را مجری سیاست محدود ساختن فعالیت احزاب و حتی یورش به آنها می دانند و اطلاعاتی نیز از کشاکش های پشت پرده برای اعمال این محدودیت ها و یورش ها ندارند. حوادث در دوران حکومت این گروه بندی و گرایش سیاسی-مذهبی روی داده اند و هنوز همه حقایق مربوط به این حوادث نیز برای مردم بیان نشده است.

در حقیقت، روزنامه های حکومتی و نیمه دولتی چاپ تهران، در ماه های اخیر، علیرغم همه سانسوری که بر آنها حاکم است، بسیار آشکارتر از گذشته نقش تابلوی تمام نمای جناح بندی های حکومتی را ایفاء می کنند. این تابلو می گوید که بحث مربوط به ضرورت آزادی فعالیت احزاب سیاسی نه فقط در جامعه و محافل غیر دولتی و غیر حکومتی، بلکه در خود حکومت نیز بشدت جریان دارد و دو گرایش برای دفاع از موقعیت خود در حکومت، در برابر هم قرار گرفته اند.

۱- گروه بندی رسالت (روحانیت مبارز تهران، شورای نگهبان، موقوفه اسلامی، فدائیان اسلام، دفتر تبلیغات اسلامی، حوزه علمیه قم، بازار و انجمن های اسلامی آن و...) در حالیکه، خود در سراسر ایران شبکه های سازمانی و تشکیلاتی دارند، از ادامه سرکوب احزاب سیاسی دفاع می کنند و مخالف فعالیت احزاب هستند و بر سازمان های خود نام حزب را گذاشته اند، تا در این زمینه با سوال روبرو نشوند. روزنامه های "رسالت" و "صبح"، ارکان این گروه بندی و تفکر هستند.

۲- اطرافیان ریاست جمهوری و تکنوکرات های دولتی، که بیمناک از تشکیلات سراسری و پر قدرت جناح بندی رسالت، آینده سیاسی-حکومتی خود را در گرو بوجود آوردن تشکل حزبی-سیاسی می دانند. روزنامه های "ایران" و "اخبار" از این اندیشه دفاع می کنند.

این تقسیم بندی مجلات و نشریات دیگرچاپ ایران را که بصورت متنوع منتشر می شوند، شامل نمی شود.

شاید اگر از مولود واقعی این تضاد بیم و هراسی وجود نداشت، بحث ها، همان پشت صحنه -مانند موارد گوناگون آن در سال های گذشته- به توافق می انجامید و کار به مجادله مطبوعاتی نمی کشید. نوزاد طبیعی این تضاد، گشوده شدن اجتناب ناپذیر فضای سیاسی کشور، در صورت آغاز فعالیت رسمی چند حزب در کشور است. جامعه تنها در صورتی به فعالیت احزاب سیاسی باور خواهد کرد و احزاب سخنگوی ریاست جمهوری و یا جناح های دیگر حکومتی-مذهبی را به رسمیت خواهد شناخت، که احزاب واقعی و غیر حکومتی - بویژه احزاب قدیمی و دارای نام و اعتبار شناخته شده "ایران نوین" و "مردم" زمان شاه، اعتبار و پذیرشی را در جامعه همراه نخواهد داشت و مردم آنها یک ترفند و بازی سیاسی جدید ارزیابی خواهند کرد. ضمناً لازمه فعالیت آزاد احزاب، تامین امنیت قانونی است، که در چنین صورتی حکومت و قوه مجریه باید پاسخگوی تعرض گروه های فشار به احزاب و وابستگان آنها باشد. مسئله بسیار مهم دیگر، زندانیان سیاسی هستند، که باید آزاد شوند و فعالان سیاسی از زندان بیرون آمده نیز مشمول قانون آزادی فعالیت سیاسی شوند. این مجموعه بفرنج و به هم وابسته، که در صورت برداشتن نخستین گام در جهت حل آن، گام های وابسته و پیوسته به آن نیز برداشته شود، همان کلاف سر درگم و ریشه اختلافات پشت صحنه حکومتی است، که اکنون در مطبوعات دولتی، گوشه هایی از آن بازتاب می یابد. آزادی فعالیت سیاسی و آزادی احزاب در ایران، در واقع نخستین گام برای تحولی بسیار مهم در حیات جامعه است، حیاتی که باحتمال بسیار حیات سیاسی بسیاری از قدرتمندان حکومتی و قدر قدرتی دست های پشت صحنه را محدود می کند. بنابراین ستیز کنونی، حتی اگر انتخابات آینده مجلس اسلامی در مسخره ترین و نمایشی ترین شکل آن نیز برگزار شود، همچنان ادامه خواهد داشت، زیرا این ستیز گوشه ای از جنبش رو به گسترش "آزادی ها" در جامعه است. برخلاف برخی ارزیابی های جاری در میان اپوزیسیون حکومت، هر نوع انتخابات نمایشی فقط می تواند این جنبش را بیش از پیش تقویت کند و نه آنکه آنها سرخورده و مایوس کند. مردم در این صورت بیش از گذشته درخواست خواهند یافت، که هر نوع انتخاباتی فقط در صورتی "آزاد - حتی آزاد نسبی- است، که ابتدا احزاب وارد صحنه سیاسی شوند و روزنامه و مطبوعات سیاسی کشور وابستگی رسمی و علنی خود را به این و آن گروه اعلام دارند.

در ایران و در جریان فراز و نشیب های سیاسی-حکومتی در ارتباط با انتخابات پنجمین دوره مجلس اسلامی، بسیاری از روزنامه های صبح و عصر حکومتی، پرده ها را کنار زده و موضع گیری های آشکار به سود مراکز قدرت مختلف کردند. برخی از روزنامه ها و هفته نامه های خبری-سیاسی، که با ادعاهای رادیکال به میدان آمده بودند، مواضع ارتجاعی ترین جناح حکومتی را اختیار کردند و بلندگوی آن شدند و برخی روزنامه ها، که با احتیاط بسیار در یکسال گذشته وارد میدان شده بودند و از مقولاتی نظیر بحث آزادی ها و آزادی احزاب فاصله خود را حفظ می کردند بی پروا جانبدار همین مقولات شدند.

از گروه اول، باید از هفته نامه خبری-سیاسی "صبح" نام برد، که سردبیری آنرا مهدی نصیری (سردبیر پرخاشجوی کیهان چاپ تهران) بر عهده دارد، که پس از برکناری از مسئولیت سردبیری کیهان، نشریه "صبح" را با ادعای دفاع از آرمان های انقلاب راه انداخته بود. این نشریه اکنون جفت مادرزاد روزنامه "رسالت" شده است. از گروه دوم نیز می توان از دو روزنامه "ایران" و "اخبار" نام برد، که از ابتدا وابستگی خود را به دفتر ریاست جمهوری انکار می کردند، اما اکنون دیگر اصراری برای این پنهانکاری ندارند. یکی از آنها بیشتر جنبه جالبی است (ایران) و دیگری بیشتر سیاسی (اخبار)، اما هر دوی آنها در ماه های گذشته با دیدی مثبت وارد بحث مربوط به ضرورت آزادی فعالیت احزاب در کشور شده اند. دو روزنامه و هفته نامه "رسالت" و "صبح" نیز در موضع مخالف آزادی فعالیت احزاب در برابر دو روزنامه اخبار و ایران قرار گرفته اند. بقیه روزنامه های دولتی و رسمی نیز یکی به نعل و یکی به میخ گاه به موضع گیری دو روزنامه نزدیک به دفتر ریاست جمهوری نزدیک می شوند و گاه به مواضع دو روزنامه رسالت و صبح، که بلندگوی شورای نگهبان، جامعه روحانیت مبارز تهران، گروه موقوفه اسلامی و رسالت محسوب می شوند. البته همه آنها از بحث و مذاکرات پشت صحنه نیز باید خبرهایی داشته باشند و یا حدس و گمان هائی بزنند. همین است که موضع گیری روزنامه هائی نظیر کیهان، اطلاعات، جمهوری اسلامی و ابرار در هفته های اخیر فراز و نشیب انکار ناپذیر دارد.

مرور چند روزنامه خبری دولتی-حکومتی در ماه ها و هفته های اخیر از آن جهت دارای اهمیت است، که نشان دهنده گروه بندی های جدید در حکومت و در پیرامون جنبش آزادیخواهی مردم ایران است. والا سقوط تیزاژ (فروش روزانه) همه این روزنامه ها همچنان سیر نزولی را در جامعه طی می کند و مردم برای اخبار و مطالب آنها، حتی ارزشی در حد پرداخت پول یک شماره هم قائل نیستند. البته موقعیت دو روزنامه هم شهری و "سلام" در مقایسه با بقیه روزنامه ها متفاوت است. هم شهری که توسط شهردار تهران و در بهترین کیفیت، رنگی چاپ می شود، همچنان در تبلیغ و ترویج بی خطی، پوچی و بی هویتی از یکسو و ستایش پنهان همین فرهنگ در کشورهای اروپای غربی پیششاز فروش در مقایسه با نشریات دیگر است. روزنامه "سلام" نیز همچنان بر موضع خود در دفاع از جناح آرمان گرایان مذهبی دفاع می کند و در این طیف نیز بیشترین عنایت را به دولت میرحسین موسوی (نخست وزیر دوران جنگ) دارد، که زمره کاندید شدنش توسط مجموعه چپ مذهبی برای دوره آینده ریاست جمهوری هر روز بیشتر بالا می گیرد. تیراژ "سلام" نیز یا ثابت است و یا بسیار اندک رشد

موقعیت مطبوعات کنونی

روزنامه ها- در ادامه این نگاه بسیار گزرا به مطبوعات داخل کشور، آگاهی از تیراژ و گروه بندی مطبوعات کنونی و صاحب نام ایران را هم مفید می دانیم. ارقام زیر که بین ۵ تا ۱۰ صد می تواند در نوسان روزانه باشد به کمک منابع صاحب اطلاع تهیه شده است.

کیهان و اطلاعات هر کدام ۸۰ هزار تیراژ روزانه دارند. روزنامه سلام بعد از کیهان و اطلاعات قرار گرفته و مجموعاً بین ۱۰ تا ۱۲ هزار در روز فروش می رود. دو روزنامه «آخبار» و «آبرار» که سخنگوی ریاست جمهوری محسوب می شوند هر کدام ۱۰ هزار چاپ می شوند، اما ۴ هزار شماره از هر ۱۰ هزار شماره فروش نرفته و برمی گردد. روزنامه جدید دیگر چاپ تهران «ایران» که چند تن از روزنامه نویسان قدیمی و جنجالی مطبوعات زمان شاه نیز با آن همکاری دارند، به نسبت آخبار و آبرار فروش بیشتری دارد، اما تیراژ آن به روزنامه سلام نمی رسد. این روزنامه نیز تحت حمایت دفتر ریاست جمهوری قرار دارد و تیرهای جنجالی و تپج آن مشهور شده است. روزنامه جمهوری اسلامی جمعاً ۶ تا ۷ هزار شماره در روز فروش می رود و زیر ۱۰ هزار چاپ می شود. روزنامه رسالت نیز وضعی مشابه روزنامه جمهوری اسلامی دارد. دارد. بازاری ها خریداران واقعی این دو روزنامه اند.

مجلات و هفته نامه ها- مجلات چاپ تهران را می توان به چهار گروه تقسیم کرد:

۱- پرفروش ترین مجله ایران اکنون «خانواده» است. این مجله در ابتدا با ۳۰۰ هزار تیراژ منتشر شد، اما از فروردین ماه گذشته که بحران مالی-سیاسی مطبوعات تشدید شد، تیراژ آن تا مرز ۱۲۰ هزار سقوط کرد، که همچنان این تیراژ ادامه دارد. مجله «دانشنی ها» با ۹۰ هزار تیراژ بعد از «خانواده» قرار دارد. هفته نامه «صبح»، که ابتدا موضع انقلابی و رادیکال گرفته بود و به همین دلیل نیز با استقبال روبرو شده بود، در ابتدا ۸۰ هزار تیراژ داشت. آخبار و امکان مصاحبه با مقامات حکومتی و روحانیون شناخته شده حکومتی موجب جلب توجه مردم نسبت به این هفته نامه شده بود. پس از بر ملا شدن خط واقعی این هفته نامه و همگامی اش با رسالت، تیراژ آن سیر نزولی را آغاز کرد و اکنون زیر ۵۰ هزار است. نشریه نکاهی «گل آقا» علیرغم احتیاط و سانسور شدیدی که بر آن حاکم است همچنان جزو نشریات پیر تیراژ ایران محسوب می شود. تیراژ آن که در ابتدا ۱۷۰ تا ۱۸۰ هزار بود اکنون بدلیل رسوخ بی مزگی در صفحات مختلف آن و اجتناب از پرداختن به چهره های حکومتی (بویژه روحانیت) زیر ۵۰ هزار است.

۲- مجلات و ماهنامه های هنری در این گروه قرار دارند. آنها تلاش می کنند خوانندگان کتاب را در ایران جلب کنند و یکی از دلائل سقوط تیراژ کتاب همین رقابت است. کتاب بسیار گران تر از این مجلات است. در این گروه مجلات آدینه و مجلات سینمایی قرار دارند.

۳- مجلاتی نظیر صنعت حمل و نقل، زنان و کیان هر کدام با ۸ تا ۱۵ هزار تیراژ در این گروه قرار دارند.

۴- مجلات ورزشی و برخی نشریات بلوار (جنجالی و پوچ)، که اغلب بصورت هفتگی منتشر می شوند، نیز در گروه سوم قرار می گیرند، که هرکدام ۶۰ تا ۸۰ هزار تیراژ دارند. آنها را مجلات بسی خط و بی خطر می نامند. نشریه «حوادث» از جمله این نشریات بود، که از سوی دولت تعطیل شد.

۵- این گروه از نشریات اغلب زیر ۵ هزار تیراژ دارند و خوانندگان آنها تقریباً ثابت اند. مانند «ایران فردا»، «جامعه سالم»، «نگاه نو»، «کتاب توسعه» و «بیان» (که وابسته به گروه های رادیکال مذهبی است و افرادی نظیر علی اکبر محتشمی در آن قلم می زنند)؛

در ماه های اخیر که بحث مربوط به انتخابات مجلس، ضرورت آزادی احزاب و ... در این نشریات راه یافته است، تیراژ آنها بتدریج بالا رفته است. این وضع به گونه ایست که حتی مجلات ورزشی نیز برای عقب نماندن از تیراژی که در بازار سیاست بوجود آمده، آنها نیز از زاویه ورزش و آینده آن وارد این مباحث شده اند!

همین مجموعه خود تابلوی تمام نمائی است از رشد و نیاز به گشایش فضای سیاسی کشور، که جنبش آزادیخواهی مردم ایران، علیرغم همه دشواری های موجود در ایران، در راه آن گام برمی دارد. آزادی نسبی مطبوعات داخل کشور مدیون همین جنبش و واقعیات ناشی از آنست. این واقعیات چنان بوده است، که روزنامه رسالت و در حقیقت «بنیاد رسالت»، که بنیانگذاران و گردانندگان خواب تبدیل شدن آن به حزب رستاخیز را می بینند، نیز ناچار شده اند، وارد مباحث سیاسی جاری در مطبوعات شده و درعین دفاع از خود و

دفاع از جلوگیری از آزادی احزاب، بهر حال به این گفتگوی علنی و مطبوعاتی مردم ایران پیوسته اند. در این گرماگر، بسیاری از چهره های کمتر مطرح، اما صاحب نفوذ در جمهوری اسلامی، که در سال های اخیر کمتر در صحنه حاضر می شدند ناچار به موضعگیری سیاسی و علنی در مطبوعات شده اند. افرادی نظیر جلال الدین فارسی، دکتر لاریجانی و ...

در ادامه همین تلاش و در رقابت با چاپ رنگین و جلب کننده روزنامه «همشهری» روزنامه رسالت چاپخانه جدید خود را افتتاح کرد. این چاپخانه با کمک مالی غیر آشکار بنیاد جانیان و مستضعفان خریداری شده است، که محسن رفیق دوست سرپرست آنست. کسی که از متهمین محاکمه نشده دزدی ۱۲۳ میلیارد تومانی از بانک صادرات است. او از اعضای رهبری گروه موتلفه اسلامی است، که سهم و نقش بسیار مهمی را در گروه بندی رسالت بهعهده دارد. سخنگوی کنونی این حزب سیاسی-مذهبی، اسدالله بادامچیان است که مشاور حقوقی رئیس قوه قضائیه نیز می باشد! اسدالله لاجوری (قصاب زندان اوین) و حبیب الله عسگر اولادی، نایب رئیس مجلس اسلامی نیز از دیگر اعضای رهبری گروه موتلفه اسلامی محسوب می شوند. این حزب در یکسال گذشته دو گردهمائی وسیع (چیزی شبیه کنگره حزبی) داشته و در ترکیب و خط مشی رهبری آن تغییراتی را جهت شرکت در انتخابات مجلس و ریاست جمهوری و قبضه کامل قدرت سیاسی در جمهوری اسلامی بوجود آورده است.

(بقیه وحدت و اعتبار حزب از ص ۱۰) نامه مردم در ماه های اخیر، گرچه هنوز متزلزل، نشان می دهد! اتهام «حمله» راه توده به سیاست اعمال شده توسط نامه مردم، در حقیقت اشاره به همین واقعیت است.

اما آنچه مربوط به تهمت «تفرقه اندازی» می شود، اعتراف ضمنی دیگری است از موقعیت راه توده برای ترویج واقع بینی، در ارتباط با نبرد طبقاتی جاری در داخل کشور و طبقات و قشر بندی های شرکت کننده در آن. تعلیق عضویت ۵ نفر از اعضای کمیته مرکزی منتخب کنگره سوم، نیز، همانطور که در نوشته هیئت اجرایی، تحت عنوان «نامه به رفقا»، تصریح شده بود، به علت نزدیکی و یا انطباق نظرات آنها با نظرات راه توده بود.

دو نظر و برداشت

به عبارت دیگر مقاله منتشر شده در نامه مردم شماره ۴۶۸، صرفنظر از انگیزه انتشار آن، نشان می دهد، که در حزب توده ایران بطور کلی دو نظر و دو برداشت از شرایط کنونی ایران و از اهداف و وظایف روز حزب وجود دارد. بحث مرکزی بین این دو نظر و خط، متمرکز است روی تعیین شعارها و شیوه های مبارزه و تشخیص متحدان تاریخی در دوران فعلی.

هر اندیشه غیرمغرضانه به محتوای دو نشریه راه توده و نامه مردم، این دو دید و دو نظر را می بیند و درک می کند. نه تهمت «ضد حزبی»، نه تهمت «تفرقه اندازی» و نه انواع دیگر اتهامات غیررفیقانه قادر نیستند واقعیت را برای مدتی طولانی پنهان کنند. در این نکته حق با «نامه مردم» است، که از قول توده ای ها می نویسد، آنها «آموخته اند، که علیرغم پوشش بیرونی... محتوا» سیاست حزب توده ایران را، از آنچه که تحت نام حزب توده ایران عنوان می شود، تشخیص دهند.

اکنون پاسخ صادقانه اینست، که وقتی چنین اختلاف نظری وجود دارد، راه برطرف کردن آن، با توجه به مصالح عالیه حزب توده ایران، چیست؟ به نظر ما، تنها و تنها امکان واقع بینانه حل اختلاف نظر، بحث و گفتگوی رفیقانه، با هدف ایجاد وحدت نظری و سازمانی حزب برپایه اندیشه سوسیالیسم علمی است. آیا هیچ دلیل معقول و پذیرفتنی برای طفره رفتن از چنین بحثی وجود دارد؟

اگر سازمان «راه کارگر» و یا «تدائیان (اکثریت)» و ... بخواهند با حزب توده ایران برای رسیدن به اتحاد و یا وحدت بحث و گفتگو کنند، می توان این پیشنهاد را، به این عنوان که آنها «ضد حزبی» و یا «ضد حزب توده ایران» هستند، رد کرد؟ چنین سیاستی البته نادرست است، و اگر آگاهانه و برای دسترسی به اهداف خاصی انجام شود، اتوکت نباید آنرا سیاستی «ضد حزبی» ارزیابی کرد؟

اگر حکم «ضد حزبی» بودن را باید در مورد رد بحث و گفتگوی دوستانه با سازمان هایی درست دانست، که می توانند متحدان کوتاه و یا بلند زمان حزب، لااقل در سطح اتحاد عمل باشند، چرا نباید بتوان همین حکم را در مورد سیاستی هم اعلام داشت، که تن به تنها امکان ایجاد وحدت نظری-سازمانی در حزب نمی دهد؟ چرا باید رد پیگیرانه پیشنهاد راه توده را برای بحث رفیقانه درباره دیدگاه های مطرح در حزب، اقدامی «ضد حزبی» دانست و آنرا «تلاش برای تفرقه انداختن» در حزب توده ایران اعلام داشت؟

به نظر ما زمان برای آغاز یک چنین بحثی فرارسیده است. خواستی که مورد توجه ویژه همه رفقای حزبی در داخل و خارج از کشور، حتی متحدان بالقوه حزب ما در این مرحله از جنبش نیز می باشد.

نادرست است. این تصور که ارتباط با حزب توده ایران تنها وابسته به تابلونی است، که باید بگردن آویخت، تا برای دوست و دشمن توده‌ای شناخته شد، نیز نتیجه مستقیم عدم شناخت محتوای حزب توده ایران است.

حزب توده ایران، یک پدیده اجتماعی-تاریخی است

ایران در مرحله انقلاب ملی-دمکراتیک قرار دارد. این تحلیل حزب توده ایران از مرحله رشد تاریخی-اجتماعی میهن ماست. این مرحله تاریخی، که تدارک آن با جنبش‌های اجتماعی قبل از انقلاب مشروطه آغاز شد، موجب گشت، که لنین، رهبر انقلاب سوسیالیستی اکتبر نیز انقلاب مشروطه ایران را یک انقلاب ملی-دمکراتیک ارزیابی کند و همگان را به دفاع از آن فراخواند. چنین مرحله رشد تاریخی-اجتماعی میهن ما برپایه شناخت مارکسیستی-لنینیستی، دو وظیفه سیاسی عمده را در برابر حزب مطرح ساخت، که حزب ما نیز در تمام طول عمر بیش از نیم قرن خود، به آن متعهد بوده است. این دو وظیفه عبارتند از: دفاع از منافع ملی در برابر یورش استعماری امپریالیستی و مناسبات استعماری در خدمت داخلی آن از یک سو، و مبارزه برای دستیابی خلق‌های میهن ما به آزادی، حقوق قانونی و دمکراتیک خود، که محتوای دمکراتیک مرحله تاریخی رشد اجتماعی میهن ما را -از جمله در انقلاب بهمن نیز- تشکیل می‌دهد، از سوی دیگر.

ارزیابی مشخص شرایط نبرد، تعیین شعارها و رهنمودهای واقع‌بینانه و تشخیص متحدان تاریخی در این مرحله از رشد تاریخی میهن ما، به عبارت دیگر انطباق اصول عام فوق بر شرایط مشخص نبرد روزانه، آن توان هوشمندانه حزب توده ایران در نبرد خود بوده است، که به سرمایه و اعتبار تاریخی-اجتماعی حزب توده ایران تبدیل شده است، و راه دستیابی به آن را جان و خون هزاران توده‌ای فداکار سنگفرش کرده است.

از اینروست، که تمامی میهن‌دستان و مبارزان انقلابی میهن ما، که برپایه درک مارکسیسم-لنینیسم به دو وظیفه فوق عمل کرده، و یا در آینده بکنند، صرفنظر از آنکه در کشور و یا خارج از کشور فعال باشند، در مرحله‌ای با سازمان حزبی در ارتباط مستقیم باشند و یا خود راسا در محیط زندگی خود نبرد روزانه را سازمان دهند، توده‌ای هستند و به وظیفه حزبی خود عمل می‌کنند. کدام شخصیت حزب بخود اجازه می‌دهد چنین فعالیت برآمده از ایدئولوژی حزب و وظایف مرحله‌ای آنرا در ارتباط با محتوای سیاست حزب نداند؟

نامه مردم چه پاسخی دارد برای پرسش توده‌ای‌ها، که محتوای سیاست راه‌توده را بطور طبیعی و با شمس سیاسی-طبقاتی خود توده‌ای احساس و درک می‌کنند، و می‌خواهند بدانند، پس علت جدایی‌ها چیست؟ و چون پاسخ قانع‌کننده، برپایه منافع عالی‌ه حزب ندارد، نامه مردم تصور می‌کند، با اعلام اینکه گویا راه‌توده ارتباطی با حزب توده ایران ندارد، این ارتباط واقعا موجود، نفی و محو می‌شود! این ذهنی‌گرایی ناشی از چیست؟ برای حفظ کدام منافع عالی‌ه حزب انجام می‌شود؟

برای جلوگیری از هر سوءفاهمی باید یک‌بار دیگر برجسته شود، که بحث‌ها و انتقادات تغییر در نکته بالا نمی‌دهد، که سیاست و نظرات ابراز شده در راه‌توده، به علت برآمدن آنها از محتوای تاریخی حزب توده ایران در مرحله انقلاب ملی-دمکراتیک ایران، بطور طبیعی، هم توسط دوست و هم توسط دشمن، به عنوان نظرات حزب توده ایران ارزیابی می‌شود، و ارتباط محتوایی (سیاسی-ایدئولوژیک) راه‌توده با حزب توده ایران تائید می‌شود.

دوم-ضد حزبی به چه معناست؟

نامه مردم در مقاله فوق راه‌توده را یک نشریه «ضد حزبی» معرفی می‌کند، زیرا گویا این نشریه «برای تفرقه‌انداختن و زیر علامت سوال بردن مشی مبارزاتی حزب توده ایران تلاش» می‌کند.

اینکه نامه مردم می‌کوشد راه‌توده را «ضد حزبی» و نه «ضد حزب توده ایران» به خواننده خود القا کند، اعتراف ضمنی به این امر است، که راه‌توده نشریه است مبلغ و مدافع حزب توده ایران، که مشلا برخلاف سازمان «توفان»، «سازمان انقلابی» و یا جریان‌های دیگر راست‌گرای جدا شده از حزب توده ایران در سال‌های بیست و پس از «قروپاشی»، علیه حزب توده ایران و خط مشی انقلابی آن مبارزه نمی‌کند. راه‌توده با تبلیغ مواضع انقلابی حزب، برخاسته از تحلیل مرحله انقلاب ملی-دمکراتیک در میهن ما، در واقع می‌کوشد با طرح سوال‌ها امر تدقیق نظری را در حزب یاری کند. هدفی که با موفقت نسبی نیز همراه بوده است، آنطور که نظرات ابراز شده در (بقیه در ص ۹)

وحدت و اعتبار حزب،

مردمک چشم توده‌ای‌هاست

در شماره ۴۶۸ خود، «نامه مردم» سکوت دربار «راه‌توده» را شکسته است و تحت عنوان «یک سوال و پاسخ ما» به بحثی تن داده است، که باید آنرا مثبت ارزیابی کرد و قدمی در جهت درست دانست. بررسی نظرات راه‌توده، حتی از موضع پلیمیک، نهایتا شکستن سد خود ساخته‌ایست برای تبادل نظر، که می‌توانست، اگر به موقع و در درون سازمان حزبی امکان رفیقانه آن باز شده بود، از ایجاد مشکلات بسیاری جلوگیری کند، در خدمت تحکیم وحدت نظری و سازمانی حزب قرار گیرد و به نقش سازنده حزب توده ایران در روند انقلاب ملی-دمکراتیک مردم میهن ما اعتبار بازهم بیشتر ببخشد. از اینرو است، که راه‌توده آغاز بحث را مثبت ارزیابی می‌کند، و کوشش خواهد کرد آنرا با لحنی رفیقانه و با شیوه‌ای سازنده به پیش ببرد.

هدف از نوشته حاضر اما بررسی نظرات متقابل نیست، این مهم در نوشته‌های دیگر دنبال خواهد شد. هدف نوشته حاضر بررسی اتهامی است، که نامه مردم، هنوز گرفتار در شیوه نادرست گذشته برخورد به راه‌توده، عنوان کرده است و راه‌توده را در مقاله فوق‌الذکر، «نشریه ضدحزبی» قلمداد ساخته است و مدعی است، که گویا هدف راه‌توده «تلاش برای تفرقه‌انداختن و زیرسوال بردن مشی مبارزاتی حزب توده ایران» است و می‌نویسد: «این نشریه نه تنها ارتباطی به حزب توده ایران ندارد، بلکه هدف مبارزه علیه حزب و مشی سیاسی آن را دنبال می‌کند.» سپس نامه مردم از قول توده‌ای‌ها اضافه می‌کند، که آنها «آموخته‌اند، که علی‌رغم پوشش بیرونی این حملات، محتوا و مقصد اصلی آنها را دریابند.»

آنچه که در این نوشته مورد بررسی قرار داده خواهد شد، عبارتست از:

اول- ارتباط راه‌توده با حزب توده ایران؛

دوم- «ضد حزبی» به چه معناست؟

اول- ارتباط راه‌توده با حزب توده ایران

آنچه که مربوط به تصمیم پلنوم فروردین ماه (پیش از کنگره سوم) درباره برگزاری کنگره سوم حزب و پی آمدها و به‌ویژه تصمیمات تشکیلاتی اتخاذ شده توسط بقیه پنج نفره از هیئت اجراییه یازده نفره منتخب پلنوم فروردین ماه می‌شود، به عبارت دیگر، آنچه که مربوط به ارتباط تشکیلاتی راه‌توده با حزب توده ایران -از جمله در مورد فوق- می‌شود، نیز هدف بررسی این نوشته نیست. در این مورد باید در ارگان مسئولیت‌دار حزبی بحث شود و مسئله در جهت منافع عالی‌ه حزب و تحکیم وحدت سازمانی آن حل و فصل گردد. نکته پراهمیت در این زمینه این اندیشه باید باشد، که برپایه پابندی به درک ایدئولوژی حزب، جمع کردن و دسته کردن همه توان و نیروها باید هدف باشد.

اما آنچه که در مورد نظری-سیاسی برای نامه مردم درباره ارتباط راه‌توده با حزب توده ایران ناروشن مانده است و لذا در مقاله فوق‌الذکر نفی می‌شود، باز می‌گردد به شناخت نادرست نامه مردم از محتوای سیاسی-اجتماعی حزب توده ایران و نبرد چند دهه آن. تزلزلات ایدئولوژیک-سیاسی نامه مردم در دوران پس از «قروپاشی»، از جمله کوشش ناموفق برای حذف ایدئولوژی حزب، رقیق شدن و یا حتی فقدان مبارزه علیه امپریالیسم در صفحات آن، تا به نحوی که برای دورانی حتی واژه «امپریالیسم» نیز دیگر بکار برده نمی‌شد، و یا جستجوی متحدان تاریخی خود -به شهادت تحلیل مشترک و انتخاب شعارهای مشترک با آنها- در جبهه راست -که با عنوان شدن تسلط خط راست به رهبری حزب در درون سازمان حزبی انجامید-، همه و همه ناشی از فقدان شناخت دقیق از محتوای سیاسی-اجتماعی حزب توده ایران در دوران نبرد چند دهه آنست. عدم تشخیص ارتباط محتوایی بین سیاست اعمال شده توسط راه‌توده و محتوای تاریخی نبرد حزب توده ایران ناشی از این شناخت

یقین، در دوران پس از وی، این اصل مشکلات زیادی را می‌تواند برای نظام بوجود آورد و بهمین دلیل بنظر حزب توده ایران، باید از قانون اساسی حذف شود...

"راه توده" بارها با صراحت نوشت که حزب ما حتی بر اساس نخستین اطلاعاتی که درباره قانون اساسی منتشر ساخته، نمی‌تواند با اصل ولایت فقیه موافق باشد و آنرا مغایر یکی از سه اصل اساسی انقلاب بهمن، یعنی "آزادی" نداند، اما همه بحث در حال حاضر این است، که کنار گذاشتن این اصل توسط کدام نیروها و با کدام اهداف صورت گیرد. ما تصور می‌کنیم، همین موضع‌گیری علنی "آزادی قلمی" باید بعنوان شاخص‌ترین نمونه مورد توجه همه نیروهای مترقی طرفدار شعار "طرد ولایت فقیه" قرار گیرد، چرا که در تغییر اینصورت، متحد مرحله‌ای این نیروها در شرایط کنونی از جمله امثال آزادی قلمی خواهند بود، که در حقیقت با نخستین تحولات مثبت در جامعه باید دستشان از حیات سیاسی-اقتصادی ایران قطع شود. اگر مسئله بدین صورت تحلیل نشود، این امکان همچنان باقی است، که "ولایت فقیه" - به دست آزادی قلمی‌ها و بدل سلطنت طلب آن‌ها - نیز حذف شود، اما تحولی جدی در مجموعه نظام بوجود نیاید. بهمین دلیل وقتی گفته و نوشته می‌شود، که مبارزه در راه آزادی‌ها، مبارزه‌ای فراگیرتر، مشخص‌تر و برای همگان -بویژه نیروها و توده‌های مذهبی- ملموس‌تر و قابل پذیرش‌تر است، همین نکات مورد توجه و نظر است. طرد ولایت فقیه می‌تواند همراه با آزادی‌ها نباشد، اما آزادی‌ها نمی‌تواند با قدرقدرتی "ولایت فقیه" سازگار باشد!

شاید عمده‌ای سؤال کنند، که اگر چنین است، پس چرا حزب توده ایران در سال ۵۸ خواهان حذف اصل "ولایت فقیه" از قانون اساسی شده بود و همان موقع "مبارزه در راه آزادی‌ها" را شامل بر مبارزه با اصل ولایت فقیه تحلیل نکرده بود. پاسخ این پرسش بسیار ساده است.

اول- در طول ۱۵ سال گذشته حوادث بسیاری در کشور ما بوقوع پیوسته است و تغییراتی بسیار جدی در ترکیب حکومتی و برنامه‌های سیاسی-اقتصادی حکومت بوجود آمده است.

دوم- در سال ۵۸ که قانون اساسی به رای گذاشته شد، مجموع نیروهای شرکت کننده در انقلاب، برای پیشبرد و تعمیق اصول مترقی اقتصادی و سیاسی قانون اساسی پائشاری و مبارزه می‌کردند و آزادی‌ها در جامعه و متکی به پیروزی انقلاب، چنین مبارزه‌ای را در دستور روز نیروهای مترقی و انقلابی (از جمله حزب ما) قرار نداده بود. مسئله در آن زمان نه مبارزه برای آزادی‌ها (در شکل و ابعادی که امروز مطرح است)، بلکه مبارزه با توطئه‌ها ضد انقلاب، امپریالیسم، نیروهای ارتجاعی درون حاکمیت و... بود. عدم مقابله قطعی با این سه نیروی دشمن انقلاب (که حزب توده ایران پیوسته همگان را برای تشکیل جبهه‌ای بمنظور مقابله با آن فراخواند)، بتدریج به قدرت‌یابی این سه نیرو در ایران و تسلط آنها بر حاکمیت و ارگان‌های حکومتی انجامید، که نتایج آنرا در تمام سال‌های گذشته در ایران شاهدیم:

۱- قدرت‌یابی مرتجع‌ترین جناح روحانیت، محتکران، دلال‌های بازار، تجار وابسته - در گروهبندی موقله اسلامی، رسالت، روحانیت مبارز، فدائیان اسلام، حجتیه، فراماسونری و...؛

۲- نفوذ و رخنه گسترده فرهنگی-اقتصادی-سیاسی امپریالیسم جهانی در حکومت و جامعه، که آخرین مرحله آن، باید نفوذ نظامی آشکار امپریالیسم در ایران باشد؛

۳- گسترش نفوذ عوامل اقتصادی-سیاسی نظام شاهنشاهی در جمهوری اسلامی، تا حد ارتباط‌های وسیع سیاسی بین آنها و برخی سران حکومت. (ملاقات جعفر شریف امامی، رئیس مجلس سنای شاه و نخست وزیر دربار شاهنشاهی، با آیت الله مهلوی کنی در لندن تنها یک نمونه آنست)

اختلافات بوسر چیست؟

طبیعی‌ترین سؤال اینست، که چرا آزادی قلمی، در برابر ولی فقیه قد علم کرده و مخالف رهبر کنونی، بعنوان "ولی فقیه" شده است. در این مورد نیز "راه توده" بارها یادآور شده بود، که امثال آزادی قلمی‌ها، دارای پایگاه مشخص طبقاتی هستند و مدافع سرسخت نظام غارتگر سرمایه داری وابسته - در شکل تجاری آن- و زمینداری کلان می‌باشند. برای آنها ولی فقیه و ولایت فقیه (مطلقه یا غیر مطلقه اش) مهم نیست، بلکه مهم آنست، که این مقام در خدمت تامین منافع آنها و در عرصه سیاسی نیز تابع آنها باشد. هر گاه که چنین نباشد، آنها "ولی" و "ولایت" و "فقیه" را یکجا رد کرده و بساط دیگری را پهن خواهند کرد. این حرف امروز "راه توده" و متکی به موضع‌گیری‌های اخیر امثال آزادی قلمی‌ها

آیت الله آزادی قلمی طرفدار شعار "طرد ولایت فقیه" شد!

"راه توده" یکسال پیش درباره آزادی

قلمی و امثال او مطالبی را منتشر ساخت، که جنجال اخیر آزادی قلمی در ایران، بصورت کامل آنرا تأیید کرد!

آیت الله آزادی قلمی، یکی از طرفداران دو آتشه "ولایت مطلقه فقیه"، به جمع مخالفان رهبر کنونی جمهوری اسلامی "علی خامنه‌ای"، پیوست و صلاحیت مذهبی و فقهی او را زیر علامت سؤال برد. آیت الله آزادی قلمی از مدت‌ها پیش تدارک این مخالف خوانی آشکار را دیده بود و با کوچ کردن از تهران به قم، برای چنین لحظاتی یارگیری کرده بود.

آزادی قلمی از جمله روحانیون قشری و طرفدار سرمایه داری تجاری وابسته و زمینداری کلان است. او از بنیان‌گذاران گروهبندی سیاسی-مذهبی رسالت بود. مخالفت‌های او با آیت الله خمینی و نظرات اقتصادی او، از جمله پیشینه‌های شناخته شده آزادی قلمی است.

آزادی قلمی در نامه سرگشاده‌ای که در ارتباط با مخالفتش با مرجعیت رهبر کنونی جمهوری اسلامی نوشته، در حقیقت به جمع طرفداران "طرد ولایت فقیه" پیوسته است. مخالف خوانی آزادی قلمی - بعنوان یکی از مرتجع‌ترین جناح‌های حکومتی - با رهبر کنونی جمهوری اسلامی یکبار دیگر این حقیقت بسیار ساده را ثابت کرد، که نفس مخالفت با ولایت فقیه نمی‌تواند علامت ترقی خواهی و لذا این شعار، نمی‌تواند شعار نیروهای مترقی باشد، چرا که بار طبقاتی این شعار و چارچوب تحلیلی آن از اوضاع سیاسی-اقتصادی کنونی جامعه مشخص نیست و بهمین دلیل مترقی‌ترین نیروهای مروج این شعار را می‌تواند، در گذرگاه‌های مختلف در کنار مرتجع‌ترین جناح‌های طبقاتی حاکم قرار دهد و آنرا به بازپچه جناح‌های ارتجاعی - چه مذهبی و چه خواستار بازگشت سلطنت - تبدیل کند.

"راه توده" در شماره ۲۴ و ۲۵ خود به قلم "آ. ک" اجزاء متشکله این شعار غلط و انحرافی را منتشر ساخت و بویژه به هواداران و اعضای حزب توده ایران توصیه موکد کرد، که به این تذکرها با دقت توجه کنند. با کمال تاسف و تعجب، در آن زمان واکنش‌های شخصی و شتابزده، که در نشریه "نامه مردم" انعکاس یافت، مانع یک بحث گسترده در این زمینه شد. "راه توده" این مباحث را با دقت تمام پیگیری کرد و تقریباً در هر شماره ابعاد مختلف مربوط به اشتباه بودن این شعار را تشریح کرد. ما حتی در شماره ۴۳ خود، (پیش از آشکار شدن رویارویی اخیر آزادی قلمی با ولایت فقیه و پیوستن به جمع طرفداران "طرد ولایت فقیه" و در تشریح موقعیت انجمن حجتیه در ایران همین نکته را برای چندمین بار متذکر شدیم. (این مطلب را به پیوست می‌خوانید) (۱)

در تمامی مطالبی که "راه توده" در این دوران منتشر ساخت، پیوسته بر این نکته تأکید شد، که حزب توده ایران از همان نخستین بحث‌ها، پیرامون قانون اساسی و سپس در جریان رای‌گیری پیرامون آن، بر این نکته تأکید کرد، که اصل "ولایت فقیه" با آرمان‌ها و خواست‌های انقلاب بهمن همخوانی ندارد. حزب توده ایران در اعلامیه خود که در جریان رای‌گیری پیرامون قانون اساسی جمهوری اسلامی صادر کرد، با صراحت و جسارت نوشت، که این اصل، بدلیل موقعیت ویژه آیت الله خمینی، بعنوان رهبر انقلاب، تا وقتی وی در قید حیات است، می‌تواند با مشکلاتی همراه نباشد، زیرا ایشان بدون این اصل هم رهبر انقلاب است و توده‌های مردم از او تبعیت سیاسی-مذهبی می‌کنند، اما به

اسلامی به قم سفر کرد. حاصل این سفر هر چه باشد (از جمله اعلام تبدیل شهرستان قم به استان قم) در واقعیت موجود در حوزه های مذهبی قم تغییری نمی دهد. بر اساس این واقعیت روز به روز نفوذ آیت الله منتظری در میان طلاب مذهبی، نیروهای نظامی اصفهان و قم - حتی روحانیون غیر حکومتی - بیشتر می شود و این نیست، مگر پایداری بسی خدشه او در مخالفت با اوضاع حاکم بر کشور!

ما در اینجا به نقل از "راه توده" شماره ۲۹ (بهمن ۷۳) بخشی از مقاله تفسیری پیرامون نقش آیت الله آذری قمی در حکومت و دلیل عزیمت او از تهران به قم را نقل می کنیم، که پیش بینی بسیاری از آنچه روی داد، محسوب می شود.

«... آیت الله آذری قمی (از زمان بازگشت به شهر قم و ترک تهران) فقط سرگرم طلبه سازی نیست. بلند پروازی های دیگری هم در سر دارد... او چنان متکی به امکاناتش به قم بازگشته، که بی اعتناء به صاحبین "سحق" در شهر قم، نماز جمعه و خطابه های سیاسی-مذهبی اجرا می کند. (آذری قمی از زمینداران شهرک "خاوه" در قم است... او در خطابه های نماز جمعه اش، که در روزنامه رسالت منتشر می شود، درباره اقتصاد مملکت، سیاست داخلی و خارجی، امر رهبری، مرجعیت و... نظر می دهد. مثلاً در یکی از همین نماز جمعه های اخیرش در شهرک "خاوه" گفته است: "گرانی و نابسامانی اقتصادی کشور، تقصیر همین بانک هاست. اسلام بانک نمی خواهد. (نقل به مضمون) همین بنیادهای اسلامی می توانند کار بانک ها را بکنند" منظور او بنیادهایی است، که نقدینگی مملکت را در دست دارند و مملکت را در تبضه خود گرفته اند و هر کدام به یک مرکز مهم تصمیم گیری سیاسی-اقتصادی تبدیل شده اند.

از نظر او که هدایت عقب افتاده ترین گرایش های اسلامی-سنتی را بعهدہ دارد و برای مسلط ساختن سرمایه داری تجاری وابسته بر کشور از هیچ کوششی دریغ نداشته است، مملکت نه قانون اساسی می خواهد، نه مجلس، نه حزب. همان فقه سنتی تکلیف همه را روشن کرده است. در این صورت، آنکه پایبندتر از دیگران به این فقه است و پاسدار ارزش های اسلامی سرمایه داری، بهترین رهبر و مرجع است و بقیه هم باید تبعیت کنند.

این اندیشه که اکنون دست بالا را در جمهوری اسلامی دارد، معتقد است (همانگونه که آیت الله آذری قمی می گوید) اقتصادی کشور باید با صندوق های قرضه الحسنه اداره شود و با فقر و مسکنت مردم فقط از طریق خس و زکات و وجوهات شرعی می توان مقابله کرد. دره عمیق اختلافات طبقاتی نیز باید با صدقه و نذورات و... پر شود! حاصل این تفکر تبدیل ایران به کشوری برای ۱۰ درصد جمعیت آنست، که به قیمت گرسنگی دیگران زندگی می کنند. سادگی است، اگر تصور شود صاحبین این تفکر و قدرت، مثلاً در وجود "علی خامنه ای" رهبری می بینند، که سکان هدایت جامعه و فقه و مرجعیت را در اختیارش بگذارند. همین است، که هرگاه او قصد طغیان و اعلام استقلال کرده است، حد و حدود او را یادآور شده اند!

آیت الله آذری قمی و همفکران و یارانش، آیت الله های کم جسارتی نیستند. همانها بودند، که در سال های اوج قدرت آیت الله خمینی، که مبارزه با امریکا و خدمت به مستضعفان و مبارزه با سرمایه داران از کلام و نطق هایش حذف نمی شد، در مخالفت با قوانین مترقی قانون اساسی و حرف ها و تفکرات آیت الله خمینی، توسط "احمد" آقا پیغام فرستادند: "از این عمامه های سیاه خیلی ها در قم سرشان دارند! ... او آذری قمی همیشه در این چارچوب باقی خواهد ماند؟ سنگری که آنها برای دفاع از سرمایه داری تجاری و مقابله با جنبش مردم در آن پناه گرفته اند، واقعا پناهگاه است؟" (راه توده شماره ۲۹ بهمن ماه ۱۳۷۳)

حمله به خانه آیت الله قمی!

بدنبال انتشار نامه آیت الله آذری قمی، یک گروه مهاجم سازمان یافته در شهر قم، که معمولاً تحت فرمان "آیت الله مکارم شیرازی" قرار دارند، به خانه وی وارد شده و برخی اسناد و مدارک وی را همراه خود بردند. این گروه مهاجم، با هدایت مدیریت دولتی-حکومتی حوزه علمیه قم تاکنون بارها مقابل خانه آیت الله منتظری دست به تظاهرات زده و کلاس درس او را نیز مختل کرده است!

و یا آیت الله "مهدوی کنی" ها (در طول اقامت بسیار مهمش در لندن) نیست. بعنوان نمونه ای از مجموع نمونه ها، بخشی از مطلبی را که "راه توده" در شماره ۲۹ خود (بهمن ماه سال ۷۳) در رابطه با آذری قمی منتشر ساخت به عنوان پیوست، نقل می کنیم. (۲)

۱- طرفداری از "ولایت مطلقه فقیه"

«... در آغاز پیروزی انقلاب، شبکه حجتیه در ایران ۳۰ هزار عضو داشت و رهبر آن "شیخ محمود حلبی" توسط آیت الله حائری شیرازی به آیت الله خمینی پیغام فرستاد، که حاضر است با وی بیعت کرده و این نیرو را در اختیار او بگذارد. اما وی این بیعت را رد کرد و بعدها برای رهبران و اعضای انجمن حجتیه پیغام فرستاد «از کار خود توبه کنید و به انقلاب بپیوندید» (این پیغام بدان دلیل بود، که انجمن حجتیه با انقلاب موافق نبود و در تمام دوران مبارزه انقلابی مردم ایران، این اندیشه را تبلیغ می کرد، که انقلاب، ظهور امام زمان را به عقب خواهد انداخت، باید امکان داد، تا آنقدر وضع خراب شود، تا امام زمان ظهور کند! اندیشه ای که مروج واقعی آن ساواک و امپریالیست ها بودند).

این دعوت آیت الله خمینی هیچ نوع حمایت اجرائی نیافت و بعدها اعضای این انجمن بودند، که بیشترین نفوذ را توانستند در بیت آیت الله خمینی پیدا کنند! بسیاری از چهره های شناخته شده آن دوران انجمن، مانند علی اکبر پرورش، طیب، زواره ای (که اکنون عضو حقوقدان شورای نگهبان است) برای ذخیره سازی خود، از جلوی صحنه (وزارت و سخنرانی در نماز جمعه ها و...) عقب رفتند و به کار سازماندهی پنهانی سرگرم شدند، که حاصل آن همین گروه بندی چهار گانه نیمه علنی و نیمه مخفی رسالت-فدائیان اسلام-موتلفه اسلامی-روحانیت مبارز و تشکلهای وابسته به آنست، که حالا برای بدست آوردن رهبری کامل جمهوری اسلامی خیز برداشته اند. آنها امروز پیگیرترین مدافع "ولایت مطلقه فقیه" هستند و از نیروهای ساده اندیش مذهبی، که در بسیج جمع شده اند، برای حذف همه باقی ماندگان مذهبی و غیر مذهبی مدافع استقلال کشور، آزادی و عدالت اجتماعی از صحنه، می خواهند استفاده کنند. انصار حزب الله مولود این تلاش است! تردید نباید داشت، که رهبر کنونی جمهوری اسلامی نیز اگر بخواهد در خط دیگری جدا از خط آنها حرکت کند با مقاومت و جنجال بسیار روبرو خواهد شد. امثال آیت الله مکارم شیرازی، که سکان رهبری حوزه علمیه قم را به نیابت از حجتیه بعهدہ دارد و یا حجت الاسلام طیبی، تولیت آستان قدس رضوی در خراسان، که هزینه مالی شبکه عظیم حجتیه را تامین می کند، شمشیر خود را برای چنین لحظه ای در زیر عبا دارند! اتفاقاً یکی از شگردهای حجتیه برای دفاع از تز "ولایت مطلقه فقیه" همین است، که بمحض ناهمخوانی رهبری کنونی با برنامه های حجتیه، آنها در دفاع از فقه و ولایت مطلقه فقیه، او را فاقد صلاحیت فقهی اعلام کرده و کنار بگذارند.

جمهوری اسلامی با ولی فقیه و یا بدون ولی فقیه، اما با رهبری "حجتیه" برنامه خدشه ناپذیر انجمن مذکور در ایران است. این فرض که رهبر کنونی بتواند خود را از این فقها جدا کرده و سکان رهبری سیاسی-مللی جامعه را (حتی در لباس روحانیت) بعهدہ بگیرد، فرضی است، که برخی ها علاقمندند آنرا در ایران، بخشی از محاسبات سیاسی آینده بدانند، در حالیکه بسیاری، این فرض را اگر هم ناممکن ندانند، در کنار شهامت و جسارتی ممکن می دانند، که نشانه ای از آن به چشم نمی خورد!» (راه توده شماره ۴۳ دیماه ۷۴)

۲- خواب های آذری قمی!

انتصابات اخیر در حوزه علمیه قم، که باقی ماندن سکان رهبری حکومتی را در دست های آیت الله مکارم شیرازی باقی گذاشت، از جمله انگیزه های ابراز نظره های آشکار آیت الله آذری قمی به حساب می آید. این اختلاف را باید بیشتر، اختلاف قدرت دانست. آیت الله آذری قمی، که از بنیاد رسالت و عضویت خیرگان رهبری کناره گرفته بود، به قم رفته بود، تا حوزه علمیه قم را بدست بگیرد، اما مافیای رسالت-حجتیه باقی ماندن این سکان را در این شرایط در دست های مکارم شیرازی مفیدتر تشخیص داد. در واقع هیچ یک از آنها بر دیگری کوچکترین برتری سیاسی و مذهبی ندارند و هر دو در میان طلاب جوان حوزه علمیه قم نیز بد نامند! در جریان همین جارجونجال ها، رهبر جمهوری

همزاد مسیحی "حجتیه" در اروپا

برگرفته شده از لوموند دیپلماتیک - سپتامبر ۹۵

ترجمه: رضا شامخ

انجمن "کار الهی" در تدارک برقراری دیکتاتوری مذهبی-مسیحی در
کشورهای اروپائی و امریکائی است!

... در حالیکه فعالیت‌های بنیادگرایان اسلامی با عناوین درشت در صفحات جراند انعکاس می‌یابد، راستگرایان مسیحی ترجیح می‌دهند در تاریکی فعالیت کنند. برای نمونه از گروه "آپوس دئی" (کار الهی) می‌توان نام برد. اعضای این گروه می‌کوشند، تا از راه‌های گوناگون نفوذ خود را بر کلیسای کاتولیک اعمال کنند. آنها تا درون دولت‌ها رخنه کرده‌اند. برای نمونه، افراد نزدیک به این گروه حتی در کابینه "آلن ژوپه"، نخست وزیر فرانسه نیز حضور دارند. آنها به گارد سفید واتیکان نیز شهرت دارند. گاردی که با کمک آن یوهانس پاول دوم به مقام پاپی رسید. آشنائی با نحوه به قدرت رسیدن پاپ، در حقیقت آشنائی با دست‌های سیاسی-اقتصادی پشت سر واتیکان نیز محسوب می‌شود.

پاپ یوهانس پاول دوم "کار خود را با انتخاب حساب شده و سیاسی اسقف‌ها به پیش می‌برد. گروهی از جنبش‌های سنتی کلیسایی که اکثراً فرقه‌هایی با گرایش‌های سیاسی راست هستند، او را در این راه کمک می‌کنند. از میان آنها باید بویژه به گروه "کار الهی" توجه داشت، که در سال ۱۹۲۸ بوسیله کشیش بنام "پاتراسکریو بالاگوئر" بنانهاده شده است.

گروه کار الهی که مورد حمایت بسی قید و شرط پاپ است، در تمام سطوح رهبری کلیسای کاتولیک نفوذ دارد. آیا این گروه سلاح رازناک و ناشناس پاپ است؟ یا آنکه یوهانس پاول دوم، اسیر این "مانیای سفید پوش" است، که در راه نبرد پیروزمند برای کسب قدرت گام بر می‌دارد؟ آیا ژاک شیراک، رئیس جمهور فرانسه، خود اعضای گروه "کار الهی" را به مقام وزارت یا معاونت وزیر در کابینه ژوپه منصوب کرده است؟ طرح این پرسش، با توجه به اینکه پایه گذار جمهوری پنجم ژنرال دوگل تا چه حد به مذهب بی‌اعتناء بود، مضحک بنظر می‌رسد، ولی برای تشکیل کابینه علاوه بر جلب رضایت گروه‌های راستگرای فرانسه، جلب حمایت گروه قدرتمند و محافظه کار هواداران کلیسای کاتولیک نیز اهمیت حیاتی دارد. به کرات از حضور ۱۲ زن در کابینه فرانسه که رویهم رفته ۴۲ وزیر و معاون وزیر دارد اشاره می‌کنند، اما اکثراً از اعتقادات سنتی و عقب افتاده آنها یاد نمی‌کنند! حداقل در مورد دو نفر از اعضای کابینه فرانسه، این ظن قوی وجود دارد که آنها عضو گروه "کار الهی" هستند...

البته شگفت انگیز نیست، اگر این نوع دعاوی را نتوان به اثبات رساند، زیرا اعضای گروه "کار الهی" فعالیت مخفی دارند. در بند ۱۹ اساسنامه گروه (در سال ۱۹۵۰) چنین آمده است: «اعضای عادی و اعضای برجسته گروه موظف به سکوت در باره نام دیگر اعضای گروه هستند و نباید عضویت خود را افشاء کنند»

در سال ۱۹۸۲ اساسنامه تازه‌ای برای این گروه تهیه شد که در بند ۸۹ آن چنین آمده است: «اعضای هیات‌های محلی در هیچ یک از مراسم عبادی جمعا حضور نمی‌یابند، اما پنهان نیز نمی‌کنند، که عضو هیات محلی هستند.» علیرغم این عدول ظاهری از مخفی کاری و پذیرش علنی کاری، آپوس دئی با انتخاب اسامی مستعار و ایجاد سازمان‌های استتاری، به مخفی کاری خود ادامه می‌دهد و مدعی "خضوع گروهی" و اثر بخشی مذهبی است! سیاستمداران پرشماری عضو و یا هوادار این گروه هستند. چهره‌های مهمی در اقتصاد فرانسه با این گروه رابطه دارند، از جمله مدیر عامل کارخانه اتومبیل سازی "رنو" گفته می‌شود که چند خانواده سلطنتی اروپا نیز از علاقمندان

انجمن "کار الهی" هستند. اتوفن "هابسبورگ" برای این گروه تبلیغ می‌کرده و آرنس هر تسوگ لورنس از اطریش عضو آنست. خوان کارلوس پادشاه اسپانیا تربیت شده کشیشان عضو "کار الهی" است و منشی سوفیا همسر خوان کارلوس نیز از اعضای انجمن "کار الهی" بوده است. "خوان آنتونیو سامارانچ لوریو"، رئیس کمیته بین المللی المپیک و وزیر سابقه فرانکو - دیکتاتور اسپانیا - نیز از جمله این افراد است. دلایل این مخفی کاری پیچیده، که اشکال مافیائی نیز دارد، بسیار متعدداست. از جمله گفته می‌شود، که دو هدف عمده مورنظر است:

اول - خانواده‌ها از پیوستن فرزندان جوان خود به این فرقه بی خبر بمانند؛
دوم - آنها بتوانند با ایجاد شبکه‌ای پنهان همه عرصه‌های اجتماعی را زیر پوشش خود بگیرند.

۶۷ سال پیش (۱۹۲۸) کشیش بنام "خوزه ماریا اسکرایوا" د بالاگوئر، انجمن "کار الهی" را در مادرید، پایتخت اسپانیا بنیاد نهاد. هدف "کار الهی" "سلامت بخشیدن به کار روز مره" اعلام شد، که با هدف جنبش‌هایی که در همان زمان در فرانسه و بلژیک بنام "عمل کاتولیکی" وجود داشت، یکی بود. (این شیوه تشکل، زمان و انگیزه‌های اولیه آن بسیار شباهت دارد به انگیزه‌ها و دلایل شکل گیری "فرماسیونی". رجوع کنید به پی‌نویس شماره ۱)
انجمن "کار الهی" در سال‌های پیش از آغاز جنگ داخلی اسپانیا بوجود آمد. کمونیسم ستیزی و گرایش بی‌مرز به پنهانکاری از همان ابتدای تشکیل انجمن مراعات شد. کشیش "بالاگوئر" خرده بورژوازی جاه طلب، تند خو و خود پسند بود. راز موفقیت او متکی به شیفتگی و نوعی جاذبه شخصی بود، که هیچ یک از نزدیکانش نمی‌توانستند خود را از سیطره آن بدر برند. (۲)

نام‌های مستعار و سازمان‌های پوششی

انجمن "کار الهی" که در ابتدا یک سازمان غیر روحانی تبلیغ می‌شد، سرعت تبدیل به سازمان روحانیت شد. تمام مسئولیت‌های کلیدی آن امروز در دست کشیش‌هاست و نه در اختیار افراد غیر روحانی که ۹۸ درصد اعضا آنرا تشکیل می‌دهند. (۳)

کشیش بالاگوئر و شاگردانش که بیشتر به حقوق کلیسایی (حکومت روحانیون خاص و وابسته به اندیشه‌های "کار الهی") توجه داشته و دارند، تا به الهیات برای ایجاد وضع حقوقی مطلوب برای سازمان خود از هیچ تلاشی روی گردان نیستند. گرچه این سازمان در آغاز خود را "انجمن مومنان" غیر روحانی معرفی می‌کردند، اما در سال ۱۹۴۷ به نخستین "موسسه دنیائی" کلیسا تبدیل شد. دومین تغییر شکل آن، استحاله سیاسی بود. رهبر انجمن مانند پاپ دوازدهم، بلای فاشیسم را سدی معرفی کرد، که خداوند برای جلوگیری از گسترش کمونیسم آفریده است! ولادیمیر فرمان، که در گذشته عضو سازمان "کار الهی" بوده است، گفتگویی با رهبر انجمن داشته که بسیار روشن‌گر است. وی می‌گوید: «کشیش "اسکرایوا" معتقد بود، که کسب قدرت فرانکو، که با کمک هیتلر صورت گرفت، سبب نجات مسیحیت در برابر کمونیسم شد!» اما احساسات فرانکو نسبت به اسکرایوا، احساساتی یکدست و یکتاواخت نبود. در زندگینامه خیالی‌ای که از قول فرانکو نوشته شده است، او در باره این فرقه می‌گوید: «پس از بیست سال، ارتباط با این گروه باید بگویم، که هریک از آنها انگیزه‌ای خاص خود داشت، اما در یک چیز همه آنها اشتراک نظر داشتند و آن این بود، که چون عضو این فرقه هستند باید با دخالت از بالا جهان را نجات بخشند!»

از کابینه ۱۹ نفره فرانکو دوازده نفرشان از اعضای فرقه "کار الهی" بودند. سیمین کودیسی (دفرماسیون) "کار الهی" در عرصه دانش ایزدی (تئوریک) بود، که از یکسو بر این تاکید مطلق داشت، که آنچه تقدس می‌بخشد کار است، یعنی برکیش کامیابی مادی و نظام سرمایه داری لیبرال تاکید می‌ورزید و از سوی دیگر در دام بنیادگرایی افتاد. "هانس اورس فن بالتازار" یکی از آموزگاران معنوی پاپ کنونی، انجمن "کار الهی" را نیرومندترین قدرت متمرکز بنیادگذاران کلیسای کاتولیک توصیف می‌کند و می‌نویسد: «بنیادگرایی تلاش می‌ورزد، تا با استفاده از تمام وسائل آشکار و پنهان، علنی و مخفی، قدرت سیاسی و اجتماعی کلیسا را حفظ کند» انجمن کار الهی، ادعا می‌کند مالک حقیقت است. در مجله ویژه این سازمان بنام "کرونیکا" انجمن "کار الهی" بعنوان "آخرین بازمانده پاک و بی‌خدشه اعتقاد واقعی کلیسایی" توصیف می‌شود، که برای نجات کلیسا و رهبر آن "پاپ" تاسیس گشته است.

در پس این "مانیای مقدس" یا "لژ مذهبی فرماسیونی" یک سلسله شرکت‌ها، بانک‌ها و بنیادهای مشکوک قرار دارد، که هدایت آنها در دست

که با سرخ می جنگد، از سرمایه دفاع می کند و به هر بنیاد بین المللی چنگ می اندازد. این "ارتش پاپ" شبشیر دو لبه ایست که ممکن است سرانجام به روی خود "پاپ" هم کشیده شود!!

شباهت های دو "انجمن"

پی نویس ها

۱- مراجعه شود به سه جلد کتاب تحقیقی "اسماعیل رائین" در باره فراماسونری در ایران؛

۲- این صفات نیز در "سید جمال الدین اشک آبادی" جمع بود. او خود نیز شیفته قدرت و نفوذ کلام رهبر و بنیانگذار اخوان المسلمین "سید قطب" شد و به جمع مریدان او پیوست. "انجمن حجتیه" ایران شاخه ایرانی "اخوان المسلمین" محسوب می شود. کتاب "حکومت اسلامی" که در آن شیوه خشن و بی رحم حکومت به شیوه "اخوان المسلمین" شرح داده شده، کتاب پایه "اخوان المسلمین" محسوب می شود. این کتاب نوشته "سید قطب" است و پس از پیروزی انقلاب بهمن ۵۷، ترجمه آن از عربی به فارسی توسط "سید علی خامنه ای"، رهبر کنونی جمهوری اسلامی منتشر شد.

۳- رهبری انجمن حجتیه نیز با آنکه چند صد هزار عضو غیر روحانی دارد، مطلقاً در اختیار چند روحانی است، که سستیز با روحانیون غیر وابسته به انجمن، روحانیون مترقی و روحانیون عدالت خواه و آزادی طلب نیز از اهداف پایه ای آنست. "شیخ محمد حلبی"، رهبر حجتیه ایران و شورای رهبری انجمن نیز مرکب از روحانیون عضو انجمن است. اصول مخفی کاری درباره رهبری انجمن بشدت مراعات می شود. شیخ محمود حلبی پیش از انقلاب پیشنهاد مسجد مولوی بود. نام او در هیچ نشریه ای در ایران مطرح نمی شود و نام دیگر اعضای رهبری حجتیه نیز، مانند نام انجمن "کارالهی" مخفی نگه داشته می شود. از جمع شورای رهبری حجتیه ایران، تنها نام شیخ "محمد خزعلی" بیش از چند تن دیگر شناخته شده است، در حالیکه علاوه بر آیت الله شیخ محمد خزعلی، اکثریت اعضای شورای نگهبان قانون اساسی جمهوری اسلامی اکنون در اختیار وابستگان آشکار و پنهان حجتیه است و در مرکزیت رهبری گروه بندی سیاسی-مذهبی "رسالت" نیز قدرت در اختیار وابستگان حجتیه است. آیت الله خزعلی نیز عضو رهبری رسالت و بنیانگذار روزنامه رسالت است. آیت الله یزدی، رئیس کنونی قوه قضائیه نیز، که بلافاصله پس از درگذشت آیت الله خمینی این سمت را به فرمان رهبر جدید جمهوری اسلامی عهده دار شد، از نزدیکان حجتیه و رسالت شناخته می شود. گفته می شود، شجره آیت الله خزعلی به "شیخ خزعل" باز می گردد، که نماینده انگلستان در خوزستان ایران بود و از هر نظر مورد اعتماد این کشور محسوب می شد. در واقع او پیش از آنکه ایرانی باشد، انگلیسی بود! رضا شاه با توافق انگلستان، توانست او را از خوزستان خارج کرده و از کشتی شخصی اش (توسط سرتیپ فضل الله زاهدی، عامل کودتای ۲۸ مرداد) برای مذاکره به تهران آورده و در نقطه ای از ایران بصورت تبعید نگهدارد. شیخ خزعل، در واقع از سران لژ فراماسونری انگلستان در ایران و منطقه بود و با اخوان المسلمین و لژ اعظم فراماسونری در مصر رابطه مستقیم و تنگاتنگ داشت. آیت الله سید حسن امامی (در زمان شاه، امام جمعه تهران شد و از جمله رابطین دربار و روحانیون محسوب می شد. با گوشه ای ناچیز از نقش او می توان در نقل قول هائی که از آیت الله مهدوی کنی، و به نقل از آیت الله مفتاح در کتاب تازه انتشار علیرضا نوری زاده آمده آشنا شد!) بعدها از استادان فراماسونری در ایران شد و توانست بخشی از وظائف شیخ خزعل را برای حفظ و گسترش منافع انگلستان در ایران بعهده بگیرد. (مراجعه شود به جلد سوم کتاب فراماسونری، نوشته اسماعیل رائین، که پس از پیروزی انقلاب بهمن، بطرز مرموزی کشته شد. جلد چهارم کتاب رائین که حاوی اسنادی در ارتباط با روحانیون وابسته به انگلستان و فراماسونری بود، هرگز چاپ نشد، در حالیکه رائین در جلد سوم کتاب خود بارها وعده انتشار آنرا می دهد!)

اعضای ناشناخته انجمن "کارالهی" است. (به شباهت این شیوه سازماندهی با رابطه انجمن حجتیه و بنیادهای پر قدرت مالی در جمهوری اسلامی توجه کنید. بنیاد جانبازان و مستضعفان اکنون به پر قدرت ترین این سازمان ها تبدیل شده است. این شیوه مشترک سازمانی خود بیانگر هدایت بین المللی همه آنها از سوی محافل بزرگ سرمایه داری و امپریالیسم جهانی (بویژه انگلستان) است)) در سال های هفتاد، اعضای انجمن "کارالهی" سازمان ها و شبکه مالی خود را بوجود آوردند، که بعدها به این انجمن امکان داد، تا با میلیون ها دلار در بازی های مالی بین المللی شرکت کند. مهمترین این سازمان ها، بنیاد "لیمات" است، که در سال ۱۹۷۲ در زوریخ تأسیس شد و پیوستگی بسیار نزدیکی با بانک ها و بنیادهائی در اسپانیا (فونداسیون ژنرال مدیترانه) در آلمان (راین دوناو اشتیفتونگ) و "لیندنثال انستیتو" در امریکا لاتین (فونداسیون ژنرال لاتین امریکال) در ونزوئلا دارد. انجمن "کارالهی" امروز در رم همه کاره است. در سال ۱۹۹۲ یوهانس پاول دوم- که همین پاپ کنونی باشد- با استفاده از سنت کلیسای کاتولیک، استاد "اسکرایوا بالاکوئر" را (بنیانگذار انجمن کارالهی) در حالیکه ۱۷ سال از مرگش گذشته بود به مرتبه "قدیس" ارتقاء داد و این در واقع تاج افتخاری بود، که پاپ بر سر انجمن "کارالهی" نهاد! (مقایسه کنید با اعتبار و احترامی که برای شیخ فضل الله نوری، دشمن مشروطه و بنیانگذار مشروطه، اکنون در جمهوری اسلامی ساخته اند) مراسم مربوط به اعلام "قداست" با شتاب تمام صورت گرفت. در سال ۱۹۷۳ انجمن "کارالهی"، اسقف گراکاو" یعنی پاپ امروزی را از لهستان به رم دعوت کرد و تأمین بخشی از مخارج جنبش همبستگی لهستان-معروف به "سولیداریته" به رهبری لئخ والسا- را نیز بعهده گرفت. (لئخ والسا در انتخابات اخیر لهستان علیرغم اعلام حمایت همه جانبه کلیسای کاتولیک از وی و دعوت از مردم برای رای دادن به وی، رای نیاورد و بدین ترتیب او که با کمک کلیسا بر سر کار آمده بود برکنار شد)

در امریکای لاتین، همین پاپ تعداد زیادی از اعضای انجمن "کارالهی" را به مرتب اسقفی ارتقاء داد (هفت نفر در پرو، چهار نفر در شیلی، دو نفر در اکوادور، و در هر یک از کشورهای کلمبیا، ونزوئلا، آرژانتین و برزیل یک نفر). سر پلی که برای حمله انجمن "کارالهی" به امریکای لاتین انتخاب شد، کشور "پرو" بود، چرا که روحانی قدرتمند آنجا بنام "گوستی رز" خواستار مبارزه کلیسا با استثمار و استعمار است که انجمن "کارالهی" او را دشمن سرخ خود می داند! اسقف "سن سالوادو" به شکل مشکوکی به دست راستگرایان افراطی به قتل رسید، سپس اسقف جدید، یکی از اعضای انجمن "کارالهی" شد! از ایتالیا که بگذریم انجمن "کارالهی" بزرگترین موفقیت های خود را در اسپانیا و امریکا لاتین (از جمله مکزیک) به دست آورده است. در اسپانیا، آنها منتظر بازگشت به حکومت هستند! در این کابینه چهار تا پنج وزیر عضو انجمن "کارالهی" خواهند بود! افزون بر این، چندین نفر نیز از اعضای انجمن در رأس ارتش قرار خواهند گرفت. اکنون تعداد اعضای آنها در امریکای شمالی از سه هزار نفر فراتر رفته است، که در ۶۴ کانون متمرکز هستند و اکثر آنها در کنار خوابگاه های دانشجویی دانشگاه ها جای گرفته اند. استراتژی جدید انجمن "کارالهی" نفوذ در سازمان های بین المللی-مانند سازمان ملل متحد، یونسکو، سازمان عمران و همکاری های اقتصادی- است. برترین خواست انجمن "کارالهی" راه یافتن به پارلمان اروپائی در اشتراسبورگ و کمیسیون جامعه اروپائی در بروکسل است. در بروکسل هم انجمن "کارالهی" طبق معمول مخفیانه عمل می کند. به عنوان مثال، هفته نامه ای به سه زبان انگلیسی، فرانسه و اسپانیائی بنام اروپای امروز در بروکسل چاپ می شود، تا برای پخش رایگان به کشورهای جهان سوم فرستاده شود. این هفته نامه که خود را "آژانس خبرگزاری بین المللی برای بررسی مسائل بهداشتی، اجتماعی و پرورشی" توصیف می کند، مبلغ ارتجاعی ترین نظریات راستگرایان کلیسای کاتولیک است. در هیچ کجای این نشریه که کمیسیون جامعه اروپائی در بروکسل بخشی از مخارج آنرا می پردازد هیچ نشانی از تعلق آن به انجمن "کارالهی" دیده نمی شود، در حالیکه سردبیر آن و همچنین روزنامه نگارانی که کمیسیون به آنها اجازه کار در آن را داده است، از اعضای انجمن "کارالهی" هستند! از دیگر هدف های مهم و استراتژیک انجمن "کارالهی" در بلژیک دست یافتن به موسسه روبرت شومان است که یک مدرسه روزنگاری است. این موسسه به افراطی ترین جناح راستگرایی کاتولیک نزدیک است و کارش پرورش روزنامه نگاران کاتولیک و قابل اعتماد برای کار در اروپای شرقی و جهان سوم است. در میان استادان این مدرسه به افرادی مانند "آندره گاریگو"، سردبیر هفته نامه اروپای امروز بر می خوریم، که عضو انجمن "کارالهی" است!

از آنجا که امروز راستگرایان افراطی پیوسته بال و پر بیشتری می یابند، باید بیش از پیش خود را برای مقابله با دیکتاتوری معنوی (مذهبی) مجهز سازیم. در واقع هدف انجمن "کارالهی" استقرار دیکتاتوری مذهبی است،

مقاله وارده در رابطه با اسناد کنگره

اخیر سازمان فدائیان اکثریت

درس هائی که از

انقلاب بهمن

گرفته نشد!

ع. کلباتک

در مجموعه گزارش ها و پیام های کنگره اخیر سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) نکته ای که به صورت برجسته به چشم می خورد، همانا تناقض گونی چشمگیر در برخورد با مسائل است. این تناقضات در واقع از انحرافات جدی و دوری سازمان از برنامه، اسبانه و ایدئولوژی گذشته سازمان سرچشمه می گیرد. بی باوری به مبارزه طبقاتی در جامعه و ندیدن مجموعه حوادث داخل کشور برخاسته از همین واقعیت است. واقعیت تلخی، که سازمان را در مسیر انحراف به راست بسیار جدی قرار داده است. با توجه به همین انحراف و با استناد به گزارش های منتشر شده درباره کنگره مورد نظر، نکاتی را برجسته ساخته و توجه همه علاتمندان به سرنوشت سازمان مذکور را بدانها جلب می کنم.

ریشه های جنبش اعتراضی

واقعیت آنست که اوج گیری حوادث داخل کشور در دوران اخیر، بسیاری را غافلگیر کرد. آنکس که منکر این واقعیت شود، به خود حقیقت را نگفته است. سکانداران اصلی سازمان فدائیان خلق از جمله این غافلگیرشدگان هستند، که حوادث و رویدادهای کشور را "جنبش روشنگرانه سیاسی- فرهنگی" (۱) نامیدند. این سر درگمی و نام گذاری های خود ساخته و پرداخته بجای تحلیل واقعی از مبارزه طبقاتی جاری در بطن جامعه، نه تنها در خدمت جنبش داخل کشور قرار ندارد، بلکه عملاً در خدمت آن نیروهای قرار می گیرد، که می کوشند مبارزه کنونی داخل کشور را سرکوب کنند!

مبارزه ای که در مهن ما جریان دارد، صرف نظر از اینکه چه نامی برای آن انتخاب کنیم، جنبشی است که مبارزه طبقاتی را در جامعه بازتاب می دهد. در شرایط کنونی، مبارزه نیروهای خواهان عدالت اجتماعی و مدافعان آرمان های واقعی انقلاب سال ۵۷ علیه آن جریان هائی شدت گرفته است، که به آماج های انقلاب خیانت کرده و عظیم ترین خسارات جانی، مالی و فرهنگی را برای کشور به بار آورده اند. این نیروها در واقع بیان کننده خواست های جنبش در این مرحله از حیات آن هستند. این نبرد در بطن جامعه در اشکال گوناگون بازتاب می یابد. شورش در شهرها، که بزرگترین آنها در قزوین و اسلام شهر بوقوع پیوست، اعتصابات کارگری در کارخانجات، انتشار نامه های سرگشاده، مصاحبه های مطبوعاتی و رادیویی شخصیت های ملی و آزادیخواه و... مهمترین و برجسته ترین آنها هستند. تعرض مهم نیروهای سیاسی مسلمان پیرامون و یا خارج از حکومت و حتی در لایه هائی از درون حکومت، علیه سیاست های جاری حاکمیت نیز از برجستگی ویژه و مهم خود برخوردار است! حضور دشوار احزاب و سازمان هائی نظیر حزب ملت ایران، نهضت آزادی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و... در صحنه سیاسی برخاسته از همان نبرد طبقاتی موجود در بطن جامعه است، که در اشکال ستیز این احزاب و سازمان ها و فعالیت های برشمرده شده در بالا، علیه خود سری ها، استبداد، دنباله روی از سیاست های امپریالیستی بروز می یابد. این نبرد در نشریات غیر دولتی نیز بازتاب ویژه خود را دارد. هرگاه بپذیریم، که همه رویداد ها در متن نبرد طبقاتی در جامعه قابل تحلیل و ارزیابی است، آنوقت می توانیم درک کنیم، که چه نبرد

سرنوشت سازی در کشور ما جریان دارد. در این نبرد، دشمن طبقاتی زحمتکشان، اقشار متوسط جامعه، روشنفکران و سرمایه داران ملی، همانا سرمایه داران وابسته تجاری، زمینداران بزرگ و نمایندگان سیاسی آنها هستند، که در ارتجاعی ترین اشکال فرهنگی- مذهبی- با هدف گمراه ساختن توده های مردم- از هیچ حیل ای روی گردان نیستند و به آن آسانی که ارگان های مهم قضائی و اجرایی و قانون گذاری را اشغال کرده اند، حاضر نیستند آنها را دست بدهند!

جنبش اعتراضی و یا جنبش آزادیخواهی و یا جنبش طرفداران آرمانهای اساسی انقلاب ۵۷، که فدائیان آنها جنبش "روشنگرانه-سیاسی- فرهنگی" می نامند و در واقع آنها از جنبش عمومی جدا می دانند و پایگاه طبقاتی آنها فراموش می کنند، بازتاب دهنده این مبارزه طبقاتی است، که نه تنها در ژرفای جامعه، بلکه در سطح نیز قابل رویت است. برای مثال نبرد پیرامون ساختار اقتصادی جامعه، که بلافاصله پس از پیروزی انقلاب شروع شد، سرانجام و در پی سرکوب نیروهای انقلابی و تضعیف موقعیت سازمانی آنها در جامعه به قدرت یابی طرفداران نظام سرمایه داری تجاری و غارتگر ختم شده است. این ساختار اقتصادی، که اکنون بر اثر جنبش نوین انقلابی مردم تا حدودی رشد آن متوقف شده و یا به عقب رانده شده، تا مرز وابستگی علنی و مستقیم به ارگان های مالی امپریالیسم جهانی، نظیر بانک جهانی و صندوق بین المللی پول پیش رفت. مسیری که در سال های اولیه پیروزی انقلاب، طرفداران این وابستگی هرگز جسارت و موقعیت برقراری آنها نداشتند. نمایندگان بورژوازی بزرگ تجاری و تکنوکرات های طرفدار وابستگی به جهان امپریالیستی، تنها پس از ضعف جنبش و بر اثر یک سلسله عوامل گوناگون، توانستند از غفلت توده مردم و سازمان ها و احزاب مدافع منافع آنها سوءاستفاده کرده و ابزار قدرت را بدست گیرند. اینکه آنها از احساسات و باورهای مذهبی مردم قنذر و چگونه استفاده کردند، همان اندازه اهمیت دارد، که هوشیاری کنونی ما برای پالایش جنبش، طرح خواست های اقتصادی- سیاسی جنبش و سرانجام، هدایت جنبش به مسیر واقعی خود اهمیت حیاتی دارد!

تعدیل اقتصادی

با کمال تأسف در سال های اخیر، برخی از سازمان های چپ ایران (از جمله سازمان فدائیان-اکثریت) یا در برابر سیاست تعدیل اقتصادی دولت هاشمی رفسنجانی سکوت اختیار کردند و یا گاه تلویحاً و گاه با صراحت از آن پشتیبانی نیز کردند. این سازمان ها بر این تصور بودند، که از کنار این سیاست، تغییراتی در روبنای حکومت به سود این نیروها بوجود خواهد آمد. از این دیدگاه تحلیل ها و ارزیابی های تائید آمیزی منتشر ساختند. امروز وقتی در لابلای اسناد کنگره اخیر سازمان اکثریت-آنها نه با جسارت و اراده تحلیل دقیق- از شکست برنامه "تعدیل اقتصادی" سخن به میان می آید، تعجب انگیز می شود، که چرا از میان حاضران در کنگره و یا اعضای سازمان، کسی خواهان برخورد مستقیم به موضوع و ریشه یابی دلائل رشد چنین تحلیل ها و برداشت هائی در سازمان نمی شود! (۲)

در قطعه نامه کنگره دلیل شکست برنامه تعدیل اقتصادی، ساختار "ولایت فقیه" اعلام شد و ارزیابی از این شکست چنین ارائه شد: «... برنامه تعدیل اقتصادی، که ظاهراً برای غلبه بر بحران اقتصادی طراحی شده بود، به دلائل مختلف و به ویژه ساختار سیاسی رژیم فقها شکست خورد»

چنانکه می بینیم این فرمولبندی هیچگونه همخوانی با آن مبارزه طبقاتی ندارد، که در جامعه جریان دارد و در بالا به آن اشاره شد. در اینجا شبه خلصت اساسی به چشم می خورد.

اول- اینکه مسئله مبارزه طبقاتی در جامعه نادیده گرفته می شود و این مسئله در حد درگیری بین "ولی فقیه" و تکنوکرات های دولت رفسنجانی ارزیابی می شود، بدون آنکه پایگاه طبقاتی هر یک از آنها مورد توجه قرار گیرد.

دوم- با طرح حکومت فقها، مرزهای طبقاتی را مخدوش کرده و به سردرگمی ها در این زمینه دامن می زند.

سوم- بزرگترین عامل هر جنبش مردمی را، که همانا مبارزه زحمتکشان، اقشار تحت ستم در جامعه، روشنفکران مترقی، ملی و دگراندیش جامعه در ستیز با برنامه امپریالیستی "تعدیل اقتصادی" است، را نادیده می گیرد. سیاستی، که جز فرغ خانمان برانداز و از بین رفتن استقلال کشور، برای مردم ایران و کشور ایران حاصلی به ارمغان نیاورده است. این در حالی است، که باید ریشه شورش های مردم اسلام شهر، قزوین، مشهد و دیگر شهرها را در واقع اعتراض به نتایج فاجعه بار برنامه "تعدیل اقتصادی" دانست. در بسیاری از

کشورهای عقب نگه داشته شده و حتی کشورهای سوسیالیستی سابق، که "ساختار فقها" بر آنها حاکم نیست، سیاست اقتصادی صندوق بین المللی پول و لیبرالیسم اقتصادی با مقاومتی مشابه مقاومت مردم کشور ما روبرو شده است. چرا نباید این نکته اساسی را دید و آنرا در محاسبات سیاسی و مبارزاتی خود گنجانند؟ این عدم محاسبه، ریشه در کجا دارد؟ چرا اعضای سازمان فدائیان خلق - اکثریت - نباید برای این سوال پاسخ جستجو کنند؟

هم اکنون در روسیه و کشورهای اروپای شرقی، کشورهای آسیای، آفریقائی و امریکای لاتین بشریت آگاه و مترقی شاهد فجایعی است، که ریشه در سیاست های اقتصادی تحمیل شده از سوی امپریالیسم جهانی دارد. سازمان اکثریت خود را بخشی از این نیروی مترقی جهانی نمی داند؟ اگر پاسخ منفی است، پس بازتاب این قسمت از گزارش های کنگره در صفحات نشریات کار چاپ می شود؟ بدبینی را حق داریم تا آن حد به خود راه دهیم، که سازمان برای جلب نظر جناح راست مهاجرت و کشورهای بزرگ سرمایه داری، به سکوت در برابر حقیقت ادامه می دهد؟ و از آن غم انگیزتر اینکه بینش و تبلیغ جهان سرمایه داری را پذیرفته است؟ اگر ما چرا به همین غم انگیزی باشد، باید هشدار داد، که «دوستان عزیز، هر گاهی که شما در این جهت بردارید، آنها چند گام دیگر را از شما انتظار خواهند داشت و این بازی تا آخرین لحظه پایان حیات سازمان شما، بعنوان یک نیروی چپ در جنبش مردم ایران، ادامه خواهد یافت».

چرا نباید علل فجایع جاری در کشور را ناشی از حاکمیت طرفداران صندوق بین المللی پول، ادامه دهندگان جنگ ویرانگر ایران با عراق بمنظور به انحراف کشاندن انقلاب، حاکمیت بازاریان فربه شده تجاری ایران، مرتجع ترین جناح روحانیت طرفدار نظام اقتصادی تجارت وابسته و غارتگران ثروت ملی کشور... ارزیابی کرد و در جهت بسیج افکار عمومی برای مبارزه با این حاکمیت گام پیش گذاشت؟ برای جلب آن نیروی مسلمانی که در اسناد کنگره به آن اشاره مثبت شده است، کدام راه حل دیگری را پیشنهاد می کنید؟ با صراحت بگویند و بنویسند، تا بحث وارد یک مرحله اساسی و نتیجه بخش بشود. چرا نباید اسناد کنگره به این واقعیت اشاره کند، که ساختار سیاسی مورد اشاره فدائیان، که گویا فقدان آن باعث شکست سیاست تعدیل اقتصادی دولت هاشمی رفسنجانی شده، در خدمت تجار بزرگ ایران و مجریان همین برنامه قرار دارد و همانها با آگاهی کامل از ساختار کنونی جمهوری اسلامی و با اصطلاح "ساختار فقها"، بیشترین سود را می برند و به همین جهت نیز بزرگترین مدافع آن هستند! همین است که در کنار افشای ساختار سیاسی جمهوری اسلامی، باید چند گام به عمق نیز برداشت و دید و گفت که این ساختار در جهت اهداف کدام طبقات و اقشار اجتماعی است.

تنها به ساختار "ولایت فقیه" پرداختن و فراموش کردن زیربنای اقتصادی این ساختار خطای بزرگی است، که با کمال تاسف نویسندگان نشریه "نامه مردم" نیز در دام آن قرار دارند. امروز سرمایه داری تجاری و انگلی، زمینداران بزرگ و تکنوکرات های طرفدار همین سرمایه داری، دست پر قدرت را در حکومت جمهوری اسلامی در اختیار دارند و ما ارزیابی خودمان را از همینجا باید آغاز کنیم، تا سپس به علل مخالفت همین ترکیب با ساختار ولایت فقیه در ابتدای پیروزی انقلاب و سال های جنگ با عراق و سپس موافقت همه جانبه کنونی آن از این ساختار پی ببریم.

جنبش ادامه می یابد

جنبش مبارزاتی مردم به راه خویش ادامه می دهد، چه ما با آن همراه بشویم و یا نشویم. به همین جهت است، که وقتی فدائیان می نویسند: «... اما در شرایط کنونی دورنمایی برای تحول سیاسی دموکراتیک در حکومت اسلامی مشاهده نمی شود...»، در واقع به نیروی جنبش بهای لازم را نمی دهند و از آن بدتر اینکه روحیه انفعال را در میان اعضای سازمان و جنبش تشویق می کنند. این نگرش در بطن خود تسلیم به حوادث و قدرت مطلق حکومت را هم پذیرفته است! همین بینش نمی خواهد مبارزه گام به گام توده های مردم را، که در هر گام بر آگاهی آن ها افزوده می شود، ببیند و همراه آن ها، تا مرحله رشد عالی و انقلابی جنبش حرکت کند. فدائیان این حقیقت را منکر می شوند، که هر گام عقب نشینی حکومت، در هر زمینه ای (سیاسی-اقتصادی-فرهنگی...)، یک گام پیروزی جنبش است، که باید نیروبخش گام بعدی باشد. انکار همه این واقعیات به بینش و مشی جدا از توده ها ختم نخواهد شد؟ اعضای سازمان که شاهد گام های جنبش انقلابی و سپس انقلاب ۵۷ بوده اند، با کدام انگیزه و استدلال چنین بینش انحرافی را تبلیغ می کنند؟ سرنوشتی جمهوری اسلامی و آلترناتیوسازی برای آن، با چنین بینشی، متکی به کدام نیروست؟

کنگره از یک سو دورنمایی برای تحولات سیاسی دموکراتیک در جمهوری اسلامی نمی بیند، اما از سوی دیگر خواهان پایان دادن به حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی شده و خواهان استقرار حاکمیتی مبتنی بر دموکراسی در ایران می شود. آنها خواهان جمهوری پارلمانی مبتنی بر دموکراسی هستند. اینکه کدام نیروی اجتماعی و متکی به کدام مبارزه اقتصادی و سیاسی چنین نظامی را برپا خواهد کرد، با سکوت برگذار می شود. البته آنها مدعی هستند، که دیگر جامعه را بر اساس طبقات و نیروهای اجتماعی با پایگاه طبقاتی تحلیل نمی کنند. این به اعضای سازمان مربوط است، که چنین بینشی را بپذیرند تا نپذیرند، اما باید پرسید، که چنین بینشی را چرا همچنان تحت نام بنیانگذاران سازمان ادامه می دهید و از نفوذ معنوی آنها در درون سازمان برای پیشبرد نظرات بکلی دگرگون شده خود، سود می برید؟ کنگره ای که با چنین بینشی اسناد خود را منتشر می کند، دیگر چرا باید نامش کنگره "جزنی" باشد؟ قریانیان دیکتاتوری در ایران زیاد هستند. چرا نباید کنگره را به نام مثلا "شکرا لله پاک نژاد"، "دکتر حسین فاطمی"، "میرزا کوچک خان جنگلی"، "شیخ محمد خیابانی" و حتی "دکتر محمد مصدق" نامگذاری کرد؟ شهادتی که در حد و ارزش مبارزاتی خود برای آزادی و استقلال کشور و حتی عدالت اجتماعی (در حد بینش خود) در تاریخ ایران نامشان ثبت است! جزنی اعتبار دیگری در جنبش انقلابی کشور ما دارد، که اتفاقا همان ارزش و اعتبار را سازمان ترک کرده است، والا دفتر به خون نوشته شده شهدا و اعدام شدگان دیکتاتوری در تاریخ ایران مفتخر به نام های بسیاری است!

وقتی کنگره بر لزوم جمهوری پارلمانی در ایران تاکید می کند، باید پرسید چه تضمینی وجود دارد، که همین جمهوری و همین پارلمان به جمهوری و پارلمان سرمایه داری نوین ایران تبدیل نشود؟

حاکمیت مطلق و یا نزدیک به مطلق این سرمایه داری بر کشور (حتی اگر به دیکتاتوری خشن ختم نشود، که بسیار بعید است چنین نشود) چه نام دیگری جز حاکمیت و دیکتاتوری یک طبقه و متحدانش بر جامعه دارد؟

شما و ما سد راه این دیکتاتوری خواهیم شد؟

بسیار خوب، با کدام ابزار؟

سازمان ها و احزاب و تشکل ها؟

بسیار خوب! این تشکل ها و احزاب بیان کننده

خواست های کدام اقشار و طبقات خواهند بود؟

توده های مردم؟ بسیار خوب! خواست های آنها چیست؟ اگر با آنها آشنا هستیم، چرا همین امروز این خواست ها را مطرح نمی کنید و در کنار توده هائی، که فردا باید مدافع حضور شما در جامعه باشند، قرار نمی گیرید؟

خواست و شعار این توده ها اکنون مبارزه با ساختار "ولایت فقیه" است و یا نجات از فقر و گرسنگی و بیکاری و ... اگر آن ساختار نیز از جمله مهمترین عوامل حفظ و گسترش این فقر و گرسنگی و بیکاری و ... است، اما درک آن برای توده های مردم - به دلائل مشخص بر ما و شما - ممکن نیست، چرا مبارزه با این ساختار را نباید از مبارزه با برنامه های حکومتی، که ضامن و تثبیت کننده نظام اقتصادی کنونی است، شروع کرد و در عمل به مبارزه با ساختاری برخاست، که حافظ این نظام غارتگر است؟ این همان نکته ایست، که حکومت بسیار بهتر و دقیق تر از ما و شما به آن توجه دارد و به همین دلیل در تمام دوران اخیر با طرح شعار دفاع از روحانیت و "ولایت" عملا می خواهد هر نوع مبارزه مردم را با غارتگران اجتماعی در چارچوب تبلیغاتی-مذهبی مدافعان "ولایت فقیه" و مخالفان ولایت فقیه خلاصه کند. همین هوشیار و ترفند حکومت نباید چشم و گوش ما را باز کند، تا ببینیم مرکز ثقل مبارزه کجا قرار دارد و چشم اسفندیار حکومت کجاست؟

سازمان همه درها را به روی خود بسته و می نویسد: «... سازمان خواهان فعالیت آزادانه و علنی در کشور است و برای به دست آوردن این حق مبارزه می کند». این دیگر تناقض گویی آشکار است. از یک طرف خواهان پایان بخشیدن به حاکمیت جمهوری اسلامی می شوند و از سوی دیگر خواهان فعالیت آزادانه و علنی در کشور! این همان بینش حاکم بر رهبری سازمان در سال های اخیر است، که حالا به نوع دیگر فرموله شده است. همان بینشی که انتظار معجزه آزادیخواهی و تحولات مثبت از برنامه صندوق بین المللی پول و دولت مجری آنرا داشت! همین است که آنها بجای تاکید بر نیروی اجتماعی موثر در تمامی تغییر و تحولات بنیادی در میهن ما، از نیروهای سخن می گویند، که برخورد متمدن دارند! این نیروها، بعنوان نیروی در نظر گرفته

روشنفکران در اسلحه نقد است»... آیا نمی توان وظیفه عملی تر از توسعه فرهنگ انتقادی، تقویت جامعه مدنی مدرن و دفاع از حقوق شهروندان و برپایی نهاد های دموکراتیک را (به عنوان وظیفه روشنفکران) نام برد؟

«درویش پور» بدون آنکه حتی ضروری بداند خود به پرسش خود، جواب دلخواهش را بدهد، و یا منتظر پاسخ دیگران بماند، به منظور خاطرنشان ساختن اهمیت وظیفه ای که او برای «روشنفکر چپ» و یا «چپ» دموکرات شده تعیین کرده است، اضافه می کند: «چنین حرکت گسترده ای نه کار یک فرد، گروه و یا حزب است...». اما او که خود متوجه تضاد در حرفش شده است، اضافه می کند، که البته این کار بزرگ نمی تواند هم «جداً از هم جریان یابد». او پس از اعتراف به مخالفتش با کارجمعی (کولکتیو) و سیاسی- حزبی، به یکباره پرچم «روشنفکر چپ» منفرد و منزوی و از نظر نظری و تئوریک سردرگم را بلوش می کشد و می نویسد: «نقد روشنفکر چپ در این رابطه و در اشاعه فرهنگ دموکراتیک غیرقابل تصور است.»

نویسنده مقاله «تحولات چپ در ایران»، بعد از دو صفحه مقدمه چینی در آخرین بند مقاله خود رهنمودی برای «روشنفکر چپ» ایران ارائه می دهد، که نه تنها پاسخی به مشکلات واقعی و موجود جامعه فعلی ایران نیست، بلکه از نظر منطق درونی خود نیز متضاد و مغفیه ای است از ناسازگاری اجزایش با هم. دامن زدن به سازمان و حزب گریزی، به صورتی که در ایران نیز از طرف بخش هایی از اقشار حاکم بشدت تبلیغ می شود، یک پدیده استثنایی برای ایران نیست. مداحان سرمایه داری امپریالیستی در جهان بخوبی می دانند، که «اشاعه فرهنگ دموکراتیک» توسط حتی مجموعه روشنفکران منفرد، خطری برای حاکمیت آنها نیست، آنها با مثل لاتینی آشنا هستند، که می گوید: «یک انسان، انسان نیست» (Unus homo, nullus homo)، زیرا آنها خوب می دانند، که عملکرد سیاسی، همیشه یک عملکرد سازمان داده شده دستجمعی (حزبی-کولکتیو) است. این آن «شبحی» است، که از زمان «مانیفست» در حال گردش است و خواب را به چشم آنها حرام کرده است.

یاس و ناامیدی که تحلیلگر «تحولات چپ در ایران» می کوشد آنرا به خواننده القا کند، نکته تعجب انگیزی نیست. شکست دومین یورش انسان ترقی خواه برای ایجاد جامعه نوین و محو استثمار انسان از انسان را مداحان سرمایه مالی جهان - که از طریق ابزارهای مالی خود (بانک جهانی و صندوق بین المللی پول) تدارک حاکمیت بلامنزاع خود را بر جهان می بینند - وسیله مهمی برای ایجاد روحیه یاس و سرخوردگی و گوشه نشینی و سرگرم خورده کاری بودن در بین روشنفکران، و به ویژه بخش چپ آن، ارزیابی می کنند. آنها می کوشند، تا ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم و پروژه اتحاد شوروی را شکست قانونمند سوسیالیسم جلوه دهند، تا تن دادن و تسلیم در برابر سیستم سرمایه داری را گریزناپذیر قلمداد کنند. مارکسیسم ستیزی پیگیر در رسانه های گروهی سرمایه داری در جهان، که از یک سو از اعلام مرگ مارکسیسم و از سوی دیگر تبلیغ مداوم علیه آن، تشکیل می شود، به سیاست عمومی (Global) سرمایه داری در دوران فعلی تبدیل شده است. با شناخت و توجه به این سیاست عمومی امپریالیستی است، که توده ای ستیزی درویش پورها جلوه ای دیگر می باید و این نکته مشخص می شود، که چرا او در مقاله اش می کوشد القا کند، که دوران مبارزه با امپریالیسم پایان یافته است و می نویسد: «در سطح جهانی نیز گفتن دموکراسی، بجای «ظلم امپریالیسم» حاکم گشته است.»

اتهام عدم استقلال حزب توده ایران، و ادعای نادرست بودن مارکسیسم را، درویش پور در مقاله خو «تحولات چپ در ایران» از قدمان شناخته شده ای به عاریه گرفته است، که در جنبش چپ ایران ناشناخته نیستند! این مبحث و تبلیغ اینگونه اندیشه ها در مطبوعات داخل کشور، در حالیکه حزب توده ایران از هر نوع پاسخگویی مشابه در مطبوعات مشابه، محروم است، بماند برای زمان و شرایط دیگر!

تئوری عمومی

شناخت روندها و پدیده های اجتماعی و طبیعی

انسان در زندگی اجتماعی خود با مشکلات و محدودیت هائی روبرو است. کوشش او برای رفع این مشکلات، در نیازمندی او برای دستیابی به یک زندگی بهتر ناشی می شود. شناخت این مشکلات برای انسان ها البته از ابتدا نه بر پایه تئوریک، یعنی با شناخت تئوریک روابط، ممکن می گردد، بلکه انسان و توده های انسانی در ابتدا با این مشکلات در زندگی اجتماعی خود روبرو می شوند. آنها با بی عدالتی، فشار و استثمار و غارت، در روند زندگی روزمره و به ویژه در روند کار و شغلی آشنا می شوند و آنها را روی پوست و گوشت خود احساس می کنند. آنها در این روند با این واقعیت آشنا می شوند، که بر مبنای

تئوریه های مخالف ایدئولوژی در

مطبوعات داخل کشور چه می نویسند؟

بشریت کدام دوران " را انتظار می کشد؟

در شماره ۲۳ ماهنامه «جامعه سالم» (۱) (آذر ۱۳۷۴) منتشره در تهران مقاله ای تحت عنوان «نگاهی به تحولات چپ در ایران» به قلم «مهرداد درویش پور» به چاپ رسیده است. نویسنده به عنوان یک «چپ دموکرات» برای «روشنفکران چپ»، که جریانی را تشکیل می دهند، «که نه به بازار تکیه دارد، نه به قدرت های خارجی و نه به کرم صاحبان پول و قدرت چشم دوخته است...»، به تعیین وظیفه می پردازد و بمنظور تفهیم وظیفه پیشنهادش، استدلال می کند: «اگر مشکل و یا یکی از اصلی ترین مشکلات جامعه ما فقدان آگاهی است، اگر دانش می تواند به آنها قدرت دهد و اگر اصلی ترین توانایی

(بقیه درس هایی که از انقلاب ... می شوند، که قرار است جمهوری پارلمانی را بنا نهند و می نویسند: «... برای گذار از استبداد حاکم به دموکراسی و نهادی ساختن آن به روش های دموکراتیک مبارزه تکیه می کنیم» و اضافه می کنند: «... در پیشبرد این خط مشی ما با کاریست اشکال سیاسی سازمان یافته و مسالمت آمیز تکیه می کنیم و می کوشیم مبارزه مردم با رژیم حتی المقدور در اشکال مسالمت آمیز به نتیجه برسد». گوئی تعیین شکل مبارزه مردم، بر عهده ماست! و لابد چون به نیروی متضاد تکیه می کنند و توده مردم علی القاعده نباید در این طیف بشمار آیند و آن نیروی متضاد هم سن و سال و جایگاهش بالاتر از بدست گرفتن اسلحه است (اما از خون ریختن با دست های دیگران بیم ندارد!)، بنابراین مبارزه «مسالمت آمیز» باید باشد! گویا اتفاقاً مشکل همان «نیروی متضاد» است، که تازه در مهاجرت متمدن شده است و الا گذشته متمدنی ندارد! به شهادت همان دفتر سرخی که به آن اشاره شد و نام «جزئی» نیز در آن ثبت است!

ترک ایدئولوژی و مشی علمی نیز با انگیزه قابل مذاکره شدن در همین جمع متمدن صورت نگرفته است؟ تعیین شکل مبارزه از پیش، انحرافی بود، که نزدیک به دو دهه در کشور ما نادرستی خود را اثبات کرد. این انحراف، جنبش انقلابی کشور ما را در لحظات اوج انقلابی، از وجود و حضور کادرهای برجسته و انقلابی محروم کرد. انقلاب بهمن (فاز) از اینک حاکمیت برآمده از انقلاب با انقلاب و جامعه چه کرد (بر نادرستی این طرز تلقی از مبارزه و انقلاب صحنه گذاشت. با توجه به این امر است، که وقتی کنگره خطاب به مردم ایران می گوید: «... بیا تا آزمون های انقلاب بهمن را بدرستی بکار گیریم...»، باید گفت: «... دوستان عزیز، شما خودتان هنوز درس های لازم را از انقلاب را نگرفته اید»

۱- پیام کنگره به هواداران سازمان

۲- در قطعنامه پیرامون اوضاع سیاسی چنین آمده است: «۳- حرکت های اعتراضی مردم، جنبش روشننگرانه سیاسی- فرهنگی... و بدین طریق جنبش روشننگرانه-سیاسی-فرهنگی جدا از حرکت های اعتراضی مردم تحلیل می شود و در پیوند با آنها مورد ارزیابی قرار نمی گیرد.»

ایران، که گویا «دنباله‌رو» بوده است، از استقلال فکری برخوردار است و مهم‌تر آنکه گویا «چشم به کرم صاحبان پول و قدرت ندوخته است».

یکی از عمده‌ترین درس‌هایی که ماتریالیسم تاریخی می‌آموزد، این واقعیت است، که در طول تاریخ و در تمامی صورت‌بندی‌های اقتصادی-اجتماعی طبقاتی، همیشه طبقات حاکم و متمایز جامعه در برابر تغییرات روابط تولیدی و برقراری روابط جدید متناسب با رشد نیروهای مولده (انسان و ابزار تولید) از خود مقاومت نشان داده و با تمام امکانات خود علیه خواست توده‌های تحت استیلا وستم و فاقد ابزار تولید، برای تغییر شرایط به نفع خود، ایستاده‌اند و از سرکوب‌های خونین نیز ابایی به خود راه نداده‌اند. مالکان ابزار تولید همچنان همیشه از وسیله تحمیل توده‌ها، بکمرک سنت‌ها، باورهای مذهبی و همچنین ایجاد سردرگمی‌های سیاسی-نظری نیز برای رسیدن به هدف خود بهره برده‌اند. تبلیغ ضرورت «ایدئولوژی‌زدایی»، سازمان‌دهی گریزی، سرگرم کار خورده شدن «اشاعه فرهنگ دموکراتیک»، ناب و ماورای طبقاتی در جامعه طبقاتی‌ای، که قانون اساسی آن انباشت سود انحصاری از طریق تشدید استثمار و خریدن نیروی کارانسان فاقد ابزار تولید، به ثمن بخش است و یا کوشش برای القای «گفتمان دموکراسی، بجای ضدامپریالیسم» توسط انسان‌هایی که همه چیزشان، از فرهنگ و آزادی گرفته، تا حق حیات مستقل و دموکراتیک توسط سیطره امپریالیسم و وابستگان داخلی طبقاتی آن در دنیای یک قطبی شده در خطر است و... همه و همه اشکال متفاوت مقاومت صاحبان ابزار تولید و خواستاران حفظ شرایط موجود است، در برابر خواست نیروی نو و خواستار ترقی اجتماعی و آزادی واقعی انسان.

تئوری عمومی مورد نیاز شناخت و به ویژه برای تغییر روندها و پدیده‌ها، به سویی که تنها جهت رشد ممکن اجتماعی است-به سوی برقراری سوسیالیسم- بدون مسلح و مسلط شدن به شیوه تفکر دیالکتیکی و شناخت قوانین دیالکتیکی تغییر و رشد بطور عام، ممکن نیست. ماتریالیسم-تاریخی و ماتریالیسم-دیالکتیک در مجموع، این تئوری عمومی را تشکیل می‌دهد، و انسان هوشمند را قادر به درک تئوریک عمومی کل و جز روندها و پدیده‌های اجتماعی و طبیعی می‌سازد. این ویژگی عام تئوری عمومی، و یا جهان‌بینی علمی، از آنجا ناشی می‌شود، که این تئوری مدافع منافع گروهی (ازجمله منافع طبقه کارگر تنها) نیست، بلکه منافع بشریت را در کل آن مورد دفاع قرار می‌دهد. به عبارت دیگر دفاع طبقه کارگر از منافع خود، در تحلیل نهایی دفاع از منافع بشریت در کل خود است.

با توجه به آنچه گفته شد، نمی‌توان با «تحولات چپ»، آنطور که تحلیلگر مقاله مورد بحث می‌خواهد القا کند، که گویا در ایران به وقوع پیوسته است، موافقت کرد. دوران سردرگمی آن بخش از نیروی چپ ایرانی-خصوصاً در خارج از کشور-، که زیر فشار فاجعه فروپاشی اتحاد شوروی و عدم توانایی برای آموزش مثبت و مبارزه جویانه از علل اقتصادی و سیاسی و نظری این فروپاشی، و مهم‌تر آنکه متأسفانه تحت تأثیر تبلیغات سرمایه‌داری امپریالیستی، جهت‌یابی سیاسی-ایدئولوژیک خود را از دست داده است، بسر خواهد آمد. کوشش خستگی‌ناپذیر سیاسی-تئوریک چپ انقلابی در این زمینه نقش تعیین‌کننده خواهد داشت.

۱- نقل قول‌های داخل گیومه، از نویسنده مقاله و به نقل از جامعه سالم شماره ۲۳ می‌باشد.

۲- این پرسش البته زمانی ازجمله از تحلیلگر مقاله مورد نظر ممکن است، که او آماده باشد به لیست خود در مورد «ارزش‌های جامعه مدنی»، ارزش‌های فوق‌الذکر را هم اضافه کند و نه آنکه حاضر نباشد این ارزش‌های را، به علت آنکه «ایدئولوژیک» هستند، به لیست خود نیافزاید. این نگرانی متأسفانه بیجاست، زیرا تحلیلگر مقاله «تحولات چپ در ایران» در توضیح محتوای «تجدد خواهی» «چپ» مورد نظرش، آنرا چنین توضیح می‌دهد: «ایدئولوژی‌زدایی و تقویت ارزش‌های جامعه مدنی (فردیت، دموکراسی و نهادهای دموکراتیک سکولاریسم، سلطه قوانین شهروندی، برابری زنان و مردان و...)». همانطور که دیده می‌شود، تحلیلگر جایی برای عدالت اجتماعی، که همیشه عمده‌ترین رکن وجودی نیروی چپ بوده است، در محتوای «جامعه مدنی» مورد نظر خود قائل نیست. از اینرو است، که نمی‌توان «چپ» دموکرات شده را دیگر یک نیروی چپ ارزیابی کرد، بلکه باید آنرا اسب تروای راست در جبهه چپ دانست. جمله معترضه پس است، برگردیم به اصل مطلب.

جای آنها در روند تولید، مشکلات و محرومیت‌های متفاوتی را باید تحمل کنند و یا با آنها به مبارزه برخیزند. با این شناخت، آنها با تضادهای اجتماعی، که ناشی از جای انسان در روند تولید است، آشنا می‌شوند.

اکنون، هم برای انسان محروم و تحت فشار و هم برای «روشنفکر چپ» این پرسش مطرح است، که کدام یک از مشکلات را می‌توان و باید برطرف ساخت، تا در عین حفظ امکان ادامه حیات بشر بر روی زمین، مشکلات او برطرف و یا لااقل کم شود.

به عبارت دیگر اکنون زمان حتی برای «چپ» دموکرات شده هم فرا رسیده است، که به این پرسش پاسخ دهد، که برای اینکه زندگی اجتماعی بتواند رشد کند و بصورت منطقی و عاقلانه سازمان داده و رهبری شود، نیاز به شناخت تئوریک از روندها و پدیده‌های اجتماعی وجود دارد، تا بتوان به این نتیجه رسید، که کدامین آنها مانع رشد اجتماعی و رفع محرومیت و فشار و ظلم هستند؟ لذا برطرف ساختن آنها را محتوای «فرهنگ دموکراتیک» اعلام داشت و اشاعه آنرا هدف قرار داد؟ (۲)

به نظر نگارنده پاسخ به پرسش فوق مثبت است. آری! برای شناخت روندها و پدیده‌ها و به ویژه برای اتخاذ موضع جانبدار عدالت اجتماعی و ترقی خواهی، باید با صراحت بیان کرد، که کدامین تضادهای اجتماعی مانع برقراری سعادت انسان هستند و لذا باید برطرف شوند. این وظیفه به‌ویژه در دوران فعلی، یعنی در دوران پیروزی امپریالیسم در «جنگ سرد» و کوشش سرمایه مالی امپریالیستی برای تحکیم پیروزی خود علیه منافع خلق‌های «جهان سوم» و «جنوب»، که میهن ما نیز یکی از آنها است، از ضرورتی مبرم برخوردار است. وظیفه چپ انقلابی، دقیقاً در دوران فعلی، یعنی در دوران شکست گذرا، زنده نگاهداشتن، تبلیغ و بالابردن آگاهی انقلابی توده‌ها از یک سو، و مبارزه علیه روحیه تسلیم طلبی و سردرگمی سیاسی-نظری مورد خواست امپریالیسم است. دسترسی به این هدف از طریق ارائه تاکتیک‌های مبارزاتی در جامعه سرمایه‌داری، که هدف استراتژیک آنها، راهگشای پشت سر گذاشتن این سیستم است، ممکن می‌شود. درست این است تفاوت عمده تاریخی‌ای، که چپ انقلابی بین خود و «چپ» دموکرات شده می‌بیند و مبارزه برای تحقق آنرا همچنان وظیفه خود اعلام می‌دارد.

آغاز حرکت اندیشه از کجاست؟

اکنون این پرسش مطرح است، که روند اندیشمندانه دسترسی به این «تئوری عمومی» چگونه است، از کجا باید شروع کرد؟

به نظر نگارنده باید این حرکت از آن نقطه آغاز شود، که جامعه بشری از نظری تاریخی با به حیات گذاشت.

تفاوت و جدا شدن انسان از حیوان، از آنجا آغاز شد، که انسان برای رفع نیازهای خود، برخلاف حیوان که به جستجوی مواد موجود قابل خوردن در طبیعت می‌گردد، با ساختن ابزار به تولید مواهب مورد نیاز خود می‌پردازد. با رشد (و بغرنج شدن) ابزار تولید و انسان سازنده و بکارگیرنده آن، در ابتدا تقسیم کار طبیعی (بین زنان، مردان، پیران و...) برقرار شد و بعدها اقشار و طبقات متفاوت و متخاصم اجتماعی پدید شدند، که عمده‌ترین ویژگی تفاوت و تمایز آنان از یکدیگر، نسبت آنان با ابزار تولید و در نتیجه جای آنان در روند تولید اجتماعی بود. از اینطرف جای آنها در اقشار و طبقات اجتماعی تعیین می‌شد. ایجاد و برقراری مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، جامعه بشری را به طبقات متخاصم، با منافع متضاد و آشتی‌ناپذیر تقسیم کرد. برخورداری متفاوت از تولید اجتماعی، تظاهر نبرد طبقاتی در طول تاریخ است، که آنرا مارکس و انگلس در «مانیفست حزب کمونیست» با جمله معروف «تاریخ جوامع بشری، تاریخ نبرد طبقاتی است» توصیف می‌کنند. مارکسیسم این روند تاریخی جامعه بشری از ابتدا تا اکنون را به مراحل و یا به صورت‌بندی‌های اقتصادی-اجتماعی کمون اولیه، جامعه برده‌داری، فئودالیسم، سرمایه‌داری و سوسیالیسم تقسیم می‌کند.

«چپ» دموکرات شده و ظاهراً از خود ایدئولوژی‌زدایی کرده (که در واقع ایدئولوژی سرمایه‌داری امپریالیستی را پذیرفته است) هیچگاه و در هیچ سندی، از جمله در مقاله «تحولات در چپ ایران»، درستی این برداشت تاریخی مارکسیسم را از تاریخ جوامع بشری، که ماتریالیسم تاریخی نامیده می‌شود، مورد تردید قرار نداده است، چه رسد به رد آن با استدلال‌هایی هوشمندانه. اما این «اسب تروا» مداوم از آن دم می‌زند، که گویا این چکیده علم تاریخ‌شناسی، یعنی ماتریالیسم تاریخی، با «ایدئولوژی‌زدایی» از «چپ» دموکرات و «تجدد خواه»، نه تنها گویا بکلی رد و نفی، بلکه دیگر به «ناواقعیت» نیز تبدیل شده است و حتی اصلاً از ازل زائیده نشده است. این تغافل را «درویش‌پور» در «اشاعه فرهنگ دموکراتیک» اعلام می‌دارد و مدعی است، که او بر خلاف حزب توده

تمام قدرت از این موقعیت استفاده کرده و حاکمیت را به عقب نشینی وادار کنیم. نهضت آزادی از سیاست دوم پیروی می کند.

* در داخل کشور، "حزب مردم ایران" بطرف وحدت دوباره می رود و نهضت آزادی ایران، همکاری نزدیکی با جنبش مسلمانان مبارز (به رهبری دکتر پیمان) دارد. چهره های شناخته شده و باقی مانده از جنبش ملی ایران (دهه ۳۰) نیز اکنون سرگرم بحث های مربوط به سازماندهی نوین خود هستند.

نهضت آزادی ایران، به رهبری دکتر ابراهیم یزدی، در دوران اخیر و در ارتباط با انتخابات مجلس اسلامی و ضرورت فعالیت احزاب سیاسی در داخل کشور، مواضعی روشن و درعین حال بسیار بحث انگیز داشته است. از یک طرف با انتقاد از جانب طرفداران تحریم انتخابات روبرو بوده است و از طرف دیگر با پافشاری حکومت برای ممانعت از فعالیت آزاد نهضت آزادی ایران و انتشار دوباره نشریه ارگان آن "میزان".

بدنبال گفتگوی "راه توده" با رهبر حزب ملت ایران، داریوش فروهر* و طرح سئوالاتی که عمدتا در رابطه با جنبش آزادیخواهی در داخل کشور بود، "راه توده" تصمیم گرفت مستقیما برخی سئوالات خود را با رهبر نهضت آزادی ایران، دکتر ابراهیم یزدی* نیز در میان بگذارد. این نوع گفتگوهای مستقیم دو حاصل بسیار جدی دارد:

الف- برخی سئوالات مربوط به جنبش، که بندرت در مصاحبه های رادیوهای فارسی زبان یا شخصیت های سیاسی داخل کشور مطرح می شود، طرح شده و دیدگاه های سیاسی-اقتصادی این شخصیت ها برای جنبش-پیرو جنبش چپ- مشخص می شود. (عدم طرح برخی سئوالات مورد بحث، عمدتا بدان دلیل است، که این رادیوها و مصاحبه کنندگان، به جنبش آزادیخواهی در داخل کشور، از موضعی برخورد می کنند، که با موضع "راه توده" و واقعیات داخل کشور بسیارفاصله دارد.)

ب- این نوع گفتگوها، نه تنها به ممنوعیت خود خواسته و پرداخته، بین حزب توده ایران و ملیون و یا ملی-مذهبی می تواند خاتمه بدهد، بلکه عملا به نوعی گفتگوی سیاسی ما بین این احزاب و شخصیت ها می تواند تبدیل شود و راه را برای همکاری ها و اتحادهای ناگزیر باز کند. این امر مهم از مدت ها پیش مورد توجه "راه توده" بوده و پیوسته بر این نکته تاکید داشته است، که چگونه ثلث رادیوی فارسی زبان (حتی از موضعی بسیار بیگانه با اوضاع ایران) و برخی اوقات برای تخریب مناسبات احزاب و شخصیت های داخل کشور، تحقیر مبارزات آنها و... می تواند و مجاز است با این شخصیت ها تماس گرفته و مصاحبه و گفتگو کند، اما نشریه ای نظیر "راه توده" نمی تواند؟ اگر تماس با برخی رادیوهای خارج از کشور، هیچ نوع عواقبی در داخل کشور برای احزاب و شخصیت های داخل کشور ندارد، طبیعا نباید این نوع تماس ها با نشریه ای توده ای پیامدهائی برای این شخصیت ها و احزاب داشته باشد. اگر چنین شود، باید انگیزه های حکومت را در این تفاوت برخورد بدقت تحلیل و افشاء کرد!

گفتگو با دکتر ابراهیم یزدی در جریان شایعات مربوط به آزادی مهندس امیر انتظام از خانه تحت مراقبت وزارت اطلاعات و امنیت صورت گرفته است و بهمین دلیل، شایعات مربوط به آزادی امیر انتظام نیز با وی درمیان گذاشته شده است. بخش هایی از این گفتگو را دراین شماره می خوانید:

امیر انتظام هنوز آزاد نیست

پروش- بدنبال دیدار و گفتگوی آقای امیر انتظام با آقای داریوش فروهر (رهبر حزب ملت ایران) اخبار مختلفی درباره آزادی آقای امیر انتظام بر سرزبان هاست. ما تصور می کنیم این شایعات عمدتا پس از دیدار و گفتگوی مورد اشاره بر سرزبانها افتاده است. خواهش می کنم آخرین اطلاعاتی را که درباره سرنوشت ایشان دارید، در اختیار ما بگذارید و ضمنا از نحوه دیدار و مذاکره آقای امیر انتظام با آقای فروهر نیز اگر اطلاعی دارید، که انتشار آن، جنبش آزادیخواهی مردم ایران را تقویب می کند، آنرا با ما در میان بگذارید.

گفتگوی "راه توده" با

دکتر ابراهیم یزدی،

رهبر "نهضت آزادی ایران"

مذاکرات برای

معرفی کاندیداهای

مستقل!

* بحث بر سر این نیست، که عده ای به مجلس راه یابند و یا نیابند، بحث بر سر احقاق حقوق مردم ایران برای کاندیدا شدن و اختیاری است، که نسبت به رای خود باید داشته باشند.

* نهضت آزادی ایران، جنبش مسلمانان مبارز و جمعی از برگزیدگان احزاب و سازمان های سیاسی ایران، در حال حاضر سرگرم تبادل نظر و گفتگو برای دستیابی به یک وحدت نظر، بمنظور اعلام لیست مشترکی از "کاندیداها مستقل" هستند. این لیست منتشر خواهد شد.

* با کمال تاسف، طیف طرفداران دولت "میرحسین موسوی" و بطور کلی، این جناح، همچنان دیگران را به درونی و بیرونی "نظام" تقسیم می کنند!

* اتحاد عمل، یعنی تحمل کسانی که با ما در تمام زمینه ها تفاهم ندارند. براساس این بینش، ما امیدواریم در آینده بسیار نزدیک، برخی سوء تفاهم ها ما بین نهضت آزادی ایران و حزب ملت ایران برطرف شود!

* گسترش فضای سیاسی کشور، رابطه مستقیم با امر توسعه دارد و تجربه نشان داد، که از آن نمی توان گریخت. ما با برنامه های اقتصادی که تقلیدی و کلیشه ای باشد موافق نیستیم. بر پایه ویژه گی های ایران و برخاسته از یک اتحاد ملی، باید برنامه اقتصادی کشور تنظیم شود.

* در حال حاضر بزرگترین خطری که ایران را تهدید می کند، خطر تجزیه خاک کشور است، که نهضت آزادی این خطر را بطور عمده از جانب خلیج فارس و متوجه خوزستان ایران می داند. هنوز ابعاد این خطر برای همگان شناخته شده نیست!

* بنظر من، عراق نیز بزودی به مذاکرات خاورمیانه خواهد پیوست و صدام حسین را برای امضاء قرار داد با اسرائیل نگهداشته اند. پس از این صلح، محاصره ایران کامل خواهد شد!

* با تمام نیرو باید از آزادی های بدست آمده دفاع کرد و برای گسترش آن و بسیج مردم برای دفاع از آن، از هیچ امکانی غفلت نکرد. انتخابات مجلس و کارزای که در مملکت جریان دارد، یکی از همان امکانات مهم است.

* دو سیاست در رابطه با انتخابات مجلس وجود دارد. یک سیاست می گوید، تحریم کنیم و کنار بکشیم. یک سیاست می گوید، با

پاسخ - بنظر من چنین شرایطی در ایران احساس می شود. ما الان احساس می کنیم، به دلائل گوناگون، اگر ما بطور فعال نه منفعل در این کارزار شرکت کنیم، می توانیم برخی از حقوق خودمان را بگیریم.

پوشش - منظور همه مردمند و یا نهضت آزادی؟

پاسخ - نخیر همه مردم را می گویم. بهمین دلیل برای "نهضت آزادی ایران" شرکت در انتخابات و پیروز شدن در آن آنگذر مطرح نیست، که گشایش فضای سیاسی کشور مطرح است. صحبت بر سر این نیست، که چند نفر به مجلس بروند و یا نروند، بلکه صحبت آنست، که مردم حقوق خودشان را مطالبه کنند و با این حقوق آشنا شوند. از جمله این حقوق، اینست، که شهروند ایرانی حق دارد برای رفتن به مجلس دواطلب بشود، ثبت نام کند و یا به افراد مورد نظر خودش رای بدهد. بهمین دلیل وقتی می گویند نهضت آزادی نمی تواند کاندید بدهد، ما می گویم: نخیر، ما قانونا می توانیم و این کار را خواهیم کرد!

پوشش - بدین ترتیب که می گویند، نهضت آزادی در انتخابات شرکت خواهد کرد؟

پاسخ - بله، سرانجام عده ای از ما ثبت نام خواهند کرد. اگر گفتند ثبت نامتان نمی کنیم و یا گفتند صلاحیت ندارید، آنوقت تصمیم دیگری خواهیم گرفت. البته در آن صورت، آزاد بودن انتخابات بصورت بسیار جدی زیر علامت سؤال خواهد رفت. هنوز زمان ثبت نام نرسیده است. ظاهرا در تهیه آن نیز بحث های بسیار جدی جریان دارد، که امیدواریم بسود واقعیت و آزادی انتخابات حل شود.

پوشش - نهضت آزادی آمادگی ثبت نام را دارد؟ منظورتان توافق بر سر کسانی است، که کاندید خواهند شد و مذاکراتی که طبعاً در درون نهضت در این مورد جریان دارد؟

پاسخ - آمادگی نمی خواهد، هر وقت ثبت نام شروع شد، مراجعه خواهیم کرد. اما درباره بحث های درونی، بین خودمان بحث های بسیار گسترده ای جریان دارد. البته، این بحث ها فقط بین اعضای نهضت آزادی جریان ندارد، بلکه ما در سطحی گسترده تر مشغول مذاکره هستیم، تا بلکه به یک تفاهم همگانی برسیم و با یک نیروی متحد در انتخابات شرکت کنیم.

پوشش - منظورتان احزاب و شخصیت های دیگر سیاسی است؟

پاسخ - بله. بین دوستان خودمان این زمینه فراهم شده است، اما در حال حاضر درباره لیست مشترک و مورد تفاهم احزاب و تشکلهای دیگر، نمی توانم چیز بیشتری بگویم، زیرا هنوز به جمع بندی نهایی، مثلاً از نظر تعداد - نرسیده ایم.

پوشش - به این ترتیب که شما می گویند، در تهران بین احزاب قدیمی و شناخته شده ایران، بحثی برای تهیه یک لیست مشترک برای شرکت در انتخابات وجود دارد. ما ضمن ابراز خوشحالی از این ریزینی و اتحاد عمل، مایلیم بدانیم، دشواری ها بر سر راه این اتحاد چیست؟

پاسخ - ببینید، مواضع احزاب و شخصیت های سیاسی مستقر در داخل کشور، مطابقت کامل با هم ندارد. متأسفانه فرهنگ تحمل نظرات یکدیگر و درعین حال داشتن یک اتحاد عمل سیاسی، آنگونه که شایسته است هنوز میان خود ما نیز جا نیفتاده است. مثلاً حزب ملت ایران در رابطه با انتخابات از سیاستی نزدیک به "تحریم" حرکت کرده است و هنوز از موضع خود دفاع می کند، در حالیکه، مثلاً جنبش مسلمانان مبارز (به رهبری دکتر پیمان) تقریباً از سیاستی که من در بالا به آن اشاره کردم و سیاست و مشی نهضت آزادی است دفاع می کند و معتقد است باید از فرصت کنونی برای گشایش فضای سیاسی کشور حداکثر استفاده بشود. در میان اشخاص شناخته شده و با سابقه جبهه ملی ایران نیز اتفاق نظر قطعی هنوز وجود ندارد. برخی با دیدگاه نهضت آزادی موافقتند و برخی مخالف. ما امیدواریم و همه کوشش خودمان را هم می کنیم، که تا آستانه ثبت نام انتخابات به یک توافق عمومی برسیم!

پوشش - این تلاش برای برقرار ارتباط و یا نوعی همکاری و همگامی با باقی ماندگان دولت "میرحسین موسوی" و یا "سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی" هم صورت می گیرد؟

پاسخ - آنها موقعیت دیگری دارند. آنها در واقع مرزبندی مشخصی بین خودشان دارند. آنها اشخاص را به بیرون و درون نظام تقسیم می کنند. شاید برخی تعلل ها در این طیف برای ورود آشکار و رسمی در انتخابات، از این زاویه باشد، که مثلاً دولت و یا حکومت به آنها اطلاع بدهد، که اگر شما ثبت نام کنید، پذیرفته خواهید شد. من دلیلی برای این اقدام دولت و حکومت نمی بینم. نکته دوم در رابطه با آنها اینست، که اگر هم دولت و حکومت آنها را بپذیرد و در انتخابات هم شرکت کنند، اما به احزاب شناخته شده ای نظیر "نهضت آزادی ایران" اجازه شرکت در انتخابات ندهد، مردم نخواهند پذیرفت، که انتخابات

پاسخ - متأسفانه انتشار اخبار نادرست و پخش شایعات در خارج از کشور همچنان جریان دارد. خبر نادرست، همیشه منبع این اخبار و شایعات را بی اعتبار می کند. این تجربه اینست که همه ما با آن آشنا هستیم. درباره آقای امیر انتظام باید بگویم، که در وضع ایشان هیچ تغییری بوجود نیامده است. ایشان همچنان در همان خانه زندگی می کند و هر دو هفته یکبار، برای ملاقات با اعضای خانواده و برخی دوستان به مرخصی می آید.

پوشش - ببخشید، که صحبت شما را قطع می کنم. تصور نمی کنید، ملاقات با آقای فروهر، بعنوان یک چهره مخالف سیاست های جاری در کشور، با ملاقات های معمولی آقای امیر انتظام با اعضای خانواده اش تفاوت داشته باشد؟ شاید آن نوع ملاقات ها بیشتر خانوادگی باشد، اما این ملاقات ها حتماً سیاسی است. ما فراهم شدن امکان دیدار و گفتگوی آقایان فروهر و امیر انتظام را یک تحول بسیار مهم سیاسی ارزیابی می کنیم. هم موافقت حکومت با این ملاقات را و هم قبول و پذیرش این گفتگو را از جانب آقای امیر انتظام، بهرحال وقتی برای فردی مثل ایشان، چنین امکانی فراهم می شود و ایشان هم قبول می کند، در واقع تغییر شرایط پذیرفته شده است! ما می دانیم، کسان دیگری، در شرایط مشابه آقای امیر انتظام وجود دارند، که از این امکانات برخوردار نیستند.

پاسخ - بله. تا آنجا که من می دانم، ملاقات مورد بحث، بنا به تقاضای شخص آقای امیر انتظام و موافقت مقامات صورت گرفته و آقای امیر انتظام نیز توسط مأموران، تا خانه آقای فروهر برده شده و پس از ۳ ساعت مجدد ایشان از خانه آقای فروهر همراه مأموران به خانه تحت مراقبت وزارت اطلاعات بازگشته است. البته مأموران فقط وظیفه بردن و آوردن ایشان را داشته اند. البته من هم شنبه گذشته با ایشان دیداری مشابه داشتم. ایشان را برای عمل جراحی و رسیدگی به دیگر مشکلات جسمی به بیمارستان "مهرا" برده اند و من پیش از عمل ایشان را ملاقات کردم. چند ماه پیش تیز ایشان به منزل آقای دکتر سبحانی آورده شد و در ملاقات و دیداری که صورت گرفت، من هم حضور داشتم. آقای مهندس بازرگان نیز پیش از سفری که منجر به درگذشت ایشان شد، با آقای امیر انتظام ملاقات کرده بود.

پوشش - فرض محال، محال نیست! آیا امکان دارد ایشان خود را برای رفتن به مجلس کاندیدا کند و یا نهضت آزادی چنین کند؟

پاسخ - من تصور نمی کنم ایشان چنین کند، زیرا موضع تحریم انتخابات را دارد. درباره نهضت آزادی نیز، باید بگویم، ما در چارچوب امکانات حرکت می کنیم و اصولی را برای گشایش فضای سیاسی کشور دنبال می کنیم، که این نوع مسائل در آن نمی گنجد!

پوشش - طرح مسئله انتخابات و فضای سیاسی کشور، نیازمند مقدمه ای بود، اما حالا که خود به خود انتخابات مطرح شد، اجازه بدهید مسئله را مطرح کنیم. در رابطه با انتخابات مجلس دو برخورد وجود داشته است. یک برخورد "تحریم" از همان ابتدای کار بوده است و یک برخورد هم استفاده از موقعیت برای گشایش فضای سیاسی کشور و استفاده از کارزار انتخاباتی برای فشار به حکومت جهت عقب نشینی در برابر جنبش آزادیخواهی. البته در این میان احزابی نظیر حزب ملت ایران، در حالیکه از بهم زدن انتخابات فرمایشی و یا حتی تحریم آن، بعنوان آخرین حربه و در آخرین مرحله یاد کرده اند، ما بین این دو برخورد حرکت سیاسی داشته اند. شما از حاصل سیاستی که در این مورد داشته اید رضایت دارید؟

پاسخ - بر خود با مسئله انتخابات، تقریباً همان است که شما هم اشاره کردید. آنچه مربوط به نهضت آزادی است و من می توانم بگویم، اینست، که ما هنوز از این سیاست و کارزار یک نتیجه ملموسی نگرفته ایم، مگر اینکه عده ای به حرکت درآمده اند. اما اپوزیسیون ایران هنوز بالفعل نیست و اگر ما استراتژی مسالمت آمیز و قانونی را انتخاب کرده ایم و گفته ایم که براندازی را مفید نمی دانیم و آنرا رد می کنیم، طبعاً مبارزه مسالمت آمیز و قانونی، مقررات خودش را دارد و براساس قانونمندی های خودش باید حرکت کند. یکی از این مقررات و قانونمندی ها اینست، که تغییرات باید تدریجی باشد. این درست است، که ما خواهان تحقق آرمان خودمان هستیم و تمام این آزادی هائی که در قانون اساسی هست و چیزهائی که باید باشد را خواهیم. اما بپذیریم که در جامعه ای نظیر جامعه ما و بطور کلی در جهان سوم، این نوع حقوق باید بتدریج کسب شده و تثبیت شود. بدین ترتیب انتخابات، فرصتی است، برای آنکه مردم بتوانند حقوق خود را مطالبه کنند. البته این طبیعی است و شما هم می دانید، که هیچ حکومتی و یا دولتی با میل و رضایت خودش عقب نشینی نمی کند. شرایط باید به گونه ای باشد، که ناچار شود چیزهائی را بپذیرد.

پوشش - شرایط کنونی ایران را شما اینگونه ارزیابی می کنید؟

آزاد بوده است. افکار عمومی جهان هم نخواهد پذیرفت، زیرا مردم بهرحال این جناح را هم بخشی از حکومت می‌شناسند. در واقع امتیاز حکومت به اپوزیسیون داخلی خودش، امتیازی به اپوزیسیون خارج از حکومت تلقی نمی‌شود.

پوشش- تصور می‌کنید این امتیاز به اپوزیسیون خارج از حکومت، به همان دلالتی که پایه تحلیل و استدلال شما برای سیاستی است که دارید، داده خواهد شد؟

پاسخ- ابتدا بپذیریم که امتیاز به اپوزیسیون داخل حکومت، به معنای آزادی و سلامت انتخابات نیست و حکومت هم نمی‌تواند اینگونه تبلیغ کند. بنابراین اگر هدف معرفی سلامت و آزادی انتخابات باشد، حکومت هیچ راه دیگری جز پذیرش حضور و شرکت اپوزیسیون خارج از حکومت در انتخابات ندارد. البته می‌دانید و در مطبوعات هم منتشر شده است، که چند بار از آنها دعوت شده است در انتخابات شرکت کنند. شاید آنها هم همان تحلیلی را داشته باشند، که من برایتان گفتم.

پوشش- این ارزیابی شما متکی به اطلاعاتی نزدیک از بحث‌ها و مذاکرات آنهاست؟

پاسخ- ما می‌دانیم که آنها هم در این هفته‌ها و روزها جلسات مکرر و مفصل داشته و دارند و بحث‌های بسیار جدی در بینشان جریان دارد. البته ما هم برخی تماس‌ها را داریم. جالب است، که حکومت به آنها گفته، اگر شرکت نکنید لیبرال‌ها - منظورشان ما هستیم - می‌آیند و جای همه‌تان را خواهند گرفت! خود این پیام، اگر صرفاً تحریک‌آمیز هم باشد، بار خبری-سیاسی مهمی را با خودش دارد.

پوشش- در میان شایعاتی که وجود دارد، یکی هم اینست، که احتمال می‌دهند نوعی تحصن - به سبک دکتر مصدق - ممکن است برای شرکت در انتخابات شکل بگیرد!

پاسخ- نخیر! آن دوران با این دوران بسیار تفاوت دارد. هر ابتکاری، الزاماً برای همیشه کارگشا نیست!

پوشش- متأسفانه اختلاف دیدگاهی که در رابطه با حزب ملت ایران به آن اشاره کردید، در خارج از کشور خیلی بزرگ جلوه داده می‌شود. البته در این میان برخی رادیوهای فارسی زبان خارج از کشور - علیرغم همه ادعاهایی که برای آزادی و اتحاد و اتفاق و ... دارند، آتش بسیار این معرکه شده‌اند. مثلاً یکی شان امشب به شما تلفن می‌کند و سئوالی را در این ارتباط مطرح می‌کند و شب بعد پاسخ شما را یک رادیوی دیگر با مسئولین حزب ملت ایران در میان می‌گذارد و ... این سرگرمی و جنجال آفرینی خطرناک و غیر ملی ادامه می‌یابد. از آنجا که ما همیشه طرفدار اتحاد عمل‌ها در مراحل گوناگون جنبش بوده‌ایم، برایمان جالب است بدانیم چرا این اختلافات نه چندان بزرگ و جدی، حل نمی‌شود؟

پاسخ- همه شیطنت‌ها هم از سوی رادیوهای فارسی زبان نیست. در خارج از کشور چیزهایی را منتشر می‌کنند، که انسان را متعجب و متاثر می‌کند. الفاظی شبیه گاریندی بنده با فلان... و... خوب، این حرف‌ها زمینه‌ساز تفاهم نیست. ما می‌گوییم حقوق دمکراتیک یکدیگر را مراعات کنیم. هر کس با حفظ مواضع خودش می‌تواند، بنشیند و بر سر برخی مسائل و مواضع مشترک بحث کند. ما باید بپذیریم، که شما با تمام حسن نیت خود یک خط مشی داری و من با تمام حسن نیت خود یک خط مشی. هیچکدام دلیل ندارد، اگر خط مشی دیگری را نمی‌پذیریم، آنرا وسیله اختلاف و جدائی کنیم.

پوشش- وقتی آقای امیرانتظام، از خانه امن وزارت اطلاعات و امنیت می‌تواند خارج شده و با آقای فروهر ملاقات کند، چرا نباید شما با ایشان دیدار کنید و مسائل را طرح کنید؟

پاسخ- ما بی‌ارتباط هم نیستیم. همیشه امکان این دیدارها بوده و هست و امیدواریم در آینده نزدیک مسائل حل شود و خیال همه آنها که واقعا به اتحاد عمل در داخل کشور اعتقاد دارند و حتی نگران این نوع برخوردها هستند، راحت شود!

پوشش- ما اعتقاد داریم، که جنبش آزادیخواهی مردم ایران، بی‌ارتباط با نتیجه انتخابات آینده مجلس نیز ادامه خواهد یافت. در صورت راه یافتن برخی چهره‌های غیر حکومتی به مجلس، این جنبش می‌تواند بلندگوشی رسمی و قانونی داشته باشد و در غیر اینصورت خانه این چهره‌ها و یا چهره‌های جدیدی، به مجلس واقعی کشور تبدیل خواهد شد و مجلس رسمی کشور از اعتبار ساقط خواهد شد. شما چه ارزیابی از حاصل منفی و یا مثبت انتخابات دارید؟

پاسخ- جنبش مردم برای رسیدن به آزادی‌ها، همانطور که شما هم اشاره کردید، بعد از انتخابات نیز همین شکلی را خواهد داشت، که الان دارد. صرف نظر از هر اتفاقی که بیفتد حرکت ما باید به گونه‌ای باشد، که ما را نتوانند بازگرداند برسر جای اول خودمان. برای جنبش بسیار مهم است، که آنچه را اکنون بدست آورده تثبیت کند و برای تحکیم و گسترش آن بکوشد و خود را سازمان بدهد. ما نباید به سال‌های گذشته بازگردیم. مهم این نیست، که چند نفر وارد مجلس بشوند و یا نشوند، مهم این است، که جنبش دو قدم دیگر و حتی بیشتر به جلو برود. این اساس مشی و فکر ماست!

پوشش- با توجه به احزاب جدیدی که در هفته‌های اخیر پا به عرصه سیاسی گذاشته‌اند. برخی‌ها مایلند احساس کنند، که از جانب دفتر ریاست جمهوری نوعی نرمش نسبت به احزاب شکل می‌گیرد.

پاسخ- ما هم فقط در همین حد، "احساس" می‌کنیم! اما باید بدانیم، که آرایش سیاسی نیروهای سیاسی در ایران چیزی نیست که ده و یا پنج سال پیش بود. کسانی که در درون حاکمیت هستند، ریشه‌های چند سال پیش را دیگر ندارند و حتی مانند گذشته منسجم هم نیستند. انگیزه‌ها، اولویت‌ها و گرایش‌ها تغییر کرده است. می‌خواهم در اشاره به همان "احساس"ی که شما گفتید و من هم تأیید کردم، بگویم، در حال حاضر ما با یک مجموعه منسجم که از هر جهت یکپارچه باشد روبرو نیستیم. اگر این ویژه‌گی و این شرایط را در نظر نگیریم، از اوضاع عقب خواهیم ماند. البته شرایط جهانی را نیز باید در نظر داشت. شما همین انتخابات اخیر ترکیه را ببینید. مناسبات اروپا را با ترکیه، در تحلیل نتایج انتخابات ترکیه در نظر بگیرید! وضع کنونی احزاب ترکیه را با سال گذشته مقایسه کنید! خوب، اگر ما مبارزه سیاسی علنی را انتخاب کرده‌ایم، می‌بایست هنر و مهارت این مبارزه را داشته باشیم، که گاهی اوقات سه قدم برویم به جلو و گاهی اوقات این قدرت و جسارت مانور را داشته باشیم، که یک قدم به عقب برداریم. باید بتوانیم بعضی حرکات را سازمان بدهیم و پیشقدم شویم، در غیر اینصورت نمیتوانیم راهگشا باشیم. مهم اینست، که در این سیاست و حرکتی که پیش می‌بریم چیزی را از آرمان خودمان از دست ندهیم. ما از ورود به صحنه بیم نداریم، زیرا که از خودمان مطمئن هستیم و آرمانمان روشن است. استحاله پیدا نخواهیم کرد. درباره چند حزب جدیدی هم که در آستانه انتخابات درست شده است، نظر من اینست، که هنوز استقبال چندانی از آنها نشده است. واضح است، که در آستانه انتخابات که نمی‌شود حزب ساخت. به همین دلیل تا احزاب شناخته شده کشور وارد صحنه نشوند، مردم آزادی و سلامت انتخابات را بساور نخواهند کرد. بگذارید برایتان بگویم، که امروز در کشور، نهضت آزادی به یک نمونه تبدیل شده است. آزادی نهضت آزادی و روزنامه ارگانش، از سوی بسیاری، به معنای آزادی دیگران شناخته شده است. هر اندازه که حکومت بگوید انتخابات آزاد است، اما نهضت آزادی حق ندارد در انتخابات شرکت کند، هیچکس در داخل و خارج کشور ادعای آزاد بودن انتخابات را نخواهد پذیرفت. بنابراین دفاع از آزادی "نهضت آزادی ایران" یعنی دفاع از آزادی خود!

پوشش- وقتی اشاره به تغییر شرایط داخل کشور می‌کنید و آرایش جدید سیاسی در حکومت، این تغییر آرایش را متوجه جناح‌بندی رسالت هم می‌دانید؟ مثلاً همین شورش اخیر آیت الله آذری قمی در درون رسالت. و یا فقط جدائی‌ها و اختلافات دولت آقای رفسنجانی با گروه‌بندی ائتلافی ایشان "رسالت" را در نظر دارید؟

پاسخ- ببینید، خط رسالت عمدتاً یک جناح دارد، که همان جناح فقه سنتی است و سرمایه‌داری تجاری و دلال صفت، که نقشی در تولید ندارد و متکی به خارج است. ما پنج سال پیش هم طی تحلیلی درباره برنامه‌های آقای رفسنجانی نوشتیم، که برنامه‌های صنعتی دولت با برنامه‌های متحدین دولت که همان تجارت وابسته است همخوانی ندارد و در یکجا روبروی یکدیگر قرار خواهد گرفت، مگر اینکه خط دولت تغییر کند. الان چنین شده است و آن خط بوتلیف دولت امور را در اختیار دارد و خط خودش را پیش می‌برد. آنها فقط در پی سود فوری و باد آورده، از طریق دلالی هستند. یکی از دلائل رکود اقتصادی جامعه، تأکید می‌کنم، که یکی از دلائل آن، همین تضاد و برخورد بین دو جنبش اقتصادی است. بنظر ما گروه رسالت خود از مسئولین اساسی وضع کنونی مملکت هستند. اینکه آقای آذری قمی از موضع فقه سنتی و در دفاع از همین تجارت دلالی و اقتصاد بازاری برخی اختلاف دیدگاه‌ها را پیدا کرده و ضمناً هواهای دیگری هم در سر داشته، که با مخالفت و مقاومت روبرو شده، حق با شماست. البته می‌دانید، که با او برخورد خصوصی و ... هم شده است. نامه‌ای هم نوشته، که لابد بدست شما هم رسیده و خوانده‌اید!

سؤال - در این زمینه حتی می توان پاره ای حادثه آفرینی های جدید را از سوی عراق، علیه ایران پنبی پنبی کرد. مطبوعات بغداد در هفته های اخیر حملات تبلیغاتی علیه ایران را تشدید کرده اند و ایران را متهم به دخالت نظامی در امور داخلی کردستان عراق می کنند. البته این تبلیغات ارتباطی با تبلیغات پیرامون دخالت جمهوری اسلامی در امور داخلی لبنان ندارد. (البته گفته می شود، که در روزهای اخیر ایران بوده حزب الله لبنان را نصف کرده است)

پاسخ - ایران اکنون در مقامی نیست، که بتواند در امور داخلی کشورهای عربی دخالت کند. بهر حال، بنظر من مطلب را باید در جای دیگری دید. شاید ما هنوز متوجه وخامت اوضاع در خلیج فارس و سناریوهای آمریکا برای ایران نشده ایم. اگر به این سناریوها توجه کنیم، آنوقت خیلی از حرکات باید تحت تاثیر این سناریوها باید در جهت حفظ منافع ملی ایران، تغییر کند و یا تنظیم شود. ما معتقدیم، که پس از صلح با عراق، از مسئله سه جزیره خلیج فارس، بعنوان حربه ای برای مداخله در ایران استفاده خواهد شد.

سؤال - برخی دیدگاه ها، متوجه برخی تحرکات در کردستان ایران است، اما بنظر ما کردستان فقط می تواند یک زخم پهلونی باشد! سفر آقای رفسنجانی به کردستان را برخی ها تأیید این دیدگاه ارزیابی می کنند. متأسفانه حکومت با سیاستی که در کردستان دنبال می کند، عملاً این زخم پهلونی را عمیق تر می کند!

پاسخ - ما فقط بطور سربسته و بسته گریخته برای آنکه ترس و وحشت ایجاد نکرده باشیم، می گوئیم، که تمامیت ارضی ایران در خطراست. بنظر ما هم، پیش از آنکه کردستان نقطه ضعف اساسی باشد، جنوب ایران در خطر است. ما حتی این نظر را نه تنها گفتم، بلکه نوشتیم و تحت عنوان "سه جزیره در خلیج فارس" آنرا بصورت مفصل توضیح دادیم و تشریح کردیم، که برنامه و سناریو چیست. بهمین دلیل می گوئیم، که این انتخابات و نحوه برگزاری آن بسیار مهم است و باید بی توجه به نتیجه، در آن شرکت کنیم و صدایمان را به گوش دیگران برسانیم. هر نوع خانه نشینی، حتی به همین یک دلیل هم عافیت طلبی است. باید به مردم نشان دهیم، که تا آخرین لحظه و در حداقل امکانات، حقیقت را گفتیم و از وحدت ملی دفاع کردیم! اگر کسانی این را درک نمی کنند و هنوز بر افکار و برداشت های حکومتی خودشان اصرار دارند، پاسخی تاریخی را به مردم و تاریخ بدهکارند!

نخستین اطلاعیه انتخاباتی غیر دولتی در تهران

"نهضت آزادی ایران" با انتشار اطلاعیه ای در تهران، انتخابات مجلس را فرصتی مناسب برای حل معضلات کنونی جامعه ایران اعلام داشت. در این اطلاعیه، که به "راه توده" رسیده، آمده است: «کشور ما دوران پر تب و تاب و حساسی را می گذراند. بحران های سرنوشت ساز اقتصادی، فشار و سرکوب سیاسی، فساد گسترده مالی و اداری، معضلات پیچیده اجتماعی و رکود و جمود فرهنگی، حیات ملی ما را در معرض خطرات جدی قرار داده است. فشار طاقت فرسای تورم و بیکاری اکثریت مردم، بخصوص طبقات کم درآمد، را از پای در آورده است. خطرات جدی خارجی تمامیت ارضی کشورمان را تهدید می کند. اگر بپذیریم، که کلید بحران های گسترده کنونی در گرو حل بحران سیاسی بوده، انتخابات فرصت مناسبی برای این منظور به شمار می رود، باید از این فرصت استفاده کرده، حاکمیت را وادار ساخت که با تحمل نامزدهای نیروهای مخالف اولین گام را برای حل تدریجی و مسالمت آمیز بحران سیاسی بردارد. این حق ملت است و ملت باید این حق را مطالبه نماید. نهضت آزادی ایران، مصمم است، که همگام و همراه با سایر شخصیت ها و نیروهای سیاسی ملی-مذهبی مورد مورد اعتماد مردم، در جهت استیفای حقوق ملت افراد شایسته و معتبری را، در چهارچوب برنامه ای مشخص که بعداً اعلام خواهد شد، معرفی نماید و از تمامی کسانی که به حاکمیت ملت عمیقاً معتقدند و در خود شایستگی و آمادگی دفاع از حقوق ملت و تحقق آرمان های انقلاب را می بینند دعوت می کند که در این برنامه مشارکت فعالانه نمایند.»

نهضت آزادی ایران
دی ماه ۱۳۷۴

پوش - این اختلافات ارتباطی با برخی تلاش های جدید گروه بندی رسالت و جمعیت مؤتلفه اسلامی برای سیاست فعال خارجی و برخی تماس های خارج از کشور ندارد؟ البته ما اخبار دیگری هم در این زمینه داریم.

پاسخ - برای آذری قمی، این مسائل چندان مورد توجه نیست، اما برای تشریح این جناح بندی، چرا این مسائل هم مطرح است و انزوای سیاسی در جهان را به در خطر افتادن پاره ای روش ها و عملکردها و اندیشه هایشان در داخل کشور، ترجیح می دهند. بهر حال اوضاع کشور بی وقته در حال تغییر است و باید پیگیری کرد.

پوش - در صورتیکه شما به مجلس راه بیابید، از برنامه کنونی دولت دفاع خواهید کرد و یا در برابر آن خواهید ایستاد؟ منظوری برنامه تعدیل اقتصادی است.

پاسخ - ابتدا بپذیریم، که شرایط جهان، نسبت به گذشته بسیار تغییر کرده است. حوادث مهمی در جهان روی داده است. من، ابتدا تصور می کنم، که هر برنامه اقتصادی که در ایران بخواهد پیاده شود، بدون آزادی های سیاسی ممکن نیست. هر برنامه اقتصادی، که بخواهد در ایران پیاده شود، لازمه اش ثبات سیاسی و قانونی جامعه است. در خصوص برنامه دولت هم، من فقط می توانم بگویم، که هر برنامه ای که در ایران بخواهد پیاده شود، ابتدا باید با ویژگی های مملکت ما تطبیق داده شود. برنامه های کلیشه ای و تقلیدی، حاصلش همین است، که می بینید! بنابراین ما باید یک برنامه اقتصادی-سیاسی ملی و با مشارکت عمومی و ملی داشته باشیم!

سؤال - سیاست ملی و مشارکت عمومی و ملی، زمینه اش، اتحاد و همکاری فعال احزاب شناخته شده ایران است. در حالیکه بسیاری از چهره های شناخته شده احزاب قدیمی ایران یا زندگی را به درود گفته اند و یا بدلیل کجولت سن نمی توانند مانند گذشته فعال باشند. همین مسئله تا حدودی انسان را در باره سرنوشت این احزاب نگران می کند. البته ما اطلاعاتی درباره برخی تحرکات جدید بازماندگان "حزب مردم ایران" داریم و یا درباره حزب ایران و... ولی این اطلاعات هنوز پاسخگوی نگرانی ها نیست.

پاسخ - حزب مردم ایران، که شما هم به آن اشاره کردید، بطرف یک وحدت درونی می رود و اکنون هم یک اتحاد قابل توجهی در آن، ما بین سه جریان متشکله آن بوجود آمده است. نهضت آزادی ایران تا آنجا که در توان داشته برای رسیدن حزب مردم ایران به مرحله کنونی کمک کرده است. ما هم اکنون با جنبش مسلمانان مبارز (یکی از سه شاخه حزب مردم ایران) تفاهم و همکاری بسیار خوبی داریم. ما امیدواریم، حتی گروه ها و دسته بندی های آن طرف خط - در حکومت - هم دقیقاً مرز بندی شده و تشکل حزبی پیدا کنند. تنها در اینصورت است، که هم ما و هم مردم می دانند با چه کسانی و چه دیدگاه هائی روبرو هستند. باندبازی و دسته بندی توان همه را فرسوده و بر مملکت نیز ضربات مهلکی وارد آورده است.

سؤال - درباره سیاست اقتصادی-اجتماعی نهضت آزادی، در صورت راه یافتن به مجلس و حتی راه نیافتن، سؤال کردم، خواهش می کنم اگر امکان دارد، در رابطه با سیاست خارجی مورد توجه نهضت آزادی، درباره مذاکرات خاورمیانه و بویژه گفتگوهای اسرائیل و سوریه هم اگر نظر ویژه ای دارید بدهید. این پاسخ برای ما از این نظر که شما برای مدتی در جمهوری اسلامی و در کابینه مرحوم مهندس بازرگان وزیر خارجه بودید، نیز جالب است. بنظر ما حاصل این مذاکرات تاثیر مستقیم بر مسائل داخلی و خارجی ایران خواهد داشت. شما هم همینطور فکر می کنید؟

پاسخ - ما چند ماه پیش در این مورد اطلاعیه ای دادیم، که شما هم آنرا گویا منتشر ساختید. در مورد خلیج فارس موضع ما همان است، که در آن تحلیل اعلام داشته و پیش بینی کرده بودیم. ما در همان تحلیل درباره اسرائیل و سوریه هم نوشتیم، که آنها با یکدیگر صلح خواهند کرد و این صلح پیامدی فوری برای ایران خواهد داشت. دو حاصل فوری صلح اسرائیل و سوریه، حل بحران لبنان و سپس صلح بین اسرائیل و عراق است. به نظر من، صدام حسین را نگهداشته اند، تا قرارداد صلح بین عراق و اسرائیل را امضاء کند. حتی اعتقاد دارم، که رفرائندم اخیر در عراق نیز در جهت تثبیت موقعیت صدام حسین برای رفتن به پای میز مذاکره با اسرائیل و امضای قرار داد صلح بین دو کشور بوده است. علائمی وجود دارد، که صدام حسین تسایل بسیار جدی برای این مذاکرات دارد، اما تا قبل از سوریه، بدلیل رقابتی که دو حزب بعث سوریه و عراق با یکدیگر دارند، این کار عملی نبوده و نیست. بنابراین بلافاصله پس از سوریه، عراق با اسرائیل صلح خواهد کرد و تمام محاصره و محدودیت های کنونی علیه عراق برداشته خواهد شد. در این صورت تمام فشار متوجه ایران خواهد شد.

سخنرانی مهندس سبحانی در شهر "کلن" - آلمان

گام به گام

برای آزادی بیشتر!

* همه احزاب شناخته شده و قدیمی ایران، اعم از ملی و غیره، باید در داخل کشور اعلام موجودیت کرده و کار خودشان را شروع کنند!

* مخالفت حکومت با آزادی فعالیت رسمی "نهضت آزادی ایران" امری دائمی نمی تواند باشد!

* برخی احزاب شناخته شده ایران، اکنون در داخل کشور بولتن هفتگی منتشر می کنند.

مهندس عزت الله سبحانی در جریان سفر به خارج از کشور، در شهر کلن آلمان سخنرانی کرد. این سخنرانی عمدتاً مربوط به فعالیت های مرحوم مهندس بازرگان از آغاز جنبش ملی ایران تا لحظه درگذشت وی بود. در همین جلسه که با شرکت جمیع بسیاری از ایرانیان مقیم آلمان برپا شده بود، چند سوال نیز در ارتباط با مسائل روز ایران مطرح شد، که مهندس سبحانی با تاکید بر اینکه سخنرانی او بیشتر جنبه تحقیقی دارد و هدف او معرفی بیشتر و دقیق تر مهندس بازرگان است، اما بهر حال نمی توان و نمی شود به مسائل روز جامعه ایران - حتی در چنین جلساتی نپرداخت - به این سوالات پاسخ گفت.

مهم ترین سوالاتی که در جلسه سخنرانی مهندس سبحانی مطرح شد، پیرامون نقطه نظرات وی در باره جنبش آزادیخواهی مردم ایران، وضع کنونی مطبوعات داخل کشور، موقعیت احزاب در داخل کشور، گشایش فضای سیاسی ایران و... بود. آنچه را در زیر می خوانید، نشردهایست از نقطه نظرات وی، در جلسه اخیر، که در تاریخ بیستم ژانویه برگزار شد.

آزادی گرفتنی است!

در اینجا از من در باره آزادی ها سوال شده است. حقیقت اینست که اکنون آزادی هائی در جامعه وجود دارد. آزادی هائی داده شده است، در حال حاضر فضای ایران با فضای چهار، پنج سال پیش تفاوت کرده است. آن زمان کسی در نقد دولت، حتی در زمینه اقتصادی نمی توانست حرفی بزند، ولی الان در نشریاتی که منتشر می شود، حداقل در زمینه اقتصادی و سیستم اداری افشاگری هائی انجام می شود. در زمینه سیاسی هم برخی روزنامه ها و مجلات بطور کتبی و اشخاص و شخصیت ها بطور شفاهی حرف می زنند. الان خیلی از شخصیت های سیاسی شناخته شده و معروف کشور، بصورت بولتن های هفتگی و یا بصورت مصاحبه ها در رادیو و تلویزیون های خارج می توانند حرف خودشان را بزنند و این مصاحبه ها هم پخش می شود. بنابراین، این یک واقعیت است، که فضای سیاسی ایران نسبت به چند سال قبل آسان تر، خفیف تر شده است. من در مصاحبه های خود و حتی در تهران هم گفته ام، که اعتقاد شخصی دارم، که آزادی را بطور بسته بندی شده نمی آورند به ما بدهند و نباید هم بسته بندی شده به ما بدهند. آزادی را که بطور یکباره بدهند و یا یکباره گرفته شود، یکباره هم از بین می رود. اما آزادی که بتدریج، قدم به قدم، لحظه به لحظه، ذره به ذره گرفته شود، حسنش اینست، که قدر آن دانسته می شود و بدین طریق است، که این آزادی را ما بدست می آوریم، نه اینکه به ما بدهند. اما ملتی که سال ها و ده ها، بلکه قرن ها، آزادی را تجربه نکرده است، وقتی آزادی را بسته بندی شده به او بدهند، آمادگی و مهارت حفظ آنرا ندارد و

معمولاً زود و سریع از دست می رود. آزادی که بتدریج و قدم به قدم با اقدام خود ملت، نه اینکه آزادی را حکومت محبت کند و بدهد، بلکه خود ملت ذره به ذره و گام به گام کسب کند، این ماندنی تر است. الان این فضائی که باز شده، حتی سه سال پیش نبود. در سه سال پیش، اگر فقط به برنامه اقتصادی دولت کسی جرات می کرد و نقدی می کرد، حتماً بدون پاداش (!) نمی ماند. در سال ۶۸ وقتی برنامه پنجساله اول مطرح شد و آقای رفسنجانی رئیس جمهوری شدند و این برنامه رفت در مجلس، بنده نقدی در این رابطه نوشتم و فرستادم برای نمایندگان مجلس و خود ایشان. اما این عمل بنده را بی پاسخ نگذاشتند و بعد از چندی گرفتار شدم و ۶ ماه زندان کشیدم. آدم بیرون. آتموقع نقدی بر یک برنامه اقتصادی را تحمل نمی کردند، ولی الان دیگر آن نوع نقدها خیلی عادی شده است. الان اگر نشریاتی مثل "پیام امروز"، "گزارش" یا همین مجله "ایران فردا" (به سردبیری مهندس سبحانی) را بخوانید، می بینید که سرشار از نقد برنامه های دولت است. پس ما در شرایط فعلی، اینقدر آزادی را حداقل در بیان بدست آورده ایم. از طرفی در کنفرانس های مختلف و جلسات و سمینارهای متعدد مطرح شده، که توسعه اقتصادی بدون توسعه سیاسی محال است و موضوع مورد توجه قرار گرفته است. الان حتی انحصارطلب ترین گروه های حاکمیت، مثلاً همین روزنامه "صبح" صحبت از آزادی احزاب می کنند. یعنی بسیاری از اجزاء آزاد هست، که شما وقتی پیگیری می کنید، ذره ذره بدست می آید و هر مقدار هم که بدست می آید، به این می ماند، که شما از سقفی به سقفی بالاتر بروید. از آنجا افق دید شما وسیع تر می شود. از این جهت من عرض می کنم، که فضای داخل کشور یک مقداری بازتر شده است، اما راجع به مشکل های و اجتماعات، در قالب احزاب و یا انجمن های صنفی و سندیکائی و غیره، خیر. یعنی وعده اش را می دهند، حتی قانونش را تصویب کرده اند، حتی در آن مصاحبه مطبوعاتی بین المللی که سخنگوی کمیسیون ماده ۱۰ اعلام کرد، که تشکیل احزاب و اجتماعات خواه صنفی و خواه سیاسی، نیازی به مجوز ندارد. بعقیده من این یک نوع عقب نشینی خیلی صریح بود. حال باید این موضوع از طرف گروه ها پیگیری شود. در حال حاضر نهضت آزادی بصورت فردی فعالیت می کند، ولی هنوز اجازه تاسیس دفتر را ندارد. ولی این موضوع بنظر من امری گذرا می باشد. اگر احزاب دیگر هم، مثلاً از احزاب سابقه دار ملی و غیره اعلام موجودیت کنند و یا حتی اعلام کنند، که ما داریم کار می کنیم، فعالیت می کنیم براساس آن چه کمیسیون ماده و در کنفرانس مذکور گفته شده، کم کم امکان فعالیت فراهم می شود. بدین ترتیب به نظرمی رسد، که راهی برای وصول آزادی و یا اجزاء آزادی باز شود و آنوقت پس از هر مرحله ای، گام های بلندتری بتوان برداشت. اگر امروز شما نتوانید درباره صلاحیت حاکمیت حرف بزنید، شاید بعد از اینکه تعدادی از احزاب تشکیل شدند و شرایط جا افتاد، آنوقت شاید چنین موضوعی را بتوان مطرح کرد، ولی الان خیلی حرف ها را نمی شود مطرح کرد. این راهی که بنده عرض می کنم، یک راه است. راه تدریجی و پیگیرانه. یعنی به عوض اینکه یک گروه برود جلو، گروه های متعدد بروند جلو و فشار بیاورند و یا جمعیت خود را راه بیاندازند و اعلام کنند به دولت، که ما کارمان خودمان را انجام می دهیم، جمعیت خودمان را تشکیل داده ایم و خط مشی خود را اعلام کنند. زیرا حاکمیت بر سر آنست، که اشتباه شاه را تکرار نکنند. شاه زمانی در سال ۵۶ یک مقدار جو سیاسی را آزاد گذاشت، که دیگر نارضایتی مردم و تنش ناشی از خفقان ۲۵ ساله بقدری انباشته شده بود، مثل آبی که پشت سد جمع شده و فشار ایجاد کرده باشد، بر اثر فشار قوی پشت درزها ترکید و فروپاشی ایجاد شد. این تجربه را حاکمیت در ایران دارد. چندین بار مسئولین، از جمله آقای رفسنجانی گفته اند، که ما اشتباه شاه را تکرار نمی کنیم. بنابراین آزادی دادن، حتی بصورت مختصر چیزی نیست، که در اراده خود حاکمیت ها باشد. در جریان مبارزه، حاکمیت های انحصاری و استبدادی آنقدر نارضایتی و فساد ایجاد می کنند و آنقدر دچار بن بست ها و بحران ها می شوند، که خودشان مجبور می شوند بروند. اما اگر این تدریجی گرفتن آزادی را ما نفی کنیم و بگوئیم، نه ما منتظر آزادی بسته بندی شده هستیم، که حاکمیت تقدیم کند، مثلاً قیامی راه بیافتد، با تجربه تاریخی و با نظر صاحب نظران، یک ملت تحمل آنرا ندارد، که در یک ربع قرن دو انقلاب بکند. این مواجهه با خیلی مشکلات و تلفات جانی و مالی هست. انقلاب بهمن خیلی سرمایه های مالی، جانی، معنوی و حتی ۸ سال جنگ را به ما تحمیل کرد. بعلاوه در این ۱۷ ساله کسانی اقدام کرده اند برای گرفتن آزادی قطعی و بسته بندی شده و سقوط رژیم، خوب، نتوانستند. بنابراین تجربه نشان می دهد، که نشد. ثانیاً، به فرض اینکه فروپاشی انجام شود و آزادی کامل بسته بندی، از طریق فروپاشی حاصل شود. تجربه انقلاب ۵۷ وجود دارد، که مشکلات عظیمی برسر ما خواهد ریخت و مملکت در خطر تجزیه و متلاشی شدن قرار می گیرد! ■

نامه مردم و شیوه علمی بررسی پدیده ها

ویژگی "علمی" یک نوشته و یا مقاله در نشریه یک حزب پایبند به جهان بینی علمی چیست؟

وحدت نظری-سازمانی در حزب توده ایران، حزب طبقه کارگر ایران است، که دسترسی به آن، عمده ترین وظیفه همه توده ای ها برای حفظ و تحکیم منافع عالی حزب است. دسترسی به این هدف، بدون درک تئوریک مشترک در تحلیل ها، ممکن نیست. از عمده ترین جنبه های یک بحث تئوریک، توافق دقیق و خشنه ناپذیر بر سر "چگونگی بررسی پدیده ها" است. مارکسیست-لنینیست ها این شیوه بررسی پدیده ها را شیوه برخورد "علمی" می دانند. (*)

ساختار و نقطه آغاز و پایان یک بررسی علمی، یعنی جمع آوری واقعیت های عینی (فاکتورگرافی)، تجزیه و تحلیل آنها، بررسی مقایسه ای و... و در پایان نتیجه گیری از تحلیل و آرایه نظر، که پایه عمل (پراتیک) سیاسی-انقلابی قرار می گیرد و باید در دور بعدی بررسی برپایه تجارب بدست آمده، مورد بررسی انتقادی مجدد قرار گیرد.

در این مورد علاقمندان را به انتشارات حزبی، به ویژه مقالات و کتب زنده یاد احسان طبری، هوشنگ ناظمی و... مراجعه می دهیم.

جنبه دیگر مورد نظر بررسی شیوه علمی را ببینیم پرفسور هانس هینس هولس Hans Heinz Holz، یکی از برجسته ترین تئوریسین های مارکسیست معاصر و عضو رهبری حزب کمونیست آلمان در کتاب جدید خود، تحت عنوان کمونیست ها، امروز- حزب و جهان بینی آن (Kommunisten heute-Die Partei und ihre Weltanschauung) چگونگی توضیح می دهد. این کتاب در سال ۱۹۹۵ (در انتشارات Neue Impulse Verlag) در آلمان انتشار یافته است، و در آن او، با توجه و در ارتباط با "روپاشی سوسیالیسم واقعا موجود" و "کوشش سرمایه داری برای ایجاد و تشدید «سردرگمی تئوریک»، وظایف کمونیست ها را در دوران فعلی برمی شمرد.

پرفسور هولس ویژگی کمونیست ها را در کتاب خود از جمله در آن می داند، که کمونیست ها برای منافع این یا آن گروه اجتماعی مبارزه نمی کنند، بلکه «سیاست آنها تنها زمانی یک سیاست کمونیستی است، که هدف آن دسترسی به سعادت برای همه باشد». و اضافه می کند، که دسترسی به این هدف تنها از طریق پایبندی به یک «تئوری عمومی» ممکن است، که پاسخگوی تحقق منافع کل بشریت است. «به عبارت دیگر دسترسی به این هدف (از کمونیست ها مسلط بودن به) یک شناخت عمومی تئوریک» را از کل جامعه می طلبد. در ادامه سخنش هولس این پرسش را مطرح می کند، که «چه چیز ما را محق می سازد، ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم دیالکتیکی را مظهر این تئوری عمومی بدانیم، که نه تنها منافع ویژه یک طبقه را مورد توجه قرار می دهد، بلکه به طور کلی مظهر یک شناخت علمی (از روندهای اجتماعی و طبیعی) است؟»

پس از طرح این پرسش، هولس با توضیح نظرات مارکس درباره شیوه تولید سرمایه داری، طبقاتی بودن جامعه سرمایه داری را اثبات می کند و نشان می دهد، که منافع طبقاتی طبقه کارگر، در انطباق است با منافع کل بشریت، زیرا جهان بینی علمی او، با نشان دادن راه حفظ حیات سعادت مند و آزاد از استثمار انسان از انسان، منعکس کننده منافع کل بشریت است. و نتیجه می گیرد: «از اینرو می تواند (این جهان بینی) آینده واقعی و موزون منافع بشریت باشد». به نظر هولس از اینرو است، که «هدف استراتژیکی تئوریک طبقه کارگر، توضیح و تحقق نهایی این منافع عمومی» است. براین پایه است، که کمونیست ها مجازاند تئوری رشد یابنده و سیستم فکری «باز» خود، که قادر است «ویژگی دوران» را توضیح دهد، «را یک شناخت تاریخی (لذا نسبی) بدانند، که باوجود (نسبی و تاریخی) بودن آن، بیان با اعتبار حقیقت است.»

در ادامه سخن، هولس برجسته می سازد، که «نمی توان در شرایط حاکمیت سرمایه داری انتظار داشت، که آگاهی توده ها (تحت تاثیر وسایل ایجاد سردرگمی تئوریک، از جمله رادیو-تلویزیون و...) بصورت خود جوش رشد کند...» او سپس به عنوان وظیفه عمده اندیشه ای برای کمونیست ها، به ویژه در دوران فعلی تشتت نظری-سیاسی نیروی چپ، «توضیح تئوریک واقعیت» را، که پیشتر یک هدف استراتژیکی ارزیابی کرده بود، برجسته می سازد، تا از این طریق برای توده ها «شناخت تضاد های اجتماعی و پس آمدهای سیاسی آن» ممکن گردد.

پرفسور هولس، در مقدمه کتابش برخورد طبقاتی به «تضاد های اجتماعی» را عمده می داند، توضیح مداوم و دقیق به منزله محتوای استراتژیکی در نبرد تئوریک، با سیاست ایجاد «سردرگمی تئوریک» سرمایه داری، ارزیابی می کند و یادآور می شود، که تنها از این طریق سطح آگاهی سیاسی و شناخت تئوریک توده ها ارتقا داده می شود.

این برخورد طبقاتی به روندها و پدیده ها، از برخورد به «حقوق بشر» و «دمکراسی» مورد نظر امپریالیسم، و یا ارسال ارتش «تاتو» برای «حفظ صلح»، تا برخورد به تشدید نبرد طبقاتی از بالا، از طریق تحمیل سیاست نولیبرالیسم اقتصادی و فاشیستی کردن حیات سیاسی اجتماع را شامل می شود.

بر این پایه است، که باید وزن مخصوص «علمی» و «اخلاقی» یک مقاله مارکسیستی را اینگونه بررسی نمود، که آیا نوشته مورد نظر در جریان بررسی «تضاد های اجتماعی»، در جهت مبارزه علیه «سردرگمی تئوریک» قدمی برداشته است؟ آیا در پایان مقاله به اطلاعات خواننده درباره ماهیت طبقاتی «تضاد های اجتماعی» چیزی اضافه شده است؟ و از این طریق سطح آگاهی سیاسی و شناخت تئوریک او ارتقا یافته است؟

یک نشریه حزبی مجاز نیست در مقالات خود این نکات را مورد توجه قرار ندهد و با کلی گویی و مبهم نویسی، به سیاست «سردرگمی تئوریک» سرمایه داری خدمت کند.

توافق بر سر «چگونگی بررسی» رویدادها و پدیده ها در حزب توده ایران اجتناب ناپذیر است. بررسی ها با توجه به گفته های بالا، باید پیگیرانه ماهیت طبقاتی برخورد های اجتماعی را نشان، و موضع نیروهای شرکت کننده در نبرد اجتماعی را توضیح دهد، تا سطح شناخت و آگاهی توده ها را از وقایع سیاسی-طبقاتی بالا ببرد. این نوع بررسی به یک بررسی مارکسیستی نزدیک است و لاغیر.

اکنون ببینیم، نامه مردم تا چه حد در انجام این وظیفه موفق است. برای مثال به مقاله «تحریم انتخابات» فرمایشی یک وظیفه ملی و انقلابی، که سرمقاله (یعنی مهمترین مقاله) همان شماره ۴۶۸ نامه مردم را تشکیل می دهد، که در آن شیوه «علمی» بررسی راه توده زیر علامت سنوال قرار گرفته است، مراجعه کنیم.

در آغاز سرمقاله آمده است: «موضوع چگونگی برگزاری انتخابات» ... مجلس ... هر روز به شکل گسترده تر و وسیع تر در مطبوعات مجاز کشور انتشار می یابد... جناح های درگیر بیش از پیش بر حملات تبلیغاتی علیه یکدیگر افزوده اند و در این میان گروه حاکم... پاکسازی مخالفان خود را... در روزنامه ها طرح می کنند... آنچه تا به امروز مشخص است، این است که جناح های مخالف... همگی رسماً اعلام کرده اند... نکته جالب (در) مواضع جناح مخالف این است...»

البته ممکن بود پس از نقل قول جملات بالا، به پلمیک ارزان روی آورد، و آنگونه که در مقاله «یک سنوال و پاسخ ما» آمده است، نوشت: «نظری به همین مختصر، که مشتبی است، نمونه خوار... دست مریزاد...» و غیره، اما هدف ما این نیست و نباید باشد. و به همین دلیل باید پرسید، آیا جملات بالا و آنچه در سرمقاله روزنامه ارگان مرکزی حزب توده ایران کوچکترین قدمی در جهت رفع «سردرگمی تئوریک» خوانند برمی دارد و شناخت او را از تضاد طبقاتی «جناح های درگیر» بالا می برد؟ آیا از جملات بالا می توان تشخیص داد، این جناح ها به کدام طبقات اجتماعی تعلق دارند، و کوشش آنها برای «پاکسازی مخالفان» برای دسترسی به کدام منافع و اهداف طبقاتی است؟ پاسخ به این پرسش ها، اما برای موضع گیری حزب طبقه کارگر ضروری است. به ویژه اگر «تحریم انتخابات» را یک «وظیفه ملی و انقلابی» ارزیابی می کند.

سرمقاله فوق به عنوان یک نمونه به علت ارائه ندادن یک تحلیل طبقاتی از «جناح ها» در نبرد سیاسی برشمرده شده در مقاله، فاقد ارزش علمی از دیدگاه جهان بینی علمی، یعنی مارکسیسم-لنینیسم است.

در سرمقاله فوق، از جمله در قسمت های نقل قول نشده آن، یک بررسی تاریخی (ماتریالیسم تاریخی) از وقایع انجام نمی شود. این به این معنا است، که جای «تاریخی» جناح های عنوان شده در نبرد سیاسی، روشن نیست. لذا حتی خواننده مارکسیست نمی تواند، به کمک این مقاله، نتیجه گیری کند، که کدام یک از این نیروها در مقاطع این نبرد، از دید تاریخی، نیروی کهن و کدام نیروی نو را تشکیل می دهد. اینکه گفته می شود «انتخابات» چیزی نیست، جز جنگ درونی جناح ها برای در اختیار گرفتن انحصاری قدرت...، اگر هم درست باشد، بیان جای طبقاتی و به ویژه جای تاریخی این جناح ها را در دوران فعلی نمی تواند بگیرد.

همچنین سرمقاله فوق پاسخی نیست، به چرایی دیالکتیکی نبرد جناح ها،

نامه ها و پیام های رسیده

توده ای کیست؟

خانه ۱۶ آذر در اختیار کیست؟

انتشارات ابوریحان متعلق به مهدی

پرتوی است؟

اعلام در شعار به معنی وجود دو پلاتفرم در نشریه "نامه مردم" است، یا نه؟ کدامیک حذف خواهد شد و دلیل پذیرش و یا طرد شعار اولی چه بوده و چه هست؟ و سئوالات دیگری در همین رابطه را بتدریج به بحث خواهیم گذاشت و امیدواریم همه علاقمندان به سرنوشت حزب توده ایران نیز سهم فعال خود را برای شرکت در این بحث متقبل شوند.

برخی سئوالات درباره نحوه اطلاع ما از جلسه اخیر و زمان آن و یا انتشار خبر آن پیش از نشریه "نامه مردم"، بیشتر جنبه کنجکاوی و فردی دارد و از پرداختن به آنها معذوریم، این امور فرعی است و تأثیری در اصل موضوع، که همان مباحث نظری و سیاسی باشد، ندارد. البته شاید هم برخی دوستان و علاقمندان، که مطالب "نامه مردم" درباره "راه توده" را خوانده اند، نویسندگان "راه توده" را جمعی تازه توده ای شده و بی ریشه در حزب فرض کرده باشند و به همین دلیل سئوالاتی اینچنین برایشان مطرح شده باشد. احتمالاً نویسنده مقاله کذائی نیز خود -علیرغم هر سمت و مسئولیتی که داشته و یا هنوز داشته باشد- از جمله این افراد باید باشد؛ در پاسخ فقط می توان به این سوال کنندگان توضیح داد، که نویسندگان و توده ای هائی، که دوره دوم "راه توده" را بنیان گذارده اند، ریشه ای چند ده ساله در حزب توده ایران دارند و اغلب یاران روزهای بسیار دشوار حزب توده ایران (پیش و پس از انقلاب بهمن) بوده، هستند و خواهند بود. اگر غیر از این بود، امیدواری برخی افراد که تصور می کردند، "راه توده" پس از دو الی سه شماره تعطیل خواهد شد، همان ماه های اول انتشار "راه توده" به ثمر نرسیده بود.

آنکه در دشوارترین فصل ها گفت: "بسوی حزب"

نیمه دوم دهه ۴۰، یعنی سال های بسیار دشوار برای حزب توده ایران (همان سال هائی که شبح جنگ چریکی از فراز جنگل های شمال ایران، تا خیابان های تهران سایه گسترده بود و حزب ما را بدلیل مردود دانستن این شیوه مبارزه آپورتونیست می خواندند) "هوشنگ تیزابی" گفت: "بسوی حزب"

"... تازه از زندان بیرون آمده بود. بکتک و شلوار سیاه رنگی به تن داشت و کراوات باریکی را به یقه پیراهنش بسته بود. شانه های کتی که به تن داشت، گود افتاده بود و کمر بند را چند سوراخ تازه کرده بود، تا شلوار را روی کمرش نگه دارد. پیش از زندان هم چربی اضافی نداشت، که در زندان آب شود، این گوشت تنش بود، که آب شده بود. پوستی بود، که روی استخوان کشیده باشند. عینک فلزی از روی بینی تیر کشیده اش لیز می خورد و او هر چند دقیقه یکبار مجبور بود آنرا با انگشت سیبیه اش به سمت بالا فشار دهد..."

آمده بود تا نمایشنامه "گلدسته"، اثر "خجسته کیا" را ببیند. نمایش در تاتر ۲۵ شهریور روی پرده رفته بود و او همراه "رحمان هائفی" آمده بود، تا بازی شب افتتاح را ببیند. نمایشنامه، از انقلاب مشروطیت مایه می گرفت، تا حرف و نیاز روز را باز گوید، اما تحت تأثیر مبارزات چریکی روز، بسوی باروت نمایشنامه زیاده تر از محتوای انقلابی اش بود. توده ای ستیزی رقیقی نیز چاشنی نمایشنامه کرده بودند...

... تاریخ تحلیلی-مارکسیستی انقلاب مشروطه و انقلاب کبیر فرانسه تخصص تیزابی بود. برای هر مبحث آن ساعت ها حرف و نظر داشت. همین آگاهی وسیع به طبع شورشی اش اجازه داد، تا پس از پانین آمدن پرده و حاضر شدن بازیگران روی صحنه، برای تشکر از حاضران در تاتر، که ایستاده بودند و دست می زدند، با صدای بلند فریاد بکشد: "دروغگوها..."

همه به بالا گرفت و کارگردان برای توضیح نظرانش آمد پانین، در میان جمعیت. بحث تا پشت صحنه ادامه یافت. چنان مجموعه ای از اطلاعات مربوط به انقلاب مشروطه و تحلیل آنرا ارائه داد، که برخی نام آوران تاتر از کنار دستی های خود نام گوینده را پرس و جو می کردند. "محمد علی کشاورز" یکی از آنهائی بود، که زیر سیبلی از سعید سلطان پور پرسید: "کیه؟"

در آن سال ها، کسی نام کسی را نمی پرسید و سلطان پور هم خود مارگزیده بود. آهسته گفت:

... تازه از زندان بیرون آمده.

... از رنگ و روش معلومه، اما اسمش چیه؟

سلطان پور که نمی خواست جواب صریح بدهد، در اشاره به دلآوری و جسارت او در زندان گفت:

... بپر

در طول چند هفته گذشته، پیام ها و نامه های متعددی پیرامون مقاله منتشره در نامه مردم شماره ۴۶۸ تحت عنوان "یک سوال و پاسخ ما" و همچنین جلسه اخیر کمیته مرکزی حزب توده ایران (منتخب کنگره سوم) دریافت شده است. برخی دوستان و علاقمندان "راه توده" نیز خواهان نظر ما درباره انتخابات آینده مجلس اسلامی و ریاست جمهوری شده اند.

"راه توده" نظر اولیه خود را پیرامون مقاله منتشره در "نامه مردم" و انگیزه انتشار آن در آستانه جلسه کمیته مرکزی، در شماره گذشته اعلام داشت و در این شماره نیز همانگونه که وعده داده شده بود - درباره مباحث سیاسی مطرح شده در آن مقاله، مطالبی چاپ شده است. این سلسله مطالب بازهم ادامه خواهد یافت. البته برخورد به مصوبات جلسه اخیر امر جداگانه ایست، که مستقل از مقاله "یک سوال..." بدان پرداخته شده و خواهد شد.

درباره انتخابات مجلس اسلامی و ریاست جمهوری نیز ما طی چند مقاله تحلیلی پیرامون این انتخابات و پیوند آن با "آزادی ها" و "انتخابات آزاد" منتشر ساخته ایم. محور این تحلیل ها، همانا تأکید بر ضرورت بازگشت آزادی ها به جامعه و مبارزه در راه آن بوده است. راه توده در پاسخ به فراخوان حزب ملت ایران نیز که خواهان تشکیل جبهه مردم سالاری شده است، تصریح کرد، که انتخابات تنها یک حادثه و رویداد است، که از آن برای پیشبرد امر مبارزه برای بازگشت آزادی ها به جامعه باید استفاده شود و با افشای ترفندهای راستگرایان، مردم را هرچه بیشتر پیرامون "جبهه آزادی" بسیج کرد. ما در این شماره "راه توده" نیز مطالبی در این زمینه داریم.

درباره شعار جدید نامه مردم، "جبهه واحد ضد دیکتاتوری"، که ما آنرا فقط نیم گامی برای رسیدن به حقیقت اوضاع جامعه ارزیابی کرده و در عین حال شعاری نادرست و تقلیدی می دانیم، نظرات خود را پیکرانه شرح خواهیم داد. اینکه با شعار "طرد ولایت" فقیه چه خواهند کرد؟

(بقیه نامه مردم و شیوه علمی...)

بدست آوردن "انحصار قدرت" برای اجرای کدام سیاست؟ اگر خواننده نتواند به کمک سرمقاله پاسخی برای چرایی و ضرورت این و یا هر نبرد دیگر بیابد، البته ناظر بی طرف در کنار صحنه باقی خواهد ماند. هدف حزب طبقه کارگر می تواند تبلیغ به تفاوتی و پاسیف بودن توده ها در نبرد واقعاً موجود طبقاتی در جامعه باشد؟

اگر ما توده ای ها نظر مارکسیست آلمانی، هولس، را درست ارزیابی می کنیم، که شناخت علمی جامعه را تنها برپایه یک تحلیل ماتریالیستی-تاریخی و ماتریالیستی-دیالکتیکی ممکن می داند، آیا می توانیم درباره وزن مخصوص علمی سرمقاله نامه مردم نظر دیگری ابراز داریم، جز آن که این سرمقاله را فاقد مشخصات یک بررسی برپایه جهان بینی علمی از نبرد طبقاتی روز در ایران بدانیم؟ و یا باید با حسن نیست بگوییم، که این وزن مخصوص نزدیک به صفر است!

* نامه مردم در شماره ۴۶۸ و در گفتگوی مطبوعاتی خویش با "راه توده" در مقاله "یک سوال و پاسخ ما" این شیوه بررسی پدیده ها را جایز ندانسته و مردود ارزیابی می کند!

مقاله نیز در پاسخ به تحریف‌های تاریخی است، که باقی ماندگان دربار و نظام شاهنشاهی در نشریات وابسته به سلطنت طلب‌ها در نوشته‌ها، خاطرات و مقالات خود می‌کنند. مهران اديب در این مقاله نکات جالبی را در رابطه با ستیز برخی بازماندگان نظام شاهنشاهی با ملت‌یون ایران افشاء می‌کند.

ایران

در هفته‌های گذشته، چند نامه و یک پیام تلفنی از ایران دریافت شده است. از آنجا که این نامه‌ها و پیام دریافتی، در نوعی خود بازگو کننده گوشه‌ای از اوضاع ایران، از نگاه هواداران حزب توده ایران است و جنبه تحلیلی ندارد، ما بخش‌هایی از آنها را منتشر می‌سازیم. شماره‌ها را ما انتخاب کرده ایم و امیدواریم نویسندگان و پیام دهندگان داخل کشور، در صورت دریافت این شماره "راه توده" از این پس با ذکر همین شماره‌ها برای ما نامه بنویسند. البته در انتخاب این شماره‌ها اصولی مراعات شده است، که عمدتاً متکی به منطقه بندی تهران و شهرهای دیگر کیلومتر فاصله‌ها از مرکز مورد نظر و انتخاب شده ما می‌باشد. منطقه بندی تهران نیز با منطقه بندی شهرداری تهران متفاوت است.

۶۲۱... راه توده می‌رسد. گاه منظم و گاه نامنظم، که دلیل آنهم مشخص است. استفاده از فاکس به مراتب مفیدتر و مطمئن تر از پست است. ارتباط داخل و خارج کشور از این طریق بسیار رایج است و کنترل حکومتی نیز نمی‌تواند نظیر تلفن و یا پست باشد. این وضع به گونه ایست، که حتی برخی نشریات داخل کشور بصورت علنی می‌نویسند، که فلان اعلامیه را از طریق فاکس دریافت داشته اند! مثلاً چند هفته پیش مجله "گزارش"، که مسئول آن آقای "محمد حیدری" (از روزنامه نویس‌های روزنامه اطلاعات در زمان شاه بوده، وی در جریان انقلاب مسئول هیات تحریریه روزنامه اطلاعات بود، اما پس از پیروزی انقلاب پاکسازی شد) اخیراً در مقاله‌ای اشاره به این موضوع کرده بود. البته او برای توده‌ای ستیزی، دریافت فاکس را بهانه کرده و نوشته بود، که اخیراً فاکسی را از خارج دریافت داشته، که مربوط است به سالگرد تاسیس حزب توده ایران، با امضای کمیته مرکزی حزب توده ایران. ایشان آنچه در دل داشته و یا هر حساب خرده‌ای که با حکومت داشته و دارد، سر حزب ما خراب کرده و آنچه را جسارت ندارد به حکومت بگوید و یا بنویسد، به حزب ما نسبت داده و خلاصه همه کاسه و کوزه‌ها را سر حزب توده ایران خالی کرده بود. جان کلام ایشان این بود، که معلوم نیست، این حزب دوباره سر از کجا بلند کرده است. ظاهراً توقع ایشان و امثال ایشان این بوده است، که با اعدام جنایتکارانه رهبران و کادرهای حزب توده ایران در زندان جمهوری اسلامی، ریشه حزب ما خشک شده است. خیال خاصی، که سازمان دهندگان اعدام‌های دسته جمعی نیز خواب آنرا دیده بودند! بهر حال می‌خواستیم برایتان بنویسم، که مسئله دریافت فاکس امری رایج است و حکومت هم آنقدر از ماجرا اطلاع دارد، که امثال، سردبیر مجله "گزارش" نیز با صراحت درباره دریافت آن مقاله و سرمقاله می‌نویسند. در مجموع، علاوه بر خشکه مذهبی‌های قلم بدست در روزنامه‌هایی نظیر کیهان و جمهوری اسلامی و رسالت، که کینه خودشان به توده‌ای‌ها را در عمل و در زندان‌ها نشان دادند، حالا چند وقتی است، که توده‌ای ستیزهای زمان شاه نیز سر و کله‌شان در برخی مجلات و حتی روزنامه‌های چاپ تهران پیدا شده است. معلوم نیست، که آنها با همین مأموریت به خدمت گرفته شده‌اند و یا حالا که تا حدودی دستشان در مطبوعات باز شده، از سرعادت، مانند عقب ریش می‌زنند! یک احتمال بسیار زیاد آنست، که آنها آنچه را می‌خواهند درباره جمهوری اسلامی و حکومت بنویسند و امکان و شرایطش را ندارند، به حزب ما نسبت داده و به چاپ می‌رسانند. روزنامه ایران، وابسته به جناح رفسنجانی از جمله این نشریات تازه انتشار دارند. البته این امر عمومیت ندارد. بسیاری از مجلات غیر دولتی، با انتشار مقالات و بحث‌های بسیار جالب و خواندنی درباره سوسیالیسم و حتی در ارتباط با ضرورت انقلاب سوسیالیستی در جهان، تا حدودی جبران مافات می‌کنند. جو در اینجا بکلی با آنجا که شماها هستید متفاوت است. البته من این اطلاع را از زبان دوستی که اخیراً به اروپا سفر کرده و بازگشته بود می‌نویسم. ما اطلاع داریم، که در آنجا خیلی‌ها در محیط حل شده‌اند و طرفدار رفرم و دمکراسی از بالا و ... شده و دفاع از ایدئولوژی را کار فنانیک‌ها معرفی می‌کنند. واقعاً جای تأسف دارد. بزودی برایتان مقالاتی را که بچه‌ها درباره این پدیده‌ها تهیه کرده‌اند، خواهم فرستاد، تا ببینند، پشت جبهه محکم‌تر از آنست، که در خارج از کشور تصور می‌کنند... علاوه بر "راه توده"، نشریات "کار" و "تأمه مردم" نیز بصورت پراکنده بدستمان می‌رسد و بطور کلی در جریان بحث‌ها و گفتگوها و کج و راست شدن‌ها هستیم. از میان برخی تحلیل‌های هر سه نشریه "جنگ" کوچکی را دوستان تهیه می‌کنند و دست به دست

هاتفی میانه را به احترام "کشاورز" گرفت و به همان سبک و سیاق مرسومش بود، که دلپسند همگان بود، با خنده‌ای صمیمانه به کشاورز گفت: - شما خودتان یک شب برای من گفتید، که شنیده اید، "شیخ حجتی کرمانی" را در زندان یک توده‌ای ادب کرده...

جمع محدود و محدودتر شد. بازیگرهای اصلی تاتر مانده بودند و چند تنی که گوشت تن بودند. کشاورز به عنوان حسن ختام بحث، رفت جلو و تیزابی را بغل کرد. بوسه‌ای بر دو گونه و یکی هم بر پیشانی اش. گفت: - راست می‌گویی، ستیز با حزب به سود "دربار" است. باید در نمایشنامه دست برد و ... اما بالاخره باید از مبارزه این جوان‌ها هم دفاع کرد. کشته می‌شوند... بی‌راهه می‌روند

- راه دیگری نیست. کجا بروند؟ چه کنند؟ شمع نیمه مرده را آنها دوباره جان بخشیده‌اند.

سلطان پور به تائید سر تکان می‌داد، اما خود کلامی بر زبان نمی‌آورد. تیزابی پاسخ را در آستین داشت:

- به سوی حزب، همان خانه‌ای که شما هم جوانی‌تان را با آن شروع کردید...

- چگونه؟ کجا؟ با کی؟

تیزابی پاسخ "چگونه" را داد، اما دوراندیش‌تر از آن بود، که درباره "کجا" و "کی" دهان باز کند. فقط گفت:

- برای دعوت همگان به سوی "حزب" فقط یک قلم و یک ورق کاغذ کافی است...

کشاورز نیم گامی به عقب برداشت، دستی به موهای نسبتاً بلندش کشید و گفت: برویم خانه ... دیر وقت است...

و تیزابی همان کرد که به دیگران توصیه می‌کرد: "سوی حزب"

در تائید پاسخ "تنکابنی" به کیهان لندن

بدنبال انتشار مقاله "فریبون تنکابنی" در "راه توده"، یکی از آشنایان با تاریخ ایران از کشور بلژیک برای راه توده نامه‌ای را فاکس کرده است که چند کلام آن بدلیل اشکال فنی دستگاه فاکس خوانا دریافت نشده است. این نامه امضای "امیر فراهانی" را دارد. این واکنش‌ها نشان می‌دهد، که مقابله با تحریف تاریخ و تاریخ نویسی ساواکی‌ها و کودتاچیان ۲۸ مرداد در کیهان لندن بتدریج در مهاجرت ریشه می‌دواند. باید متأسف بود. از اینکه اپوزیسیون مترقی جمهوری اسلامی هنوز فاقد ارگانی است، که بتواند با نشریات وابسته به سلطنت طلب‌ها برای تیرنه دوران دو پهلوی مقابله کند. آقای فراهانی که بنابر محتوای نامه‌اش، از مبارزان ملی ایران محسوب می‌شود، در نامه خود می‌نویسد:

((مسئولین محترم نشریه "راه توده" - با عرض سلام و آرزوی موفقیت برای همه کسانی که در راه رهایی ایران و آزادی ملت تحت ستم ایران مبارزه کرده و لحظه‌ای از پای نمی‌نشینند. در نشریه اخیر شما نامه‌ای از آقای فریبون تنکابنی، نویسنده عزیز و ارجمند کشورمان چاپ شده است. پس از رویت مقاله ایشان اگر با آقای تنکابنی ارتباط داشتم، برای اثبات بیشتر مقاله‌شان برخی نوشته آقای سرهنگ عیسی پومان را برایشان اسال می‌کردند. در این سال‌های درگیری مطالب گوناگون نشریات ایرانی زبان خارج کشور را جمع آوری کرده و در اوقات بیکاری برای رفع بیکاری، نظری به آنها می‌افکنم. شاید آرشویی برای آینده شود. گاه از حد و نقیض بودن مطالب مندرجه در این نشریات به فاصله چند ماه و یا چند سال، بشدت تکان می‌خورم و سر در نمی‌آورم که چگونه کسانی خود را آگاه جامعه می‌دانند و اینگونه در اندک مدت تغییر نظر می‌دهند. برای مثال همین آقای سرهنگ پومان چند سال قبل در جواب هم وطنی که از شهید راه میهن "امیر مختار کریم پور شیرازی" به دفاع برخاسته بود، نوشته بود، که زنده یاد کریم پور را کسی آتش نزد، بلکه بر اثر بی‌مبالائی خودش، لباسش آتش گرفت و بر اثر جراحات وارده فوت کرد. اکنون، به فاصله دو الی سه سال، ایشان در کیهان لندن او را به جوخه آتش تحویل داده است. شاید ایشان تا دو، سه سال دیگر بفهمایند، آن شادروان بر اثر ابتلا به بیماری اینز جهان را بدرود گفته است. خداوند عالم بر حقایق امور است، کسی چه می‌داند...))

آقای فراهانی، به پیوست دو برگ حاوی مقاله آقای "مهران اديب"، مسئول خارج از کشور حزب ملت ایران را نیز برای ما فاکس کرده است. این

شود... مناسبات عادی و انسانی تحت ضربه دیده است. هر کس به فکر تفریح و تفریح زندگی خویش است و کار به مشکلات دیگران ندارد. بی تفاوتی نسبت به درد و رنج دیگران، انسان را رنج می دهد. ماها گهگاه زیر بغل یکدیگر می گیریم، اما این کمک ها کج می ترسد. حریف مشکلات بشود. چند شب پیش حادثه تکاندهنده ای پیش آمد. که فقط برای یک نمونه از موارد مشابه برایتان می نویسم. خانمی که سه کودک دارد و من می دانم که به چه وضع دشواری زندگی خودش را تامین می کند و اگر کمک پدر پیرش نباشد، نمی تواند روی پایش بایستد، چند شب پیش نهمید، که می خواسته خود و سه فرزندش بکشد... ابتدا کمی از دارو را به کودک خردسالش می دهد، اما ناگهان بچه خواب پریده و از تلخی دارو پشت گریه می کند... دوستان تحمل گریه بچه نیاورده و از این اقدام منصرف می شود... به توصیه پدر پیرش رفیق به دیدارش... دلداریش دادیم و اینکه این دوران می گذرد، همه ما گرفتاری داریم... آنقدر گریه کرد، که جگر همه ما را تش گرفت. بچه ها مثل سه دسته گل اند. اما خودش خرد و خمیر شده است. به جاک می کند، یکی از کارهایش تمیزی خانه یکی از حاجی آقاها تازه به سکنت رسیده شمال تهران است. علاوه بر فارسی، دو زبان دیگر هم می داند. دانشگاه... را تمام کرده و فوق لیسانس... است، اما این حرف ها برای بچه ها تن و آب نمی شود و آن حاجی آقا هم این حرف ها حالش نیست. سر دستمزه اختلاش شده بود و کاره به استخوان رسیده بود. فکر می کنم دیدار و دلتاری ما خیلی فایده کرد... ببینیم چه می شود، این وضع حال ماها فقط نیست... خودکشی بیداد می کند... اگر یک وقت خواستید چیزی از این نامه را بنویسید، خودتان هر کجای نامه را که رد دارد خط بزنید... وضع بچه هایی که از زمان بیرون آمده اند هم نه تنها بهتر از زندان نرفته ها نیست، ای بسا بدتر هم هست. اگر بدانید چه کسانی برای تامین مخارج زندگی شان کار "گل" می کنند، اما سر ایمان و اعتقاد و انسانیتشان ایستاده اند، از تعجب دستان را گاز می گیرید. این ها را نوشتیم، چون از شنیدن وضع فکری و سازمانی بعضی از دوستان قدیم، که آنطرف ها آمده اند واقع عصبانی هستیم، نمی دانم آب و خاک آنجاها با آدم ها اینطور می کند و یا خود غلط بود از اول آنچه ما (درباره برخی ها) پنداشتیم...

خانه ۱۶ آذر دست کیست؟

بارها در میان نامه هایی که به "راه توده" می رسد، از ما خواسته بودند، تا بنویسیم، حکومت با خانه حزب توده ایران در خیابان ۱۶ آذر چه کرده است و چرا در مطبوعات حزبی درباره آن چیزی نوشته نمی شود؟ مگر این همان خانه ای نیست، که توده ای ها آنرا متعلق به خودشان می دانند. ضمناً با پولی که برای ساختن خانه جدید حزب جمع شده بود، حکومت چه کرده است؟ ابتدا و با اشاره به ماه های اول پیروزی انقلاب، که حزب بسرعت تمام اموال پیش از کودتای ۲۸ مرداد خود را بازشناسی کرد و برای بازپس گرفتن آن از هیچ کوششی باز نایستاد، می نویسیم، که اموال حزب را می توان تصرف موقت کرد (کاری که جمهوری اسلامی کرده است)، اما نمی توان آنرا به مالکیت خود درآورد (همچنان که درباره کودتای پهلوی نتوانست بکند). درباره امور مالی حزب نیز حکمی مشابه می توان صادر کرد. پول حزب توده ایران از گلولی هیچ حکومتی پائین نرفته است، اگر نتوانست آنرا پس بگیرد، در اعلام و افشای آن کوتاهی نکرده است. برخی ادعاهای فردی در این باره نیز به موقع خود بررسی خواهد شد و جزئیاتش روشن خواهد شد. برای اطمینان برخی علاقمندان به این امور حزب و در تأیید نظریه بالا، فقط یادآور می شویم، که رهبری حزب پس از استقرار در خانه حزب در خیابان ۱۶ آذر و شناسایی اموال حزبی، بلافاصله دست به کار شد. گروه تحقیق حزب، حتی ساختمان چاپخانه حزب در سال های ۳۰ و کودتای ۲۸ مرداد را در منطقه "داودیه" تهران (علیرغم تعبیر شکل کامل منطقه و دشواری یافتن خانه ای قدیمی در آن) شناسایی کرد و برای باز پس گرفتن آن رسماً اقدام کرد. جالبترین مورد همان ساختمان چاپخانه حزب در منطقه "داودیه" تهران بود. این محل را کمیته مبارزه با منکرات به تصرف خود درآورده بود، زیرا از جمله خانه های مصادره شده از ساواک شاهنشاهی تشخیص داده بودند. ظاهراً خانه را بعد از کودتای ۲۸ مرداد فرمانداری نظامی تهران تصرف کرده و سپس جزو اموال ساواک به حساب گذاشته بود. حزب رسماً از دادگستری تقاضای تخلیه این خانه و بازگرداندن آن به حزب توده ایران را کرد.

آیتا الله قنوسی "دادستان وقت انقلاب، ضمن تأیید حقانیت حزب ما درباره مالکیت این خانه، از رهبری حزب ما خواست، تا در صورت موافقت، از تخلیه خانه فعلاً صرف نظر شده و فرصت داده شود، تا این کمیته محل دیگری را برای خود پیدا کند. درباره بقیه امور مالی هم بد نیست، بدانیم، که

می گردانند. این کار در اشکال مختلف و با نام های گوناگون انجام می شود. اما منظم ترین آنها "جنگ اندیشه" است. همه رفقا هم توده ای ف و هم اکثریتی ها به این نتیجه رسیده اند، که باید تنوع اندیشه و تحلیل سیاسی را بعنوان یک اصل دمکراتیک بپذیرفت، اما بهر حال مقایسه مطالب این نشریات با یکدیگر اجتناب ناپذیر است. بدون آنکه خیال تعریف داشته باشیم، باید بگوییم، تحلیل های "راه توده" از اوضاع ایران، به واقعیات نزدیک تر از دو نشریه دیگر است. ظاهراً شماها هنوز آدم ها، نقش آنها در حکومت، مناسبات رایج و... را فراموش نکرده اید... البته فرو ریزی ایمان و عقیده در اینجا هم رایج است، اما نه به اندازه آنجا. تا یادم نرفته بنویسم، که در "جنگ" ها گهگاه با امضای اتحاد کار و "توفان" نیز مطالبی منتشر می شود، اما زیاد نه! بخش پی پی پی اعلامیه های "راه کارگر" توسط رادیو اسرائیل هم برای مدتی سوژه بحث های رفقا بود، اکثر بچه ها به این موضوع با شک و شبهه نگاه می کنند!!

از وضع خودمان هم خبر دارید. انتخابات در دستور کار است و جناح ها با تمام قدرت برای تصاحب کرسی های مجلس آینده با یکدیگر درگیرند. گرچه لشکرکشی واقعی هنوز در راه است، اما از هم اکنون باید گفت که اگر وضع بر همین پایه بچرخد، بر پایه تجارت گذشته و واقعیت موجود، در انتخابات آینده مذهبیین چپ باز هم از حضور در صحنه حکومتی حذف خواهند شد. ناطق نوری و شرکا، خواب قدری مطلقه را می بینند. البته همه این محاسبات، در صورت اعتراض متشکل مردم در هم خواهد ریخت و این همان نکته ایست که حکومت هم از آن اطلاع دارد و به همین دلیل با سرسختی کامل از فعالیت احزاب جلوگیری می کند. پیروزی جناح راست در انتخابات آینده، چیزی را تغییر نمی دهد، مگر عمیق تر شدن بحران اقتصادی-اجتماعی-سیاسی موجود در جامعه، گرانی باز هم بیشتر و... همه این فشارها متوجه زحمتکش ترین اقشار و طبقات اجتماعی می شود. این روزها مردم به طنز می گویند: «...حق با حکومت است، نباید وضع زندگی مردم بهتر شود، زیرا در اینصورت آملن اصنام زمان به تأخیر می افتد. به همین دلیل حکومت تلاش زیادی می کند، تا ظهور امام زمان جلو بیافتد!...»

چند هفته پیش با چند تن از جوانان اسلام هر بطور تصادفی آشنا شدم. همه با هم می رفتم سر کار. درباره شورش مردم این شهرک پر جمعیت اطراف تهران اطلاعات جالبی می دادند، که من فقط برای اطلاع شما می نویسم. آنها می گفتند، که در شورش اسلام شهر چند صد هزار نفر شرکت داشتند، که اکثریت آنها جوانان دانش آموز مدارس بودند. خواسته ها صرفاً اقتصادی بود. جوانان خمشگین بانک ها و ثب بترین ها را آتش زدند و تعدادی از بانک ها نیز به غارت رفت. نیروی های انتظامی از تیراندازی به طرف مردم خودداری کردند، اما یگان های ویژه سپاه پاسداران وقتی به محل رسیدند، از هوا مردم را به گلوله بستند. جالب تر از همه اینکه تعداد زیادی از تظاهرکنندگان اسلام شهر جانبازان و معلولان جنگی بودند. جانبازان و معلولان جنگی خود به یکی از مشکلات حکومت تبدیل شده اند. آنها نسبت به وضع زندگی و وضع اقتصادی خود اعتراض دارند و نسبت به اختلاف طبقاتی موجود در جامعه بشدت خشمگین هستند. چند وقت پیش، یکی از بچه ها از اصفهان آمده بود. او هم می گفت که حداقل هفته ای یکبار شاهد اجتماع جانبازان و معلولان جنگی در برابر ادارات و سازمان های مختلف حکومتی هستند. در اصفهان تعدادی از این افراد را بعنوان بسیج استخدام کرده و در برابر بقیه قرار داده اند، اما این راه حل هم کاری از پیش نبرده و مشکلات خودش را برای حکومت بوجود آورده است. اغلب این افراد، پیش از آنکه به محل و برای برخورد با بقیه اعزام شوند، خبر را به معترضین می رسانند و دستورات دریافتی را به آنها خبر می دهند! برایتان چند کتاب و نشریه تهیه کرده ام، که می فرستم. ارتباط خودتان را با ما نگهدارید. خیلی از بچه ها در اینجا سرگردان و بی ارتباط هستند و خبر و نشریه که می رسد، با استقبال روبرو می شود!

۸۲۲- کامیابی شماها را خواهانم... امیدوارم بتوان سفری به آن طرف ها کرد و از نزدیک با هم صحبت کرد، فعلاً که پول و پله کافی ندارم. امسال حتی برای تهیه کتاب درسی هم پول کافی نداشتم و مجبور شدم از آشنایان کتساب مستعمل تهیه کنم. برای آنکه بدانید در چه شرایطی زندگی می کنیم، فقط همین یک قلم را بدانید، که تهیه کتاب درسی برای بچه ها امسال ۲ هزار تومان شد. یعنی معادل ۷ مارک. یعنی برای ۷ مارک، ما در اینجا جانمان به لبمان می رسد. ایران سال ۵۸ را فراموش کنید. خودکشی بیداد می کند. بازاری ها نان را از گلولی مردم بیرون می کشند. فرهنگ بازاری همه سنت های خوب انسانی را در جامعه نابود کرده است. گرانی، تورم و بیکاری بیداد می کند. علیرغم وعده های مقامات حکومتی، قیمت ها ثانیه به ثانیه بالا می رود. کرایه خانه از فروردین ماه تا کنون (آذر ماه) چند برابر شده است. بدون اغراق باید برایتان بنویسم، که ۷۰ الی ۸۰ درصد حقوق کارمند باید بابت کرایه خانه پرداخت

مردم فرانسه استثمار "لیبرالیزم اقتصادی" را نمی پذیرند!

* نتایج خیزش انقلابی مردم فرانسه،
بر سر نوشت اروپا تاثیر خواهد گذارد

* لوموند دیپلماتیک از رستخیز مردم
فرانسه در برابر نتایج ویرانگر یورش
سرمایه داری می نویسد!

نوشته "رامون" - لوموند دیپلماتیک ژانویه ۹۶

ترجمه: الف. مزدک

جنبش عظیم اعتراضی مردم فرانسه، که با اعتصاب کارگران حمل و نقل و راه آهن این کشور آغاز شد و تا تمامی سطوح مزد بگیران این کشور گسترش یافت، تنها یک رویداد داخلی برای کشور فرانسه نبود. این جنبش عظیم در حقیقت اعتراض و مقاومتی بود مردمی و خلقی در برابر سرمایه داری افسار گسیخته این کشور، که در سالهای گذشته و بدنبال ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم جهانی، شدیدترین یورش را به دستاوردهای چند دهه مبارزاتی مردم فرانسه آورده است! این یورش مانند دیگر کشورهای بزرگ سرمایه داری، تحت عنوان برنامه "لیبرالیزم اقتصادی" در کشور فرانسه پیگیری می شود و هدف از آن بازگشت به دوران نخست استثمار، اما با مدرن ترین ابزار تکنیکی است. براساس این برنامه، آنکس که به صف گرسنگان و بیکاران می پیوندد (وسیع ترین اقشار و طبقات اجتماعی) به قانون طبیعت برای مرگ تن می دهد و آنکس که می ماند (قشر فوقانی سرمایه داری غارتگر) مشمول لطف طبیعت برای ادامه بقا قرار می گیرد! یعنی همان قانون جنگل و حیوانات!

آنچه در فرانسه با مقاومت روبرو شده است، تنها در این کشور جریان ندارد، تمامی کشورهای متروپل سرمایه داری مشمول این برنامه اند، اما در کشور فرانسه، برخاسته از سنن پر قدرت انقلابی در این کشور و رشد آگاهی عمومی - نخستین مقاومت های توده ای در برابر این یورش سرمایه داری شکل گرفت. حریق انقلابی پیوسته از آن نقطه ای آغاز می شود، که پیش بینی آن برای طبقه حاکمه دشوار بوده است! شاید آنچه در کشور فرانسه روی داد، سرآغاز این حریق باشد. حریقی که باید خانه کوچک اروپا را نیز دربرگیرد! ما در شماره گذشته راه توده و در ارتباط با خیزش توده ای مردم فرانسه برای مقاومت در برابر "لیبرالیزم اقتصادی" نوشتیم: این رویداد عظیم و تاریخی نشان داد، که تحولات انقلابی قانونمندی های خود را دارند و بی ارتباط با حوادث و رویدادها به سیر تکاملی خود ادامه می دهند. بر همین اساس ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم و از هم پاشیدگی اتحاد شوروی، اشتباهات احزاب کمونیست حاکم و توطئه های امپریالیسم جهانی و... هیچکدام نمی توانند سد راه تحولات برخاسته از قانونمندی رشد اجتماعی شوند.

مقاومتی که در فرانسه شکل گرفت و همچنان در بطن جامعه جریان دارد، بدلیل حضور تعیین کننده کارگران راه آهن این کشور در آن، سازماندهی و حضور سندیکاهای کارگری، حزب کمونیست این کشور در مسیر هدایت آن، دارای قطب نمایی انقلابی - طبقاتی (پیشروترین طبقه اجتماعی) بود. پذیرش اصل مذاکره با دولتی که در برابر جنبش تن به عقب نشینی داد، و سازماندهی مرحله دوم مقاومت و خیزش اعتراضی، با بسیج کارگران و مزد بگیران بزرگ ترین واحدهای تولیدی این کشور، همان نشانه ایست که اجازه می دهد جنبش انقلابی مردم فرانسه را، جنبشی رو به رشد و در حال تکامل باز هم بیشتر ارزیابی کنیم.

همه نشانه ها از مقاومتی مشابه، نه تنها در کشورهای بزرگ سرمایه داری و در برابر برنامه "لیبرالیزم اقتصادی"، بلکه در کشورهای عقب نگهداشته شده آسیای، آفریقایی و آمریکای لاتین دارد. مقاومت در این کشورها (از جمله کشور خود ما "ایران") در برابر برنامه تحمیلی امپریالیسم جهانی (توسط بانک جهانی و صندوق بین المللی پول) تحت نام تعدیل

رهبری حزب بلافاصله پس از استقرار در ایران، طی نامه ای به کسانی که به حزب ما بدهکار بودند، خواست تا پول و اموال حزب را با محاسبه قیمت روز بازگردانند و ...

اما درباره خانه خیابان ۱۶ آذر، که اطلاعات مربوط به آن توسط یکی از علاقمندان حزب توده ایران، که ساکن تهران است، به توصیه ما تهیه شده و در اختیارمان گذاشته شده است. این خانه در حال حاضر در اختیار گروه "موتلفه اسلامی" است و حبیب الله عسگرولادی آنرا تصاحب کرده است. (عسگرولادی، نایب رئیس کنونی مجلس اسلامی و وزیر بازرگانی دولت میرحسین موسوی است، که سرسخت ترین مخالف دولتی شدن بازرگانی خارجی ایران بود و هست و کینه زیادی نسبت به حزب ما بابت پافشاری ما بر ضرورت دولتی شدن بازرگانی خارجی داشت. عسگرولادی از جمله رابطه هائی بود، که پس از فرار "گوزچکین" از سفارت شوروی و استقرارش در لندن، جعلیات تهیه شده توسط انگلستان را در سفر به پاکستان دریافت داشت و به عنوان دلیل ضرورت یورش به حزب ما آنرا در اختیار آیت الله خمینی گذاشت! تا آنجا که ما اطلاع داریم، آیت الله خمینی، به این اسناد نیز با دیده شک و تردید برخورد کرد و ضمن موافقت با محدود ساختن باز هم بیشتر فعالیت حزب، با یورش به آن موافقت قطعی نکرد و آنرا مشروط به اطلاعات بیشتری کرد. "راه توده" به موقع خود اطلاعات مربوط به حوادث بسیار مهم مربوط به موافقت قطعی آیت الله خمینی با یورش سراسری به حزب توده ایران را منتشر خواهد کرد...

خانه ۱۶ آذر اکنون توسط گروه "موتلفه اسلامی" به داورت المعارف قرآن تبدیل شده است، که این فقط یک نام پوششی است. در واقع موتلفه اسلامی، این خانه را به ستاد حزبی خود تبدیل کرده است. "موتلفه اسلامی" نزدیک ترین رابطه را با انجمن حجیه دارد.

انتشارات ابوریحان متعلق به "مهدی پرتوی" است؟

درباره "مهدی پرتوی"، یکی از مسئولین سازمان حزبی "نویس" و عضو هیات سیاسی حزب توده ایران نیز بارها از ما شنوالات گوناگون شده است. از جمله اینکه «آیا انتشارات ابوریحان اکنون در اختیار اوست و او روزها در آنجا کار می کند؟»

درباره حوادث زندان باید با احتیاط بسیار و بموقع خود نظر دارد، اما درباره بقیه مسائل ما رازی را افشاء نکرده ایم، اگر بنویسیم:

خیر، انتشارات ابوریحان متعلق به مهدی پرتوی نیست. اما وی در آنجا کار می کند. ابتدا پشت پیشخوانه فروش و اکنون (بدلیل کم شدن تعداد مشتری های این کتاب فروشی مقابل دانشگاه تهران، که دلیل آنرا حضور پرتوی در آنجا ارزیابی کرده اند)، در قسمت انبار آن کار می کند. بقیه اطلاعات مربوط به انتشارات ابوریحان را هم، مانند اطلاعات مربوط به مهدی پرتوی، به نقل از گزارش رسیده از ایران بخوانید:

«صاحب انتشارات ابوریحان فردیست بنام "حاج ناصر". وی در طول سال های یورش به حزب و اعمال شکنجه ها و سپس اعدام های دسته جمعی، مسئول شعبه پنج (کمونیست ها) اوین بوده است. نام کامل او "حاج احمد ناصری" است و انتشارات ابوریحان را به عنوان اموال مصادره شده حزب توده ایران در اختیار گرفته است. در واقع آنرا تصرف کرده است. البته او بندرت به کتابفروشی ابوریحان سر می زند و اگر هم سر و گوشی آنجا آب بدهد، یواشکی است، زیرا خیلی از زندانیان سیاسی با چهره و سیرت غیرانسانی اش آشنا هستند!... پس از کشتار زندانیان و آزادی آنها که جان بدر برده بودند، حاج ناصر مسئول شعبه اقتصادی در دادستانی انقلاب واقع در خیابان معلم شد، که همچنان این سمت را دارد. رابطه اقتصاد با شکنجه و اعدام را خودتان در جمهوری اسلامی حدس بزنید. حاج ناصر از گردانندگان اصلی میزگردهای زندان اوین بود. البته در جریان اعدام های دسته جمعی بین او و هیات اعزامی برای اعدام ها برخی اختلافات پیش آمد، که خوشبختانه این اختلافات به نجات جان چند نفری ختم شد، که با اعدام فقط چند دقیقه فاصله داشتند.

بازجوها و شکنجه گران

درباره بازجوها و شکنجه گران زندان های جمهوری اسلامی و همچنین برخی محاکمات بسیار مهم و تاریخی نیز "راه توده" اطلاعاتی در اختیار دارد، که بموقع آنرا منتشر خواهد ساخت!

مطرودان اجتماعی شهرت یافته اند، جمعیتی بالغ بر ۶ میلیون در برابر ما قرار گرفته اند. نیمی از این جمعیت عظیم زیر خط فقر (با درآمد روزانه ۶۰ فرانک - معادل ۲۰ مارک آلمان) زندگی را می گذرانند. آنها محکومان سیستم حاکم شناخته می شوند!

چنین شکاف اجتماعی بین طبقات با برداشت مسا از جمهوری (حکومت متکی به رای و جمهور عمومی) مغایرت دارد. فقر و مسکنت انسان، خود به نوعی زیر پا گذاشتن حقوق بشر است. بیکاران و بی خانمان ها با حداقل درآمد و درآمد اندکی که بدنبال قراردادهای کوتاه مدت بدست می آورند، موقعیتی دلخراش دارند، آنها قربانیان اجتماعی محسوب می شوند، که ملت فرانسه در دو دهه گذشته شاهد آن بوده است. مردم فرانسه این قربانی بزرگ را داده و در مقابل هیچ دریافت نداشته است. این وضع حاصل ملموس تصمیماتی است که برای کاهش هزینه تولید، قابلیت رقابت در بازار، سودمندی، قابلیت تولید و... گرفته شده است. مردم از این که عملاً ضد رفاه و رفاه را می نامند بستوه آمده اند و شکیبانی خویش را در برابر بازگشت به نظم اجتماعی موروثی را از دست داده اند. نظمی که در آثار "دیکنس" و "چارلز" "زولا" (امیل) (نویسندگان نام آور انگلیسی و فرانسوی) ثبت شده است! در این شرایط کینه توزی همه مخالفین اروپای واحد قابل درک است، آنها نسی که از کادر تصمیمات بی رحمانه بروکسل، مربوط به همگرانی و پیوند کشورهای اروپایی و همچنین از مفاد کنفرانس "ماستریخ" احساس خطر می کنند. زمانی که در اروپا و حتی خارج از مرزهای آن، ملی گرایی افراطی همه جاگیر می شود، لازم است که ساختمان اروپای واحد هدف اولیه باشد، اما چنین هدف مهمی با تعیین نرخ بهره و یا شرایط هم گرانی اعضا آن بدست نمی آید، امید دست یابی به این هدف را در سطح اجتماعات باید جستجو کرد. (نگرانی نویسنده لوموند دیپلماتیک از ایجاد یک تحول عظیم و زیر و رو کننده انقلابی در فرانسه، در این بخش ها از نوشته او منعکس است و بهمین دلیل او درعین بازگویی حقیقت، رفاه آهسته را توصیه می کند).

اروپا را می توان مخترع حکومت و دولت رفاهی دانست و حتی می توان گفت در هیچ کجای دنیا خدماتی چون حقوق بازنشستگی، بیمه های بیماری، همیاری و کمک به افراد دارای چند فرزند، حقوق بیکاری - درحد رایج در اروپا - نمی باشد. فراموش نشود که این انبوخته اقتصادی - اجتماعی از دست آوردهای جنبش های کارگری می باشد که به مثابه قلب تمدن اروپا به حساب می آید.

آنگه در بطن ایده "تجارت آزاد جهانی"، "همگانی شدن ها"، "تساوی مزد کار"، "همگونی خدمات اجتماعی" خفته است، مجبور کردن خدمات اجتماعی دولت های اروپایی و رسیدن آن به سطح آسیا و منطقه پسیفیک است (شبهه مزد کار در اندونزی که ۰٫۸۲ دلار است و فرانسه ۲۰ دلار)

آیا دولت فرانسه خواهد توانست به خود اجازه دهد یافت اجتماع را به بهانه بازدهی اقتصاد، تخریب کند؟ حتی به قیمت از هم پاشیدگی انسجام ملی؟ و آیا اقتصادی که از آن سودی حاصل کل اجتماع نشود معقول است؟

حساسیت و توجه خاصی که مزد بگیران اروپا، به نتیجه طغیان مردم فرانسه داشتند، گویای فراگیری وحشتی مشابه در سطح این قاره است. (برخاسته از همین وحشت بود، که کلیه شبکه های تلویزیونی و مطبوعات اروپا اخبار مربوط به اعتصابات عظیم مردم فرانسه را سانسور کردند. گفته می شود که بیشترین سانسور در این زمینه در کشور آلمان صورت گرفت)

تحت فشار موسسات ارزی، در تمامی کشورها با وسائلی مشابه و تناوب های زمانی مشابه قوانین ناعادلانه و تصمیماتی در جهت نابرابری بیشتر طبقاتی وضع می شود. شهروندان مناطق مختلف می پرسند: آیا ساختمان اروپا بر خرابه های ناشی از واپس گرفتن خدمات اجتماعی، نابودی اشتغال، کاهش مستمر دستمزها و... اعتباری خواهد داشت؟ آنها از خود سوال می کنند که این مسائل چه رابطه ای با پیشرفت و ترقی دارد؟

آرمان جهان گرایی (انترناسیونالیسم) - که پیشتر سلاخی در دست کارگران بود - اکنون تغییر ژن داده و نام همگانی شدن سرمایه را به خود گرفته است و قدرت های بزرگ مالی با پیوندهای تار عنکبوتی خود، تمامی بازارهای جهانی را در یوغ کنترل خود گرفته اند. مردم فرانسه در برابر این تغییر ژن، بیبا خاسته اند و رستاخیز آنها برای مقابله با چنین واقعیتی است!

تکنوکرات های بروکسل عامل اجرایی و سود آور این ابر قدرت ها شده اند.

این رستاخیز در یک کشور محدود می ماند؟ چه زمانی سرانجام تظاهراتی از همگی سندیگاه های ۱۵ کشور اروپا و ملت های آنها آغاز خواهد شد؟

اقتصادی یا اقتصاد بازار و خصوصی سازی می رود، تا اشکال خود را بیابد. عقب نشینی های دولت کنونی ایران و تجدید نظر در برنامه های تعدیل اقتصادی نیز پیش از آنکه نشانه واقع بینی حکومت ایران باشد، نشاندهنده رشد جنبش مردم ایران برای مقاومت در برابر این برنامه و نتایج ویرانگر و خلاف استقلال ملی ایران است. در بسیاری از کشورهای امریکای لاتین احزاب چپ، مترقی و در پیشاپیش همه آنها، احزاب کمونیست پیشاهنگ این مقاومت هستند. (راه توده گزارش های مختلفی را در این ارتباط منتشر ساخته است). باید متأسف بود، که جنبش چپ ایران (بویژه چپ غیر مذهبی و مهاجر) تحت تاثیر شیوه های غیر انسانی و ضد دموکراتیک حکومت در ایران، در سال های اخیر به این امر مهم کمتر توجه داشته است. امری که اتفاقاً، در کشورهایی نظیر کشور ما بسیج توده های وسیع مردم برای مقابله با حکومت ها از این معبر عبور کرده است!

مطبوعات فرانسه چه می نویسند؟

بدنبال اعتصابات عظیم در فرانسه و مقاومت عمومی در برابر دولت مجری لیبرالیسم اقتصادی در این کشور، علاوه بر تحلیل های بسیار مهم نشریات وابسته به حزب کمونیست فرانسه، برخی نشریات نسبتاً مترقی این کشور، نظیر "لوموند دیپلماتیک" نیز تفسیر و تحلیل هایی از این حادثه بزرگ منتشر ساختند. گرچه این تحلیل ها برای خالی نکردن میدان در برابر حزب کمونیست فرانسه باشد، اما اطلاع از ارزیابی این نشریات، درباره جنبش انقلابی مردم فرانسه را نیز مفید تشخیص داده و به همین مناسبت در این شماره، ترجمه سرمقاله لوموند دیپلماتیک ژانویه را منتشر می سازیم.

«طغیان مردم فرانسه در دسامبر ۱۹۹۵، پاسخی بود منفی و عمومی از سوی مخالفان سیستم اجتماعی - سلطنت اقتصاد - (تقدم سرمایه بر همه کس و همه چیز) - تعدیل اقتصادی بدون مرز - خود کامگی و یکپارچه سازی بازار - به اعمال کنندگان آن ستمی که بر جامعه سایه گسترده است.

مردم فرانسه با این طغیان، یک اصل قدیمی در این جمهوری را به رهبران سیاسی فرانسه یادآور شدند و آن این اصل که: ملت عدم آرامش را به عدم عدالت اجتماعی ترجیح می دهد! ادامه این اوضاع امکان پذیر نیست و کاسه صبر شهروندان لبریز شده و آینده از این پس، چون گذشته نخواهد بود! این اعتراضات به همان اندازه نیز روشنگر بحران در استخوان بندی اهرم های قدرت و برگزیدگان حکومتی بود. برگزیدگان و نخبگانی که روز به روز بیش و بیشتر به مثابه ابزار کار و مجریان اوامر در دست قدرتمندان واقعی، یعنی (بازار و سرمایه) قرار گرفته اند.

لطفاً به یک دموکراسی، بوسیله سیاستمدارانی وارد می شود (لوموند از بکارگیری واژه "طبقات و مبارزه طبقاتی" بدین گونه می گریزد و به سیاستمداران (نه سرمایه داران) می تازد!) که پس از انجام انتخابات، تعهدها و قول های قبلی خود را بی سرمایه فراموش می کنند و یا پس می گیرند. سخنرانی ژاک شیراک (رئیس جمهور فرانسه) در تاریخ ۲۶ اکتبر یک نمونه است. دموکراسی (در فرانسه) از نخبگانی صدمه می بیند که با جدیت از تفکر واحد - پشتیبانی می کنند و با استفاده از واژه هانی همچون "مدیریت کردن"، "واقع گرایی"، "احساس مسئولیت" و... با هر نوع انتقادی با خشونت برخورد می کنند. آنها به تغییر ناپذیری روند فعلی معتقدند. به روشنفکران ("چپ" دموکرات شده)، "تسلیم شدن" را تجویز و تبلیغ می کنند و همه کسانی را که این تبلیغ تحمیلی را نمی پذیرند و به "حکومت بازار" و "تزلزل حالت طبیعی اجتماع" (داروینسم اجتماعی) گردن نمی گذارند، متهم به "غیر منطقی" بودن می کنند.

بدین ترتیب طغیان بزرگ فرانسویان می تواند به یکی از ارتجاعی ترین برهه های تاریخ معاصر اجتماعی خانه بخشد. دوره ای که بین سال های ۱۹۹۳ - ۱۹۸۳ حتی نیروهای رهبری سوسیال دموکرات ها و روشنفکران هر گونه امید به دگرگونی اوضاع جهان را از دست داده بودند و این امید را با پذیرش "داروینسم" و لیبرالیسم افراطی معاوضه کرده بودند. واژه هانی که مفهوم آن پذیرش لگدمال شدن حقوق انسانی و اطاعت محض است. این که ملت فرانسه با وجود فشارهای طاقت فرسا تهدیدهای پیاپی حکومت خشم خویش را هرچه بازتر نشان دادند، گویای فقر، مسکنت و محرومیت های گسترش یافته اجتماعی است. حتی در سخت ترین روزها و ماه های بحران بزرگ سال ۱۹۲۹ (بحران بزرگ سرمایه داری جهانی در دهه ۳۰) تعداد کسانی که قربانیان واقعی آن بحران شدند به تعداد قربانیان بحران کنونی نبوده اند! (اعتراف لوموند دیپلماتیک به بحران ساختاری سرمایه داری)

اگر به ۳٫۵ میلیون (آمار رسمی) بیکاران فرانسه، دیگر گروهانی را بیافزاییم که به دلائل گوناگون از صحنه فعالیت اجتماعی طرد شده و به

آرش، و امروز "سهراب"

از پله های نفس گیر کمیته به زحمت بالا می رفتم، تازه اول راه بود. تا به طبقه سوم برسی و به راست پیچی و از اتاق "رسولی" سر دریآوری، که حالا درست در پیچ دایره اتاق بهداری برادر حیدری شده بود، راه درازی بود، که دلت می خواست تا ایند طول بکشد، برادر حیدری زخم ها را می بست و دوباره برمی گشتی...

اول اسفند بود و هنوز چیزی لو نرفته بود. "برادر مجتبی"، سرخوش، زیر لب می خواند:

- آری، آری زندگی زیباست
زندگی آتشگهی دیرنده پا برجاست...

و ناگهان نمی دانم چرا دستم را کشید. ایستادم. گفت:

- شعر یعنی این. یعنی زندگی

شاید لبخندی زدم که گفت:

- به چه می خندی؟

- هیچ

- چرا به چیزی خندیدی

شاید به این شعر

- اینها چه ربطی به شماها دارد؟ شاعر این شعر از شماها نبود...

بازهم انگار لبخندی زدم، که بازجو گفت

- ... نکند شاعرش را می شناسی؟

- همه می شناسند

از زیر چشم بند که چیزی نمی دیدم، اما احساس کردم، برادر مجتبی تکان خورد.

شتابزده پرسید:

- کیه؟

- سیاوش کسرانی

سکوت شد. دست مرا کشید و راه افتادیم. بقیه راه هر چه فحش بلد بود تشار

"سیاوش" کرد و دیگر هم "آرش" را نخواند.

و حالا آرش که سرزمین ما را پیموده و تا سیاه چال ها رفته، دوباره بازگشته است و اینبار نام سهراب را بر خود دارد. سهراب "مهره سرخ" همان مشخصات آرش را دارد، با همان زبان خنثی، که از میراث گرانبهای شاهنامه می آید؛ با این تفاوت که سهراب زخمی حالا تنهاتر، غمگین تر و خونین تر است، اما دانای تر و جهان شمول تر هم هست. آرش حماسه آغاز ایران است و سهراب سرگذشت خونین حیات آن و نه تا امروز، تا فردا. حتی فراتر: از سطور پایانی شعر، که مهره سرخ از بازوی سهراب به بازوی آسمان می نشیند، به سرنوشت ایران مبدل می شود و

«در چشم نیمروز

بردشت می رود...»

در آغاز سهراب، که تمثیلی از همه نسل های قهرمانی ایران است به دست پدر، ایران، به خاک می افتد و از خود می پرسد:

«آیا به باد رفت؟

در باغ هر چه بود؟

تنها به جای، باز

میوه کال گسستگی؟»

و آسمان که چون مادر بر او خم گشته، می پرسد:

«ای جنگل جوانه امید

چون شد کزین درخت پر از شاخ و آرزو

بی که جدا شدی؟»

شعر، سهراب و آسمان را از افسانه به زندگی امروز می آورد. جنگل و درخت در شعر سیاوش کسرانی ریشه استواری دارد (۱) جنگل زندگی، ایران است و درخت که دو شعر به همین نام در کارنامه شاعر آمده، نماد تنابرتین تفکر، اندیشه و تلاش رنجبار سراسر خون آلودی است که مدام سر برمی کشد تا به آسمان رسد. در مجموعه زندگی انسانی-جنگل- این درخت نشانه ایران است و در دل ایران نماد مترقی ترین اندیشه در تاریخ ایران و به ویژه صد سال اخیر. میوه های این درخت که یک بار در سال های بعد از ۳۲ تنها ماند و پرندگان

همه بال کشیدند، وقتی ایران باشد آرش و رستم و سهراب گرد آفرینند، و وقتی فرزند برومند ایران باشد مزدک و عموآوغلی و روزبه و مهرگان.

تاریخ ایران سراسر تلاش این درخت است، که از دل جنگل بال می کشد تا به آسمان برسد و همیشه در آغاز، میانه و یا وقتی آسمان پیدا می شود و آفتاب می خواهد از شاخه ها به ریشه ها برسد تبر بدستان می رسند. شاخه ها را بر خاک می ریزند، پرندگان در خون می غلتند و یا راه پرواز می گیرند.

در تاریخ معاصر ایران، دومین یورش تبر بدستان سیاه پوش تیره دل به این درخت تنابرت که تازه پرندگانش بازگشته بودند و سیاوش در دومین شعر درخت به آنها خوشامد گفته بود، در همه مقیاس ها و اندازه ها بی سابقه می نمود. شاعر بزرگ دیگری - باز هم به زبان درخت و برگ- این "مرگ آسان" را خبر داده بود. از همین روست که متن روایی منظومه گاه حتی آشکارا نشان از سنوال روز را هم دارد:

«و دشمن به مصلحت

می داد با تو دست

اما تو

بی خبر

با آن دو رویه گان به خطا داشتی نشست»

با اعتراض و انتقادی آشکار که البته از نظر سیاسی می توان آن را با پاسخ های مستدل رد کرد. اما مهم این است که شعر از این سطح که خوشبختانه یکی دو مورد بیشتر نیست، می گذرد، و به طرح مسایل سرنوشتی-تاریخی سرزمین تنها و درگیر ما می پردازد. اکنون-پس از یورش دیگر تیره دلان به جنگل زندگی و لاجرم به درخت تنابرت آن- نه فقط سهراب برخاک افتاده است و می پرسد:

«یک تن چرا از این همه درها که کوفتند

بیرون نکرد سر

شمعی مرا نداد؟»

بلکه "رستم همیشه تنها" هم تنهاتر شده است:

«رستم که چرخ بلندش نه بسته دست

اینک

چه مانده است

یک پهلوان و در همه گیتی

پیروز

در شکست»

اما - طرفه اینجاست- که رستم ناامید نیست و از زبان او باز شعر امید در این روزگار یاس، ناامیدی و پراکندگی بال می کشد:

و با تکخوانی دلگیر

«آری به آرزو

گرم است زندگی

بی شعله اش، ولیک

خاکستری است مانده به جا، از اجاق سرد»

اما چون دیگر سرنوشت چنان تلخ، خونین و پیچیده در هزار سنوال گفته و ناگفته سهراب است، جهان پهلوان پاسخ را به "حکیم" وا گذاشته و پس:

«رستم گرفته دست پسر در میان دست

بر لب زحسرت آه

سنگین به گود ظلمت دل بال می کشد

گوشی که خامشانه می رود به چاه؟!»

و باز هم سهراب -ایران- زخمی تنها می ماند و آنهم در شبی اساطیری:

«شب چون زنی که برشود از برکه های قیر

آرام در خرام

خورشید رفته بود نه پیدا چراغ ماه

تاریک بود شام ما»

تصویر روشنی است. فرزند ایران، سهراب، بار دگر به دست پدر به خون کشیده شد و بار دگرش است با برکه های قیر. در چنین شبی حتی عشق هم "زیاده" است. گرد آفرید که از "زره شب" بیرون می خزد، می گوید:

«دیدار ما

زیاده در این سرگذشت بود»

و:

«چون شبی دور می شود

شب رخنه ها و روزنه ها می بندد

شب

کور می شود...»

این دومین شب تاریخی، یعنی ۵۰ سال اخیر است که کسرانی شاعر همراه ملتی که بارها گرفتار این شب شده، در آن از راه مانده است. چه باید کرد؟ تسلیم شب باید شد؟ آتش گفت: نه. سهراب اما غمگین است. خون از او می رود و در شب بی ستاره تنهای تنه است. در شبی چنین شگفت، در شبی چنین وهم آور، هزاران پرسش در کار است. چه کسی باید به آنها جواب بدهد؟ شک و نومییدی بر دلها غلبه کرده است. چگونه باید از دام آنها گریخت؟ و این بار جان دیگری در تیر می شود تا به فراسوی ایران پرواز کند. به همه پرسش ها و شک ها حکیم طوس است که پاسخ می گوید. او که عجم زنده کرد:

«می آید

با دفتری بدست

با پرچی ز شعله آتش فراز سر»

آخرین پرسش سهراب را می شنود:

«در دفتر بزرگ تو با گردش قلم

بی رنگ می شود پدرم، پیر پهلواز

اما مرا جوان

آری جوان

بدست همین مرد می کشی

بدنام کرده رستم دستان به داستان

تهمینه را نشانده به اندوه بی کران»

و آنگاه حکیم در پاسخ خود از مرگ سهراب، ایران، زندگی را نوید می دهد و فاش می گوید که آن مهره سرخ همان مرگ امروز است که از آن زندگی فردا می روید، که از آغاز قرار بود:

«آزاد کی شود

آئین پاک ما

درها جو برگشایم بر گنج و خواسته

دیگر کسی گرسنه نخوابد به خاک ما»

اما:

«و ای چهره های زشت سزاوار دشمنی

پنهان به گوشه ها

برما نظاره گر»

و از اینجاست که نبردی تاریخی شکل می گیرد و در این نبرد خوفناک که گاه پدر خنجر بر گلوی فرزند می کشد، آنکه مهره سرخ بر بازو می بندد را چه پاک:

«در راه پرمخاطره بگذاشتی چو گام

دیگرچه جای شکوه و اندوه را»

چرا که:

«آن مهره

آی!

مهر جهان پهلوانی است

مردی بدان برآمد را، ناچار

- حتی

درمرز و بوم خویش-

نقشی جهانی است»

آن مهره سرخ، آن میراث خونین انقلاب، ترا از خانه و کاشانه می کند، با مهر و کینه های بسا ناشناخته، پیوند می زند، هر پلیدی و پستی، ناداری و بی توانی و بیداد و بیم را - پیش چشم تو پدیدار می کند، ترا بیدار می کند:

«آن می کند به کار که برخیزی

با اردوی ستم

تا پای جان بمانی و ستیزی»

و از این پس سخن از پیروزی و شکست نیست:

فرخننده آنکه راه به هنجار می رود

و آنگاه حکیم، با خروشی که پهلوا با لحظات پایانی آتش می زند، سخن چنین تمام می کند:

«بگذار،

یک راز سر به مهر بگویم آشکار:

این مهره شگرف،

معجون مرگ دارو و جان داروست.

میرایی و شکفتگی جاودان در اوست.

زهر است زهر، باده لعلش،

جز عاشقان پیاله نگیرند از این شراب.

بیگانه میکشد

تا هر پگاه بر کشدت همچو آفتاب!

اکنون چه جای یاری کاووس خویشکام
که بود و سلامتت؛
او را بهر دمی است یکی مرگرا خطرا؟
یا زال زر که خود ز نبرد نه آگهست،
سیمرغ را برای کدامین علاج درد،
آتش تهر به پر!

بیجا چرا گلایه

از این و

آن دگر!؟

گر هر که را به کار،

(چه سودا چه سود خویش)

پایان ناگزیری

در پیش روی هست،

در کار خود نگر

پایان تلخ تست بسی ناگزیرتر!

هان ای خجسته جان!

ای جاودان جوان

تو میروی که زخم تهیگاه خویش را،

بر هر که خنجریش بدستست،

بنمایی!

تو میروی که زخم تهیگاه خویش را

در چشم خستگان پریشان شبزده،

بر آن کسان که بی خبر از چند و چون کار،

بازوی خویش را،

بر طوق پهلوانی بیکار می دهند،

بگشایی!

تا عاشقان مباد کزین پس خطا روند

با این چراغ سرخ به ره آشنا روند!

سهراب، خون تو،

همراه خون سرخ سیاوش،

اسفندیار و رستم و بسیار چهره ها،

- گمنام یا بنام-

از هر فراز در شط شهنامه ریخته است.

این رود پر خروش،

دیربست،

کز چنبر زمانه بدخو گریخته است.

این رود می رود،

تا دشت های سوخته را بارور کند.

خونست،

خون جوش می زند.

گل، گل، ز خاک خاطره می روید.

آنگاه،

گر دست پرتوان و خداوندی خرد،

عطری ز باغ خاطره بر پرده آورد،

سیمای آرزو،

مغموم و ناتمام - بدینگونه ای که هست-

بر سقف هر نگاه نمی ماند...»

و بدین سان بار دگر شعر امید از دل اندوه سر برمی آورد. حماسه امید آتش تکرار می شود:

«در چشم نیمروز

به دشت می رود

اسبی خمیده گردن و دم

لخت،

بی لگام.

چون مهره ای نشسته به بازوی آسمان

خورشید سرخ فام...»

(۱) برای آشنایی کامل با این مفهوم مراجعه کنید به کتاب رفیق شهید حیدر مهرگان: آرش

خصوصی سازی در اروپای شرقی

"دفتر کمونیستی" وابسته به حزب کمونیست فرانسه
نوشته: برنارد لوول

ترجمه: ن. کیانی

گذار به اقتصاد بازار که (مجریان آن) در کشورهای اروپای شرقی (برای انحراف افکار عمومی) آن را مترداف با گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم تبلیغ می کردند، موجب شده است که خصوصی سازی در مرکز تغییرات اقتصادی این کشورها قرار گرفته و در برنامه حکومت های جدید اولویت یابد. این گذار که نظریه پردازان غربی و شاگردان حرف شنوی آنها در کشورهای شرق اروپا آن را مسئله یکی دو ساله تلقی می کردند، پیچیده تر از آن چه که پیش بینی می شد، از آب درآمده است.

سال ۱۹۹۴ را باید سال تسريع در سیاست های خصوصی سازی به حساب آورد. در این سال رهبران کشورهای شرق اروپا تحت فشار سازمان های مالی بین المللی (بانک جهانی و صندوق بین المللی پول) در برنامه های دولت زدائی و خصوصی سازی وسیع خود شتاب بیشتری به خرج دادند. در عین حال حکومت های اروپای شرقی سیاست های اقتصادی استراتژیک خود را برای کاهش و یا حتی حذف کامل کمک های دولتی به تولید و مصرف را همچنان دنبال کردند که نتیجه آن تورم، ویرانی اقتصادی و رشد بیکاری بوده است.

روند به اصطلاح "خصوصی سازی خرد" که نیاز به وجود سرمایه های کلان ندارد و شامل بخش های اقتصادی استراتژیک کشور نمی شود، تا به امروز در مجموع بدون مشکل زیاد پیش رفته است. "خصوصی سازی خرد" عمدتاً موسسات کوچک تجاری، انواع مختلف کسب و کار خرده پا، تجارت های عمده و نیمه عمده، موسسات خدماتی از قبیل کافه، رستوران، هتل یا مشاغل تعمیراتی را شامل می شود. ایجاد موسسات خصوصی در این سطح یا از طریق حراج واحدهای دولتی سابق و گاه حتی از طریق تصویب قانون صورت می پذیرد.

داده های متفاوت

چند نمونه از ابعاد خصوصی سازی را در کشورهای مختلف از نظر می گذرانیم:

در سال ۱۹۹۳، ۶۰ درصد مشاغل و ۵۰ درصد تولید ناخالص داخلی لهستان به بخش خصوصی وابسته بوده است. در جمهوری چک و اسلواکی، بخش خصوصی حدود یک سوم تولید ناخالص داخلی و در مجارستان و رومانی یک چهارم آن را تولید می کند. در دو کشور اخیر هم اکنون ۵۰۰ هزار واحد خصوصی وجود دارد که ۴۸ درصد خرده فروشی و ۲۵ درصد مبادلات خارجی کشور را در اختیار خود دارند. در حالیکه این بخش ها تا بیش از سال ۱۹۹۰ بطور کامل در انحصار دولتی قرار داشتند. در روسیه طی سال ۱۹۹۲ هفتاد درصد موسسات کوچک (دارای شاغلین کمتر از ۲۰۰ نفر) از طریق حراج یا مزایده به بخش خصوصی واگذار گردید. اکنون نیمی از تولید ناخالص داخلی روسیه در اختیار بخش خصوصی است.

ناگفته نماند که در آمارهای فوق البته تا اندازه ای کم "خصوصی سازی کلان" نیز منظور شده است، اما بطور کلی نسبت "خصوصی سازی کلان" در مجموعه بخش خصوصی همچنان ضعیف است. انتقال مالکیت موسسات بزرگ دولتی به بخش خصوصی به سرمایه های مالی هنگفتی نیاز دارد. در حالیکه اندوخته های اضافی در این کشورها هم چنان اندک است. از سوی دیگر با وجود آنکه تجار و سوداگران در کشورهای شرق اروپا در مدت زمانی کوتاه مبالغی هنگفت به جیب زده اند، اما آنها بیشتر ترجیح می دهند که دارایی خود را به بانک های خارجی منتقل کنند تا آنکه آن را در اقتصاد ملی کشور بکار اندازند که سرنوشت و سودآوری آنها معلوم نیست.

موسساتی هم که از کمک های دولتی در جهت تسريع در خصوصی سازی بهره مند می شوند، این کمک ها را فوراً به حساب های ارزی خارجی منتقل می کنند. جریان های مافیایی نیز آن چنان به غارت اقتصادی مشغول هستند که حد و مرز آن را نمی توان مشخص کرد. نتیجه آنکه کمبود

سرمایه های داخلی و خارجی شدن بخش از آنچه که موجود است و اصرار در خصوصی سازی، چاره ای جز توسل به سرمایه گذاری های خارجی را باقی نمی گذارد.

مجارستان: آتش زدن به ثروت ملی

نخستین کشور اروپای شرقی که به راه خصوصی سازی روی آورد و برای سرمایه گذاران خارجی مقرراتی بسیار سودآور برقرار کرد، مجارستان بود. موسسات دولتی دارایی خود را بصورت سهام درآورده و به موسسات سهامی تبدیل شدند و سهام آنها به مالکیت کادرهای موسسه و یا سرمایه گذاران خارجی منتقل گردید.

این شیوه خصوصی سازی سریعاً به غارت کشور انجامید. مثلاً بانک اتریشی "گروسترال" سهام کارخانه "تونگسرام" را خریده و کمی بعد آن را با سود کلانی فروخت. به همین شکل شرکت "هنگراهل" تقریباً مجانی به شرکت سوئدی "کینتاس" واگذار گردید.

تعیین قیمت های بسیار پایین تر از ارزش واقعی برای کارخانجات و موسسات در حال خصوصی شدن، بتدریج اعتراض افکار عمومی را از آتش زدن ثروت ملی همراه آورد. تا آنجا که دولت مجارستان ناچار شد در همان سال ۱۹۹۰ سازمانی بنام "آژانس مالکیت دولتی" تاسیس کند که وظیفه آن نظارت بر عملیات انتقال مالکیت بود.

"آژانس مالکیت دولتی" در سال ۱۹۹۰ نخستین برنامه خود را در مورد بست موسسه و کارخانه به اجرا گذاشت. نتایج بدست آمده مشکلات گذار به سرمایه داری را کاملاً نشان می دهد: از بیست کارخانه مزبور تنها شش کارخانه به واقع خصوصی شده و ۵ کارخانه دیگر به ورشکستگی دچار شدند. مدتی پس از آن "آژانس مالکیت دولتی" برنامه دیگری را به اجرا گذاشت که اساس آن دامن زدن به جریان به اصطلاح "خود خصوصی گردانی" و نظارت بر آن بود. در این خصوصی سازی ها سرمایه های خارجی نقش درجه اول را به عهده گرفتند و عمده سهام موسسات را از آن خود ساختند. سهم منابع خارجی در واگذاری های سال ۱۹۹۱ به ۸۰ درصد و در سال ۱۹۹۲ به ۶۰ درصد رسید. گردانندگان این برنامه مدعی بودند که از این طریق، سرمایه گذاری های خارجی هم از نظر مالی و هم از نظر تکنولوژی به موسسات مجاری یاری خواهند رساند. از سال ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۲ مجارستان موفق شد به تنهایی ۶۰ درصد سرمایه گذاری های مستقیم خارجی در کشورهای اروپای مرکزی و خاوری را به خود جلب نمایند.

اما سرمایه ها تنها به سمت موسسات پیش از همه سودآور و یا بالقوه سودآور کشیده شدند. به همین دلیل علیرغم آنکه در سال ۱۹۹۰ دولت مجارستان هدف خود را خصوصی نمودن نیمی از مالکیت های عمومی تا سال ۱۹۹۴ اعلام داشته بود، عملاً در پایان ۱۹۹۲ هنوز این سهم به ۱۸ درصد نرسیده بود.

اکنون دولت مجارستان قصد تسريع در آهنگ خصوصی سازی را دارد و می خواهد خود مجارها را به خرید سهام تشویق کند. اما سقوط مداوم سطح زندگی دیگر اندوخته اضافی برای کسب باقی نگذاشته است که بتوان بدنبال خرید سهام نیز بود. به همین دلیل دولت اکنون تصمیم گرفته است اوراتی بنام "بن غرامت" منتشر سازد و آن را در اختیار آن اشخاص قرار دهد که در جریان حوادث دوران جنگ جهانی دوم و انقلاب از آنها سلب مالکیت گردیده است. این بن ها قابل انتقال بوده و می توان از آنها برای خرید سهام موسسات و شرکت ها استفاده کرد.

امیدواری مالکین سابق

یکی از خواسته های احزاب اپوزیسیون و مخالف حکومت های سوسیالیستی سابق عبارت از آن بود که اموال ملی شده به صاحبان پیشین آنها مسترد گردد. مالکین سابق با حمایت از این احزاب امیدوار بودند که بتوانند به ثروت دست یابند. اکنون این خواسته ها به واقعیت نزدیک می شوند، اما چگونگی تحقق آنها در هر یک از کشورهای اروپای شرقی پرسش های حقوقی پیچیده ای را بوجود آورده است. قبل از هر چیز زمان پایه برای بازگرداندن اموال مورد اختلاف است. مثلاً در مجارستان بحث میان سال های ۱۹۳۹، ۱۹۴۵ یا ۱۹۴۸ به عنوان سال پایه، و یا در چکسلواکی، ۱۹۴۸ یا قبل از آن مطرح است. اما در مورد اموال گروه های خارجی و تبعیدی که اکثریت آنها را آلمان ها تشکیل می دهند، چه باید کرد؟ آیا باید اموال را عیناً بازگرداند؟ این وضع مثلاً در بلغارستان در میان دهفانان تردیدهایی بوجود آورده است و نمی دانند که آیا می توانند به کشت زمین های خود ادامه دهند یا نه. در همه جا مجادلات گسترده ای در گرفته است. در لهستان ۴۰ درصد طرفدار احیای

نتیجه قدرت اقتصادی کشور را در دست چند خانواده بزرگ سرمایه داری تسریع نماید.

در جمهوری شوروی سابق اوضاع هنوز روشن نیست. درگیری های نظامی و غیر نظامی میان جمهوری مختلف "جامعه کشورهای مشترک المنافع" آینده سیاسی این جمهوری ها را در ابهام فرو برده و سرمایه گذاران خارجی رغبت زیادی به آنها نشان نمی دهند. روسیه نیز پس از یک دوره عقب نشینی در صحنه جهانی، مجدداً به عنوان یک قدرت بزرگ سیاسی وارد میدان شده است و علیرغم بحران داخلی، کشورهای غربی دیگر نمی توانند به آن مانند یک صدقه گیر رفتار نمایند.

روسیه: سرمایه گذاری های خصوصی؟

در روسیه این دولت فوق لیبرال گایدار بود که برنامه خصوصی سازی را به راه انداخت. اما چرنومردین، نخست وزیر کنونی، ناچار شد برنامه شوک درمانی "گایدار" را تا حدودی تعدیل کند. صندوق بین المللی پول و کشورهای گروه هفت در عمل کمک هایی را که وعده داده بودند، به میزانی بسیار کمتر و آن هم بصورت اعتبار در اختیار روسیه قرار دادند. چنانکه نشریه اکو ۲۰ سپتامبر ۱۹۹۴ می نویسد: «روسیه دیگر نمی تواند بر روی وام ها و اعتبارات تسهیلات تغییرات سیستمی صندوق بین المللی پول در آینده نزدیک حساب کند...» توپ دیگر در زمین روسیه است. اما اکنون حکومت به شکاف دچار شده و بر سر آن دو راهی که از ابتدای اصلاحات تا به امروز نیز تکلیف آن روشن نشده، باقی مانده است: یا کنار گذاشتن هر گونه کمک و دخالت دولتی و پذیرش انحلال موسسات بزرگ، یا بازگشت به سیاست های اقتصادی ارشادی هدایت کننده در این میان ایالات متحده نیز کمک های خود به جمهوری های سابق شوروی را کاهش می دهد. چنانکه کمک ۲٫۵ میلیارد دلاری آمریکا در سال ۹۴-۹۳ برای دوره ۹۵-۹۴ به ۹۰۰ میلیون دلار کاهش یافت.

هدف آمریکا آن است که "کمک" مستقیم بخش دولتی را به روسیه هر چه محدودتر کند و در مقابل سرمایه گذاری بخش خصوصی را توسعه دهد. بوریس یتسین نیز این سیاست را از نزدیک پیگیری می کند و به هنگام سفر خود به واشنگتن در سپتامبر گذشته از شرکت های آمریکایی دعوت کرد که در روسیه به سرمایه گذاری بپردازند.

اکنون بنظر می رسد که روسیه در تقلید دیگر کشورهای سوسیالیستی سابق، مرحله جدیدی خصوصی سازی را آغاز می کند. تا به امروز نزدیک به نیمی از موسسات عمومی به شرکت های سهامی تبدیل شده است. سهام این موسسات به کارکنان و مدیران آنها از طریق توزیع کوپن های مجانی یا ارزان قیمت واگذار می شود. هم اکنون تقریباً از هر سه نفر روس، یک نفر دارای سهام موسسات خصوصی شده است. صندوق های سرمایه گذاری از طریق فروش نقدی و به صورت حراج خواهد بود. بانک جهانی معتقد است که در این مرحله سرمایه ها و اموال منقول باید در الیت قرار گرفته و درهای موسسات در برابر سرمایه گذاران خارجی گشوده شود.

در کلیه کشورهای سوسیالیستی سابق خصوصی سازی در بخش بانکی با آهنگی کندتر از آنچه که پیش بینی شده، پیش می رود.

پس از آنکه بانک های مرکزی در کشورهای سوسیالیستی در شرایطی قرار گرفتند که بنگازیر فعالیت های تجاری را کنار نهادند، شبکه ای از بانک های تجاری دولتی تأسیس گردید، اما این بانک ها نیز زیر فشار عوارض سقوط اقتصادی قرار گرفته اند. در واقع رکود کنونی، انباشت یک سلسله محاسبات مشکوک در ترازنامه بانک های تجاری را موجب شده است، به نحوی که قبل از خصوصی سازی ضرورت دارد که دارائی ها و محاسبات بانکی را دقیق و روشن کرد.

اکنون بانک های خارجی یا شعباتی در کشورهای اروپای شرقی تأسیس کرده اند و یا در بانک های محلی شریک می شوند، اما فعالیت آنها محدود به مشتریان به اصطلاح خوش حساب و تنها در عرصه هایی است که سود فوری داشته باشد.

خصوصی سازی همواره با تغییراتی در ساختار موسسات همراه است، به نحوی که سودآوری مالی آنها را به هر قیمت و بویژه از طریق کاهش تعداد کارگران و کارکنان و به زیان اشتغال تأمین کند. این همان برنامه ای است که در کشورهای سرمایه داری غرب هم اجرا می شود.

نرخ بیکاری از این پس در رومانی، مجارستان، اسلواکی و لهستان بیش از ۱۰ درصد و در بلغارستان ۱۸٫۳ درصد خواهد بود. در کشورهای مستقل شده از روسیه نرخ رسمی بیکاری کمتر از ۲ درصد است مگر در ارمنستان که به ۱٫۶ درصد می رسد. اما ارقام واقعی بیکاری از این بیشتر است. آنچه مسلم است، آن است که در نتیجه موج (بقیه در ص ۳۶)

مالکیت، مالکان سابق و ۴۰ درصد مخالف آن هستند. ضمن آنکه کلیسای کاتولیک سونو نه فقط در لهستان خود یکی از مدعیان اصلی زمین ها و اموال غیر منقول است.

اکنون به اوضاع لهستان نظری بیاندازیم. در لهستان یک برنامه خصوصی سازی وسیع اعلام شده است. برنامه ای که چگونگی اجرای آن بحث هایی را در جامعه برانگیخته است. دولت به تشکیل "صندوق های ملی سرمایه گذاری" دست زده است که نقش آنها آماده ساختن موسسات در جهت خصوصی سازی است. چند شیوه رسمی خصوصی سازی پیش بینی شده است. به غیر از حراج واحدها، خصوصی سازی از طریق تصفیه و انحلال شرکت ها نیز مد نظر قرار گرفته است. در حالت اخیر شرکت ها ورشکست اعلام شده و اموال آنها بفروش می رسد. یک تعداد از موسسات از قبیل شرکت های حمل و نقل شهری، به شهرداری ها منتقل خواهد شد. اقدامی که مشکلات مالی بسیاری را برای شهرداری ها بوجود خواهد آورد.

دولت لهستان تصمیم دارد دو پالایشگاه بزرگ و شبکه توزیع داخلی آن را نیز خصوصی کند. بدین ترتیب اساس صنایع نفت که سودآورترین صنایع کشور محسوب می شوند، به بخش خصوصی واگذار خواهد شد. این صنایع در عین حال نیاز به نوسازی دارند و به همین دلیل ۲۰ الی ۳۰ درصد و بعدها ۵۰ درصد سهام آنها به سرمایه گذاران خارجی واگذار خواهد گردید. با این حال دولت لهستان مدعی است که بخش های استراتژیک را در اختیار خود نگاه خواهد داشت.

"خصوصی" و فقط "خصوصی"

روش بکارگیری "کوپن" در چکسلواکی اختراع گردید. گفته می شود که نخستین موج خصوصی سازی شرکت های بزرگ چک و اسواک با استقبال مواجه شد و ۸٫۵ میلیون نفر از جمعیت بالای ۱۸ سال در آن شرکت کردند. در جمهوری چک، موج دوم با خصوصی سازی ۸۶۱ شرکت آغاز شد. همانند مورد قبل کوپن ها به طور انفرادی و از طریق "صندوق سرمایه گذاری" برای خرید سهام ارائه شد.

موج دوم خصوصی سازی در جمهوری اسلواکی اکنون در حال تدارک است. "صندوق ثروت های ملی" فراخوانی را در جهت فروش سهام پنج موسسه عمده صادر کرد. در مجموع قرار است ۵۰۰ موسسه در این مرحله خصوصی شود. خصوصی سازی از طریق کوپن با فرمول های دیگری ادغام شد که موجب هجوم سرمایه های خارجی گردیده است. سرمایه گذاری خارجی مستقیم در چکسلواکی از ۲۰۷ میلیون دلار در ۱۹۹۰ به ۶۰۰ در ۱۹۹۱ و ۱۰۵۱ میلیون دلار در ۱۹۹۲ افزایش یافت. تسلط سرمایه های خارجی بر کارخانه های چک و اسلواک در میان مردم نگرانی هایی را بوجود آورده است، بویژه آنکه نزدیک به یک سوم سرمایه ها از سوی آلمان است. این نگرانی تا آنجا گسترش یافته که اخیراً واسلاو کلاس (نخست وزیر) اعلام کرد میزان سرمایه های غربی بسیار بیشتر از ظرفیت جذب جمهوری چک می باشد.

نوبت بانک جهانی

رومانی و بلغارستان از جمله کشورهایی هستند که سازمان های مالی بین المللی "عقب ماندگی" آنها را در زمینه خصوصی سازی مورد شماتت قرار داده و از آنها خواسته اند که در برنامه های خود در این جهت سرعت بیشتری به خرج دهند. چنانکه اعطای وام ۳۵۰ میلیون دلاری بانک جهانی به رومانی به تسریع در برنامه خصوصی سازی در دست اجرای آن بستگی خواهد داشت. این برنامه که از نمونه چک الهام گرفته است، انتقال درصد سرمایه اجتماعی ۳۰۰۰ موسسه را از طریق توزیع مجانی کوپن که بعداً می تواند به سهام تبدیل شود، پیش بینی می کند. کارکنان شرکت های خصوصی شونده در توزیع کوپن ها الویت دارند ولی این کوپن ها قابل خرید و فروش نیست. در بلغارستان، همزمان با توافق برای کاهش و زمانبندی بدهی های بلغارستان به کلپ لندن در ژوئن امسال، رئیس جمهور "ژلف" قانون "خصوصی سازی وسیع" را امضاء کرد که آن نیز از نمونه چک الهام گرفته است. به هر بلغاری بیش از ۱۸ سال بن های سرمایه گذاری داده خواهد شد و ۵۰۰ مؤسسه در برابر این بن ها به حراج گذاشته می شود. البته این قانون نیز با اعتراض احزاب دست راستی اپوزیسیون و موسسات بزرگ خصوصی مواجه شده است که معتقدند "بن ها باید مجدداً قابل فروش باشند. بدیهی است که حق فروش مجدد بن ها موجب خواهد شد که سهام شرکت ها به سرعت در دست یک طبقه خواهان گذار بازگشت ناپذیر به کاپیتالیسم متمرکز شود و بنویه خود تمرکز سرمایه ها و در

فرامیلتی ها، استعمار بین المللی را تدارک می بینند "استعمار نوین" اینگونه در جهان برقرار می شود!

نوشته: "ژان سورهن کانال" (موسسه پژوهش های مارکسیستی-)

وابسته به حزب کمونیست فرانسه شماره ۲۹۴-۲۹۵)

ترجمه: م. نیکخواه

بازارهای جهانی را در اختیار دارند، این نرخ ها را مرتباً به نفع خود دستکاری می کنند. همگان شاهدند که کاهش وسیع بهای مواد تولیدی تقریباً هرگز کالاهایی که از سوی کشورهای توسعه یافته تولید شده و بازارهای آنان را تغذیه می کند را شامل نمی شود. مثلاً اورانیوم نیجریه که در ابتدای دهه ۸۰ به مبلغ هر کیلو ۶۰۰ فرانک به فروش می رسید، در سال ۱۹۹۲ به ۳۴۰ کیلوئی ۳۴۰ فرانک تنزل کرد. اما در همان سال ۱۹۹۲ با وجود آنکه ۷۲٫۷ در صد تولید الکتریسته از انرژی هسته ای (ناشی از اورانیوم) تامین می شد، قیمت هر کیلو وات ساعت برق مصرفی نسبت به ۱۹۸۵ فرانک فرانسه حدود ۱۵ در صد افزایش یافت.

"برنامه ملل متحد برای توسعه" که در زمره موسسات تخصصی سازمان ملل متحد قرار دارد، در "گزارش راجع به توسعه انسانی" سال ۱۹۹۲ متذکر می شود، که کشورهای افریقای صحرانی (یعنی فقیرترین بخش جهان سوم) در فاصله ۱۹۸۵-۱۹۸۹ در نتیجه سقوط بهای مواد اولیه، ۵۰ میلیارد دلار از دست داده اند و علیرغم آنکه حجم صادرات آنها ۲۵ در صد افزایش یافته، درآمد ناشی از این صادرات ۳۰ در صد کاهش یافته است!

در این وضعیت و هنگامی که کشورهای جهان سوم در تنگنا و فشار شدید مالی قرار گرفته اند، صندوق بین المللی پول به میدان می آید و اعتباراتی را در اختیار این کشورها می گذارد، تا بتوانند به بقاء خود ادامه دهند، اما با شرایطی بسیار اسارت آور.

— شرط نخست صندوق بین المللی پول آنست، که بدهی کشورها به صندوق و بانک جهانی بی کم و کاست و بموقع پرداخت شود. این دو هرگز نه تخفیفی قائل می شوند و نه حاضر به زمانبندی طلب های خود هستند. نتیجه آنکه مثلاً امروز قسمت هر چه بیشتری از "کمک های دولتی فرانسه به کشورهای افریقائی برای پرداخت به موقع بدهی آنها به صندوق پول صرف می شود!

— شرط دوم صندوق آن است، که کشورهای "کمک گیرنده" اجرای "برنامه تعدیل اقتصادی" را بپذیرند. برنامه ای که گویا قراراست این کشورها را از وضعیت ناهنجار اقتصادی و مالی خارج سازد. اما این برنامه در واقع نوعی برقراری قیمومت بر کشورهاست، که استقلال و حاکمیت ملی کشورهای "منتفع" از آن را به کلی نابود می کند.

محورهای عمده برنامه های "تعدیل اقتصادی" عبارتند از: کاهش چشمگیر هزینه های عمومی و در درجه اول هزینه های اجتماعی مربوط به خدمات مورد استفاده عموم مردم (البته اعتبارات پلیس و ارتش بندرت ممکن است کاهش یابد). کاهش وسیع با حذف کامل سوسیدها بته کالاهای ضروری (در نتیجه مثلاً شورش گرسنگان در مراکش، تونس، ونزوئلا و غیره) الغای سوسیدها در کشاورزی (اعتبارات و تجهیزات کشاورزی، کود و مواد نگهداری گیاهان به قیمت ارزان) کاهش اعتبارات برای آموزش و پرورش و بهداشت (چنانکه در کشور "مالی" صندوق بین المللی پول استخدام ۲۰۰۰ دیپلمه بیکار را برای شغل آموزگاری وتو کرد! در نیجریه دانشگاه "تیماسی" در سال ۱۹۹۳ بدلیل فقدان اعتبار تعطیل شد، کمبود همه جانبه دارو، لوازم بیمارستانی، نبود هیچگونه امکان معالجه برای بیماران دارای ایدز که هر روز افزایش می یابند و تنها یک سوم آنها خواهند توانست راهی به بیمارستانی پیدا کنند)، کاهش وسیع (غالباً میان ۳۰ تا ۴۰ درصد) کارکنان دستگاه های دولتی، آن هم در شرایطی که ۲۰ تا ۳۰ در صد جمعیت را بیکاران تشکیل می دهند، کاهش عمومی حقوق و دستمزدها، خصوصی سازی گسترده بخش عمومی که به غارت و آتش زدن ثروت های متعلق به مردم این کشورها منجر گردیده و سود آن به جیب سوداگران محلی و غالباً با ارتباط با حکومت ها و یا انحصارات چند ملیتی بیگانه سرازیر شده است. انحصاراتی که اکنون هدف خود را برقراری مجدد نظام استعماری بر این کشورها قرار داده اند. به همه اینها ورود و خروج آزاد و بدون مانع کالا و سرمایه ها را نیز باید افزود، که به انحلال صنایع ملی و نابودی بخش کشاورزی منجر گردیده است. (مثلاً در سنگال بهای برنج داخلی دوبار کمتر از بهای برنج های وارداتی است) (مقایسه میان آنچه در سال های اجرای برنامه "تعدیل اقتصادی" در ایران گذشته، با آنچه در بالا به آن اشاره شد، پرده های بسیاری را در جمهوری اسلامی بالا می زند)

در سال ۱۹۸۵ یکی از سازمان های کارفرمایی در مورد وضعیت صنایع افریقا تحقیقی به عمل آورد. براساس نتایج این تحقیق، از مجموع واحدهای مورد مطالعه ۲۴ درصد آنها تعطیل، ۵۷ در صد نیمه تعطیل و از ۲۰ درصد باقیمانده، تنها یک پنجم با ظرفیت عادی و طبیعی مشغول به کار بودند. اکنون اوضاع به مراتب وخیم تر است و غالب واحدهای صنعتی که در سال های ۵۰ و ۶۰ تاسیس شده بودند، دیگر به کلی ناپدید شده اند. چنانکه

ربع سوم قرن بیستم (بطور کلی سال های ۱۹۵۰-۱۹۷۵) دوران فروپاشی نظام مستعمراتی و استقلال اکثریت کشورهای مستعمره بود. با آنکه مجمع عمومی سازمان ملل متحد، تسلط بر منابع و ذخایر اقتصادی و طبیعی را به عنوان حق مسلم خلق های کشورهای سابقاً مستعمره را به رسمیت شناخت، اما این ملت ها در اکثر موارد تنها در شکل به استقلال دست یافتند و وابستگی اقتصادی آنها، نه فقط همچنان حفظ شد، بلکه در این اواخر تشدید نیز شده است.

مارکس در نیمه قرن نوزدهم در مورد کشوری مانند هندوستان امینوار بود، که سرمایه داری با تمام آثار و پیامدهای منفی و مخربی که از خود بر جای می گذارد، لااقل بتواند ساختارهای کهنه جامعه هند را ویران ساخته، کشور را مدرنیزه کرده و راه ترقی را بگشاید. اما سرمایه داری استعماری علاوه بر آنکه نظام پوسیده گذشته را حفظ کرد، فقر را نیز گسترش داد، انسجام اجتماعی را برهم زد و تکنیک معاصر را مگر به شکلی کاملاً محدود به آن کشور منتقل کرد. وضع در دیگر کشورهای مستعمره به مراتب بدتر از هند بود.

دوران توسعه دهه های ۶۰ و ۷۰ بسیار کوتاه سپری شد و در سال های دهه ۸۰ میلادی وابستگی کشورها به امپریالسم تحکیم شد و خصلتی جهانی به خود گرفت. در طول سال های این دهه صندوق بین المللی پول و بانک جهانی به ظاهر سازمان های "بین المللی" و به واقع تحت کنترل امریکا و متحدان نزدیک آن- نظام قیمومت خود را بر روی مجموعه کشورهای "جهان سوم" برقرار کردند، که در ابتدای دهه ۹۰ کشورهای شرق اروپا نیز بدان اضافه شد.

قیمومت صندوق بین المللی پول اکنون جنبه تقریباً جهانی یافته است. در گزارش ۵ اوت ۱۹۹۲ صندوق بین المللی پول اظهار خوشحالی می شد، که با پیوستن جزایر مارشال، سوئیس و آلبانی، "جهانی شدن" صندوق بین المللی پول عملاً حاصل شده است. در اروپا فقط کشورهای جدید بیرون آمده از یوگسلاوی تکه پاره شده و جمهوری "سنت مارین" و در خارج از اروپا، تنها کوبا و کره شمالی عضو صندوق بین المللی پول نیستند.

صندوق بین المللی پول قیمومت خود را بر کشورها عمدتاً از طریق مکانیسم ایجاد بدهی تحمیل می کند. به همین دلیل است، که نظام قیمومت صندوق عمدتاً متوجه کشورهای پیرامونی است، یعنی کشورهایی که زیر بار کم شدن بدهی های خارجی قرار گرفته اند، که هر روز بیشتر افزایش می یابد و پرداخت به موقع آن نیز دیگر ممکن نیست. بویژه اگر توجه کنیم، که بهای مواد اولیه که منبع عمده درآمد این کشورها در بازار جهانی است روز به روز بیشتر سقوط می کند. (این وضع در ارتباط با جمهوری اسلامی و سیاست "تعدیل اقتصادی" دولت کاملاً مشهود است: بدهی ۴۵ میلیارد دلاری و بازی انحصارات نفتی با قیمت آن در جهان. استقلال ایران، علیرغم همه شعارهای حکومتی، اینگونه زیر علامت سوال قرار دارد)

باصطلاح "نرخ جهانی" مواد خام نیز تنها بخشی از واقعیت رابطه عرضه و تقاضا را منعکس می سازد و انحصارات چند ملیتی که کنترل

مثلا از ۱۲ واحد کشفانی در سنگال ۱۰ واحد اکنون تعطیل شده‌اند. پسا صنایع نساجی در آفریقای غربی و مرکزی با یک چهارم ظرفیت خود کار می‌کنند. از سوی دیگر با وجود آنکه ما در اروپا مدام در مورد مزایای برخورداری از پول قوی به خود می‌بالیم، صندوق به کشورهای "کمک گیرنده" شرط می‌کند، که بی‌وقفه ارزش پول ملی خود را کاهش دهند. اقدامی که به انحصارات چند ملیتی امکان می‌دهد، که تولیدات این کشورها را به ارزان‌ترین قیمت غارت کرده و ثروت‌های آنها را از چنگ آنها درآورند. در عین حال بر اثر کاهش ارزش پول ملی، بهای کالاهای وارداتی افزایش یافته و سطح زندگی مردم هرچه بیشتر سقوط می‌کند.

ترازنامه سیاست "تعدیل اقتصادی" را چنین می‌توان خلاصه کرد: کاهش همه جانبه سطح زندگی که از قبل هم پائین بوده است، بویژه برای فقیرترها، سقوط فراگیر شرایط عمومی مردم و بالاخره ویرانی اقتصادی. صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به عنوان "کمک" در واقع راه چپاول کشورهای به اصطلاح "کمک گیرنده" را هموار می‌کنند. براساس گزارش سال ۱۹۹۲ "برنامه ملل متحد برای توسعه" که قبلا ذکر شد، کشورهای آفریقای صحرانی برای بدی ۱۵۰ میلیارد دلاری خود در سال ۱۹۹۱ نزدیک به ۳۰ میلیارد دلار بهره به طلبکاران پرداخته‌اند (یعنی بهره‌ای معادل ۲۱ درصد) و ۱۲ میلیارد دلار نیز به عنوان اصل سرمایه باز گردانده‌اند، که سه بار بیش از "کمک" های دولتی است، که در همان سال دریافت داشته‌اند. صندوق بین‌المللی پول نیز به نوبه خود، در فاصله ۸۹-۱۹۸۵ از این فقیرترین منطقه جهان بطور متوسط سالانه حدود ۷۰۰ میلیون دلار چپاول کرده است.

هم پیوندی و از هم پاشیدگی

روند فوق تنها مختص کشورهای آفریقایی نیست. کشورهای آسیای جنوب شرقی (که بر خلاف نظر صندوق از سیاست‌های حمایتی پیروی می‌کنند) از انتقال صنایع کاربر کشورهای صنعتی منتفع شده و مسیر با اصطلاح "رشد" را طی می‌کنند، که نرخ آن بالاست، اما به بهای حفظ شرایط کار فوق العاده غیر انسانی و تحمیل دستمزدهای بسیار ناچیز تمام شده است و جامعه را به سرعت به سمت مصرف تمام منابع و ذخائر و تخریب توازن طبیعی پیش می‌برد. هندوستان که توانسته بود تا حدودی به خود کفایی دست یابد، اکنون با در پیش گرفتن سیاست "دروازه‌های باز" دستاوردهای سابق خود را یکی پس از دیگری از دست می‌دهد.

در گوشه دیگر جهان، امریکا لاتین به بزرگترین نمونه تخریب جامعه سنتی تبدیل شده است و مهاجرت روستایی در این کشورها به اندازه ایست، که اکنون جمعیت شهرنشین اکثریت یافته است. کوچ انسان‌های بیکار، بی‌پناه و بی‌آینده به اطراف شهرهای بزرگ و استقرارشان در حلیی آبادهای غول آسا تنها بخشی از ابعاد این تخریب را نشان می‌دهد. (در سال‌های گذشته، همین فاجعه به قیمت نابودی و خالی از سکنه شدن بسیاری از روستاهای ایران و نابودی کشاورزی ایران شکل گرفته است. برای نمونه جمعیت تهران ۶ میلیون برآورد می‌شود، در حالی‌که به همین نسبت مردم بی‌سرپناه و بیکار و آواره از روستاها، در شهرک‌های اطراف تهران و در حلیی آبادها زندگی می‌کنند. رجوع کنید به گزارش شماره ۴۳ راه توده که تحت عنوان "خطر شورش کور..." چاپ شده است. این گزارش توسط یکی از کارشناسان این نوع امور در داخل ایران تهیه شده و در اختیار "راه توده" قرار گرفته بود.)

مطرود شدن اجتماعی انسان‌ها، در همه جا به گسترش آنچه که بر آن نام "بخشی غیر رسمی" جامعه گذاشته شده، منجر گردیده است. این بخش از یکسو شامل فعالیت‌های غیر قانونی است (قاچاق، مواد مخدر، دستفروشی...) که رقم معاملات آن گاه از فعالیت‌های قانونی فراتر است (مانند معاملات مواد مخدر در برخی از کشورهای آمریکای جنوبی) و از سوی دیگر فعالیت‌هایی را شامل می‌شود، که تنها در صورت فرار از مقررات امکان امرار معاش در آن وجود دارد. در کشورهای آفریقای صحرانسی بین ۳۰ تا ۶۰ درصد مردم غیر کشاورز از طریق مشاغل نوع اخیر اترزاق می‌کنند: مشاغل سرپایی، واسطه‌گری و خرید و فروش‌های خرد. صنعتگران و تعمیرکاران جزء نمونه‌های عمده مشاغل این بخش "غیر رسمی" را تشکیل می‌دهند. مطرود شدن و به حاشیه رانده شدن انسان‌ها در ابعاد کوچک‌تر اکنون در کشورهای توسعه یافته نیز در حال گسترش است (رشد بی‌وقفه بیکاری، چند برابر شدن تعداد بی‌خانمان‌ها، گسترش مشاغل "سیاه" فراگیر شدن کارهای موقت، غیر دائم و یا نیمه وقت) این تغییر و تحولات چنانکه می‌بینیم نوعی "گذار" در سمت عمومیت یافتن مناسبات سرمایه داری نیست، بلکه در سمت آن است، که بخش هر چه بیشتری از انسان‌ها را چون موجودی زائد و بی‌مصرف به حاشیه جامعه براند.

مناسبات اقتصادی-اجتماعی موجود در سطح جهانی، نه تنها توسعه نیروهای مولده را مانع می‌شوند، بلکه حتی باز تولید جامعه و تداوم آن را به زیر سوال برده‌اند. مثلا اکنون برای برخی دولت‌ها، پرداخت به موقع بدی‌ها، دیگر به طور کلی ناممکن شده است، امری که می‌تواند به فرو پاشی این کشورها ختم شود. فقر، ناامیدی، نبود چشم‌انداز و دورنمای زیست انسانی، درها را به روی راه حل‌های وهم آلود می‌گشاید و به گرایش و به انترکسیم، سکت‌ها، قبیله‌گرایی و برخورد‌های خصمانه قوی می‌انجامد. فروپاشی دولت به هرج و مرج ختم می‌شود و در نتیجه آن (مانند اواخر قرون وسطی) دستجات مسلحی که مبنای کما بیش قبیله‌ای، قومی یا مذهبی دارند، قدرت را به دست می‌گیرند (لیبریا، سومانی و همچنین یوگسلاوی سابق از جمله نمونه‌ها هستند)

اشکال معاصر سرمایه داری

بروز گرایش‌های منفی کنونی را چگونه می‌توان توضیح داد؟

طی سال‌های دهه ۳۰ و ۴۰ میلادی جهان مسا از سرمایه داری انحصاری، که با تقسیم جهان مشخص می‌شد (امپریالیسم) و لنین آنرا توصیف کرده بود، به مرحله نوین این امپریالیسم، یعنی سرمایه داری انحصاری-دولتی گام نهاد. در مورد این مرحله از امپریالیسم طی دهه‌های ۶۰ و ۷۰ پژوهش‌های عمیقی از جمله در میان کمونیست‌های فرانسه صورت گرفت. آنچه که سرمایه داری انحصاری-دولتی را از سرمایه داری انحصاری قبلی متمایز می‌نماید، عبارتست از مداخله وسیع و فراگیر دولت در باز تولید سرمایه بزرگ خصوصی، بویژه از نظر تامین مالی، به منظور آنکه سود سرمایه بزرگ را حفظ کرده و به حداکثر ممکن برساند. مداخله دولت در این سطح مستلزم آن بود، که ارتباطی تنگاتنگ و یا حتی در هم جوشی کامل میان دستگاه رهبری دولت و دستگاه مدیریت گروه‌های انحصاری پدید آید. در سال‌های دهه ۸۰، برخی مدعی شدند، که مفهوم "سرمایه داری انحصاری-دولتی" گویا دیگر کهنه شده و نولیرالیسم که در آن سال‌ها به تازگی رایج شده و در همه جا بر سرزبان‌ها قرار گرفته بود، نادرستی آن را به اثبات رسانده است. اما امروز معلوم شده است، که شعار "دولت کمتر" به اصطلاح لیبرال‌ها تنها یک شیادی بزرگ است. اکنون در شرایطی که بحران اوج می‌گیرد، بیش از هر زمان دیگر تمام دستگاه دولتی به کار افتاده است، که نه تنها سود سرمایه‌های کلان را حفظ کرده و آن را به حداکثر ممکن برساند، بلکه استثمار کارگران را هر چه بیشتر شدت بخشیده و فشار را بر اقشار غیر انحصاری سنگین‌ترسازد. این سیاست‌ها دو روی یک سکه هستند. هدف از کارزار پایان دادن به با اصطلاح "دولت مداری"، که در واقع منظور بخش عمومی و خدمات اجتماعی دولتی است، بنام تقدم "منفعت"، "سودآوری"، "رقابت" همه در همان جبهی است، که در بالا ذکر گردید. ضمن آنکه جنبه ایدئولوژیک این کارزار را نباید فراموش کرد، که می‌خواهد به توده‌های مردم بقبولاند، که گویا وخیم شدن شرایط زندگی آنها امری مثبت و مفید است!

مدافعان نولیرالیسم در واقع می‌خواهند، که از طریق خصوصی سازی عرصه‌هایی که تاکنون در اختیار دولت بوده است (از قبیل مجتمع‌های عمومی، موسسات و رشته‌های خدماتی عمومی و البته "سودآور") منابع و امکانات نوین کسب سود را برای سرمایه بزرگ خصوصی فراهم آورند. بدون توجه به اینکه این اقدامات تا چه اندازه به زیان درآمدهای عمومی و کیفیت خدمات ارائه شده نیز تمام خواهد شد.

در عین حال گشودن درهای گروه‌های بزرگ دولتی بر روی سرمایه خصوصی، کمک می‌کند تا منابع موسسات دولتی در جهت حمایت از گروه‌های بزرگ خصوصی بکار افتد.

یکی دیگر از منابع غارت اموال عمومی از سوی گروه‌های بزرگ خصوصی، "سفارش‌های دولتی" است، که در این اواخر گسترش بیشتری یافته است. سودآورترین این سفارش‌ها در بخش تسلیحات است، که نرخ سود فوق العاده بالا و غیر قابل کنترل در آن تضمین شده است.

به همه اینها باید انواع و اقسام بذل و بخشش سرمایه ملی به بهانه‌های مختلف را اضافه کرد: کمک، وام یا شرایط استثنائی (که بندرت پس داده می‌شود) انواع کادوها و تشویق‌ها، معافیت‌ها و تخفیف‌های مالیاتی. مردم از این گونه بذل و بخشش‌ها غالبا بی‌خبرند و تصادفا ممکن است به یک از آنها در جانی اشاره بشود. مثلا خوانندگان لوموند ۲۰ مه ۱۹۹۳ بطور خیلی ساده و به عنوان مسئله‌ای کاملاً عادی (!) متوجه می‌شوند، که یک شرکت خصوصی در سال ۱۹۸۳ از دولت مبلغ ۲۵ میلیون فرانک کمک دریافت کرده که هدف آن اتمام برنامه صادرات و سرمایه گذاری در ایالات متحده، اروپا و نیوزلند بوده است.

برداشت می شد و تنها بخشی از آن را تشکیل می داد. دولت ها نیز ناچار بودند با نرخ بازار هماهنگ شده و میزان "رانت" در حدود ۳ الی ۵ درصد را بپذیرند. بالا بودن امروزی نرخ بهره، خصلت شبه ربانی آن، نقش برتری که سرمایه مالی پیدا کرده است، در مجموع موجب عدم سرمایه گذاری های تولیدی را فراهم آورده و برعکس مشوق سرمایه گذاری های مالی بوده است، که هم سود بیشتر و هم خطر کمتر دارد. این سیاست به همراه یک سلسله تغییرات فنی دیگر به نتایجی منجر شده است، که همه از آن آگاهیم: رکود اقتصادی و گسترش بیکاری (لازم به یادآوری است، که در اینجا هنگامی که از "سرمایه مالی" صحبت می کنیم منظور ما بیشتر نقش عملکردی آن است، تا نوع خاصی از سرمایه، یعنی ادغام سرمایه صنعتی و بانکی).

قیمت فرو دولتی صندوق بین المللی پول، اکنون قدرت را وسیعاً به بانکداران واگذار کرده است. این گرایش در نهادهای اروپایی که قرارداد ماستریخ پیش بینی کرده است، نیز دیده می شود. چنانکه قدرت فوق العاده ای به بانک مرکزی اروپایی داده شده است، که گویا دارای مدیریت "مستقل" است. یعنی در واقع هیچگونه نظارت دموکراتیک بر کار آن ممکن نیست. بانک های مرکزی کشورهای عضو جامعه اروپا نیز در همین جهت پیش می روند. بدیهی است، که نرخ بهره ریشه بحران نظام سرمایه داری نیست. این بحران در واقع نتیجه قانون گرایش نزولی نرخ سود است، که مارکس قبلاً دلائل آن را شرح داده بود. اما وضعیت کنونی نرخ بهره این بحران را تشدید می کند. مارکس در مورد نقش ربا در جوامع ماقبل سرمایه داری نوشت: «ربا شیوه تولید را دگرگون نمی سازد، اما مانند زالو در آن چنگال می اندازد و خون آن را می مکد. ربا تولید را فرسوده ساخته و رمق آن را می کشد و موجب می شود، که تولید در شرایطی بیش از پیش مسکینانه تری تحقق یابد» (کا پیتال، کتاب سوم، جلد دوم، ص ۲۵۶). هر چند که اوضاع کنونی را نمی توان بطور کامل با آنچه مارکس گفته است مقایسه کرد، اما شباهت آن از نظر پیامدهای نظام کنونی که ما و بویژه بخش اعظم انسان های فقیر در کشورهای فقیر، متحمل می شویم، انکار ناپذیر است.

(بقیه خصوصی سازی....)

جدید خصوصی سازی تعداد دیگری از موسسات و شرکت ها در کشورهای شرق اروپا ورشکست خواهند شد و به اخراج های وسیع دست خواهند زد. به علاوه بخش اجتماعی که به این موسسات وابسته بود نیز منحل خواهد گردید. کارگران کارخانه های بزرگ امتیازاتی را که در رژیم شوروی از آن برخوردار بودند، از دست داده اند و اکنون باید با دستمزدهای تسمخ گونه به زندگی خود ادامه دهند.

مجریان و مبلغان

نئولیبرالیسم اکنون اذعان می کنند که گذار به اقتصاد بازار با هدف احیای سرمایه داری بسیار دشوارتر و پیچیده تر از امیدواری های آنان از آب درآمده است. سطح ناچیز پس اندازها که فشار تورم میزان آن را باز هم بیشتر کاهش می دهد و نیز سرمایه گذاری سریع مبالغ و وجوه موجود در بورس ارزهای خارجی به کمبود سرمایه داخلی منجر شده است. سرمایه های خارجی نیز تنها به موسسات سود آور و یا آن موسساتی که سریعاً می توان آنها را سود آور ساخت، هجوم می آورند. هر چند که فضا برای سرمایه گذاری های خارجی سود آور در کشورهای اروپای شرقی هنوز بطور کلی از میان نرفته است، اما از هم اکنون روشن است که بسیاری از شاخه های اقتصاد دیگر قادر به جذب سرمایه خارجی نخواهند بود و حتی اگر در این یا آن شاخه اقتصاد ملی رونقی آغاز شود، چنان شاخه های اقتصاد در مجموع خود در شرایط بسیار شکننده قرار گرفته است، که حتی لوموند ۲۵ اکتبر ۱۹۹۴ می نویسد: «می توان آن را با شرایط کشورهای در حال توسعه مقایسه نمود... تولید ناخالص ملی نسبت به جمعیت میان ۲۰۰ دلار در تاجیکستان و ۷۱۶۰ دلار در جمهوری چک نوسان می کند... با اینحال کشورهای شرق از نظر توزیع درآمدها در وضعیتی عادلانه تر و از نظر شاخص های بهداشتی و آموزشی مساعدتر قرار دارند...»

در بسیاری از کشورها "بخش استراتژیک" در حال شکل گیری است. منظور بخشی از اقتصاد است که باید به هر شکل از سپرده شدن سرنوشت آن به دست سرمایه های خارجی جلوگیری کرد و نظارت بر آن را برای دولت حفظ نمود. رهایی از شروط اسارت آور صندوق بین المللی پول یکی دیگر از ضرورت های درنگ ناپذیر است که در برابر مردم کشورهای شرق اروپا قرار دارد. مردم کشورهای اروپای مرکزی و شرقی برای ایستادن در برابر روند خصوصی سازی، ناگزیر خواهند بود دشواری های بس بزرگ را از پیش پای بردارند.

ربا کارانه ترین شکل بخشش پول و معافیت های مالیات به سرمایه داری بزرگ، پول هائی است، که به عنوان "مبارزه با بیکاری" پرداخت می شود. این پول ها تا به امروز نه یک شغل ایجاد کرده و نه مانع رشد بیکاری شده است. اما برعکس بخشی از هزینه اخراج بیشتر کارکنان را تأمین کرده و یا برای سرمایه گذاری در خارج و بورس بازی به خوبی به کار گرفته شده است.

قیمت کالاها به نفع سرمایه داران (بعضاً) "آزاد" شده، اما دستمزدها ثابت مانده است و دولت تمام زرادخانه اقدامات قانون گذاری و انواع مقررات را به کار انداخته است، که همه ضمانت ها و امتیازات اجتماعی که کارگران در طی یکصد سال مبارزه خود به دست آورده اند را به کلی نابود سازد.

جمهوری پنجم فرانسه آغاز کار خود را با حضور بی سابقه نمایندگان گروه های بزرگ خصوصی در مشاغل دولتی جشن گرفت، اما امروز دوران آنکه کارکنان رده بالای دولتی به پاس خدماتی که به گروه های خصوصی ارائه داده اند، شغل خود را ترک و در مدیریت گروه ها خصوصی بکار گرفته شوند، دیگر پایان یافته است. اکنون مدیران گروه های خصوصی و اعضای هیات دولت خیلی ساده و متناوباً جانشین یکدیگر می شوند. این همه نشان دهنده تحکیم باز هم بیشتر نقش دولت در اقتصاد، در جهت تأمین منافع سرمایه بزرگ خصوصی است.

اما سرمایه داری انحصاری-دولتی در مرحله کنونی دو ویژگی نوین پیدا کرده است. نخست آنکه زیر نفوذ ایالات متحده، اشکال بین المللی سرمایه داری انحصاری-دولتی پیدا شده است. بین المللی شدن فزاینده روند زندگی اقتصادی و اجتماعی موجب شده، که شمار سازمان ها و یا نهادهای بین المللی بویژه پس از ۱۹۴۵ چند برابر گردد. غالب این سازمان ها به موسسات تخصصی سازمان ملل متحد تبدیل شده اند. هر چند برخی از این سازمان ها پیشینه قدیم تری دارند (مانند اتحادیه پست جهانی که در سال ۱۸۷۸ پایه گذاری شده است) و فعالیت آنها عمدتاً جنبه فنی دارد. اما می دانیم که تکنیک و فن نیز هرگز از مسائل اقتصادی و مالی، و مهمتر از آن سیاسی، مستقل نبوده است.

این سازمان ها، دولت ها را مجتبع کرده، تصمیماتی اتخاذ و قواعدی را برقرار می کنند، که همه اعضا مکلف به رعایت آن هستند و بدین طریق از قدرتی فرا دولتی برخوردار می باشند. هنگامی که مشارکت دولت ها در مدیریت این سازمان ها، براساس سهم مالی یا چون صندوق بین المللی پول و بانک جهانی براساس میزان سرمایه است، به خودی خود روشن است که کشورهای "تروتمند" (و در وهله اول ایالات متحده) در این سازمان ها غلبه خواهند داشت. مدیریت سازمان های بین المللی از میان نمایندگان دولت ها و در بسیاری موارد از نمایندگان آن هیات مدیره چند ملیتی هاست، که هر روز بیش از پیش به سادگی جانشین یکدیگر می شوند. سازمان ملل متحد نیز در عمل و بویژه پس از فروپاشی کشورهای سوسیالیستی اروپا، بتدریج به ابزاری در خدمت سیاست آمریکا و متحدان آن تبدیل می شود. چنانکه این سازمان بسیاری از تجاوزات و تخلفات آمریکا از حقوق بین المللی را هرگز محکوم نکرده است (بعنوان نمونه می توان از حمله به گرانادا، پاناما... نام برد).

وضع در سازمان های منطقه ای نیز به همین منوال است. مثلاً در جامعه اروپایی تصمیمات به عهده گروهی از تکنوکرات ها یا به اصطلاح "کمیسسیون اروپایی" است، که از طرف دولت ها تعیین می شوند، ولی در اقدامات خود "مستقل"، یعنی غیر مسئول، هستند و غالباً از کادرهای وابسته به مدیریت موسسات چند ملیتی تشکیل شده اند.

ویژگی دوم سرمایه داری انحصاری-دولتی در مرحله کنونی عبارتست از نقش برتری که از این پس سرمایه مالی به زیان سرمایه تولیدی برعهده خواهد داشت. چنانکه می دانیم یکی از مهمترین ویژگی های دوران اخیر عبارتست از سطح استثنائی بالای نرخ بهره، که با وجود کاهش نرخ تورم (که توجیه آن بود) همچنان حفظ شده است. ریشه این وضع را باید در سیاست ایالات متحده جستجو کرد. آمریکائی ها برای آنکه هزینه های عظیم نظامی خود را تأمین کنند، زیر بار بدهی سنگینی قرار گرفتند. بدهی دولتی آمریکا با فاصله بسیار زیاد در همه جهان بیشترین است. برای بدست آوردن اعتبار لازم بود، که وجود نرخ بالای بهره را بپذیرند. دیگر دولت های بزرگ سرمایه داری و از جمله فرانسه، بنا به دلائل مشابه و نیز برای آنکه کسری بودجه روز افزون خود را تأمین کنند، در همین مسیر تورم قدم برداشتند.

استفاده سرمایه مالی از بدهی های دولتی مسئله تازه ای نیست و در قرون شانزده و هفده یکی از منابع "آنباشت بدهی" سرمایه را تشکیل می داد. در قرن نوزدهم سرمایه صنعتی جایگاه مهمتری از سرمایه مالی بدست آورد و نرخ بهره در نتیجه تأثیر بازار نسبتاً پائین ماند. در این دوران سرمایه مالی عمدتاً دیگر به صورت سرمایه ربائی فعالیت نمی کرد و نقش کمکی را برای سرمایه صنعتی ایفاء کرد. سود این سرمایه از روی سود موسسات حساب شده و

یکبار دیگر آن کلام تاریخی انگلس را تکرار کرد: باور می شد، که بالاخره پرولتاریای مبارز با شکست انقلاب روسیه دفن شده است. ولی برعکس این ادعا جنبش طبقه کارگر انقلابی نیرومندترین بلوغ و خیزش غیر قابل اجتناب را آغاز کرد.

اکنون کمتر از ۵ سال بعد از فروپاشی اتحاد شوروی و تلاشی حزب کمونیست اتحاد شوروی، نه تنها امکان آن هست، که با استفاده از دانش ماتریالیسم تاریخی از یک خیزش غیر قابل اجتناب سخن گفت، بلکه می توان تجلی آن را در مبارزات توده ها و کار احزاب کمونیست در تمام قاره ها دید.

مارکس و انگلس از درس های کمون پاریس بسیار آموختند. وظیفه ما آموختن از فروپاشی اتحاد شوروی و کمون و تجارت متعدد دیگر است. بسیاری از احزاب مارکسیست اکنون توجه خود را به این وظیفه معطوف کرده اند. آنها از روندهای پیچیده ای که سوسیالیسم و احزاب کمونیست شوروی و اروپای شرقی را به نابودی کشاندند، می آموزند و کار خود را مرور کرده و تئوری و عملکرد خود را بهبود می بخشند. نیروی واقعی و هدایت کننده این پویا نوین، برای ما، طبقه کارگر کشورمان و مجموعاً طبقه کارگر بین المللی است. هیچ نیروی نمی تواند جایگزین طبقه کارگر شده و هیچ حزب کمونیستی نمی تواند آنرا نادیده انگارد. این بخش ماهوی و ضروری از پروسه تولیدی امروزین است و تا زمانی که طبقه کارگر استثمار شوند وجود دارد، جنبش طبقه کارگری، که خواهان پایان استثمار و پیامدهای آن می باشد و نیاز به احزاب سیاسی متعهد برای این هدف، وجود خواهد داشت.

پس از ضربات وارده به آروگاه سوسیالیسم، برخی که ارزیابی بالا را نمی پذیرند، مواضع انقلابی خود را رها کرده و آرمان سوسیالیستی را به کنار گذاشتند. و به میزانی که هنوز مایلند در سمت سوسیالیسم و ترقی قلمداد شوند، در جستجوی راهی «نو» می باشند.

در این مقاله کوتاه می خواهم با استفاده از تجربه مشخص جنبش در استرالیا درباره این به اصطلاح راه «نو» بنویسم. با این باور که این تجربه یکی از درس های این دوره تاریخی است، که می توان از آن آموخت. این راه نو با ادعاهای «بازسازی سوسیالیستی» و «دمکراسی غیر طبقه ای»، انتقاد و رد مرکزیت دمکراتیک مفهوم «نقش رهبری» طبقه کارگر و حزب را رها کرده و حزب به مثابه سازمان فعالین، رد و مبارزه طبقاتی و «چندگراشی» در ایدئولوژی به رسمیت شناخته می شود.

حزب کمونیست استرالیا در سال ۱۹۲۰ پایه گذاری شد. پیروزی انقلاب روسیه الهام بخش کارگران مبارز و متعهد به افکار انقلابی شد. همچنین با استفاده از تجارب سیاسی چندین نسل از طبقه کارگر استرالیا، حزب فعالیت های ستودنی بسیاری را به انجام رسانید و در میان طبقه کارگر، به ویژه جنبش اتحادیه های کارگری نفوذی بسیاری یافت.

مبارزه علیه فقر و بیکاری، رکود اقتصادی دهه ۱۹۳۰ و بیکار علیه جنگ و فاشیسم و مقاومت قهرمانانه اتحاد شوروی در برابر حمله نازی ها، برای بسیاری صحت و دستاوردهای سوسیالیسم و نقش رهبری احزاب کمونیست را به اثبات رسانید.

جنگ جهانی دوم و دوران پس از پایان آن یک دوره طولانی رشد اقتصادی را برای سرمایه داری به دنبال داشت، که همزمان بود با جنگ سرد در صحنه بین المللی. مشخصه ایدئولوژیک این دوره فعالیت شدید ضد کمونیستی بود. متأسفانه در این نبرد نفوذ احزاب کمونیست در مقایسه با دوران جنگ جهانی دوم و رکود اقتصادی کاهش یافت. رهبران سرمایه داری، منجمد رهبران سوسیال دمکرات حزب کار استرالیا، دوران رشد و توسعه بعد از جنگ را «دوران طلایی» سرمایه داری عنوان نمودند. نظری که بسیاری به آن اعتقاد داشتند. کاهش بیکاری، نرخ پائین تورم و رشد صنعتی قابل توجه از مشخصه های دهه های پس از جنگ دوم است. در همین دوران جنبش طبقه کارگر قادر شد دستاوردهای چشم گیری در زمینه های اقتصادی و اجتماعی بدست آورد. اصلاحات و رفاه ها به آسانی بدست می آمدند و تحت تاثیر این پیشرفت ها ضرورت انقلاب به سختی پذیرفته می شد.

حزب کمونیست استرالیا با کاهش عضویت و نفوذ در جنبش سندیکایی به علت مقابله سوسیال دمکرات های راست گرا، روبرو شد. آرا انتخاباتی [حزب] در مقایسه با دوران جنگ کاهش یافت. اقداماتی جهت غیرقانونی کردن حزب صورت گرفت و گرچه آنها به شکست انجامیدند، اما تبلیغات شدید ضد کمونیستی و ضد شوروی در داخل و در سطح بین المللی اثرات خود را بخشیده بود. البته فشارها فقط داخلی نبود.

دوران جنگ سرد که با سخنرانی «چرچیل» در فولتون، میسوری در سال ۱۹۴۶ شروع شد. سخنرانی خروشچف در کنگره بیستم بسیاری را تکان داد. سپس فعالیت های ضد انقلاب در آلمان دمکراتیک و مجارستان و بعداً چکوساکی به میان آمد. شکاف در جنبش بین المللی کمونیستی که منعکس

هر که ناموخت ز گذشت روزگار هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار

در شماره ۱۱۶ نشریه «کار»، ارگان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) مقاله ای تحت عنوان «عمر دوم» به قلم جمشید طاهری پور منتشر شده است. طاهری پور در مقاله مزبور با استفاده از دو بیت شعر سعدی که می گوید:

مرد هنرمند خردپیشه را
تا به یکی تجربه اندوختن
عمر دو بایست در این روزگار
با دگری تجربه بستن به کار

تلویحاً فاصله گرفتن از تئوری عمومی انقلابی، یعنی جهان بینی علمی مارکسیستی-لنینیستی را زائیده تجربه سیاسی خود دانسته و آن را تولیدی دوباره تلقی می کند. وی امیدوار است، که در آینده از طریق نقد و نفی لنینیسم، «به تفکر اجتماعی معاصر» دست یابد.

لازم به یادآوری است، که در نزد مبارزان توده ای تنها تجربه انقلابی است، که همراه با آگاهی و خصلت انقلابی می تواند یک فرد را آماده ایفای نقش در تحول انقلابی جامعه بنماید. به قول زنده یاد احسان طبری: «آنچه که مربوط به تجربه انقلابی است، فقط در جریان پراتیک انقلابی و با بررسی تجارب حاصل از نهضت انقلابی میهن خود و نهضت انقلابی کشورهای دیگر (از طریق بررسی و آموزش تاریخ جنبش انقلابی) بدست می آید. تجربه انقلابی یک سیستم منظم راه حل ها، واکنش ها، برخوردها و چاره اندیشی ها را در ذهن شخص ذخیره می کند. این ذخیره کار وی را در مقابله با حوادث و اشخاص آسان می سازد، بعلاوه بر اطمینان درونی او نسبت به کار خود می افزاید و اتوریته ی او را در نزد دیگران افزونتر می کند» (بنیاد آموزش انقلابی). راهی را که طاهری پور برگزیده است، بی راهه است، که در این قرن در مقابل بسیاری از مبارزان قرار داشته است. تامل در سرنوشت آنهایی که عمداً و یا سهواً در آن گام گذارده اند، می تواند به غنای «تجربه انقلابی» همه مبارزان سیاسی بیافزاید. این تجربه ایست، که نه فقط جنبش چپ انقلابی ایران، بلکه جنبش انقلابی همه کشورها با آن آشنایی نزدیک داشته اند.

در همین رابطه مقاله ای از «پیتر سالیمون»، دبیر کل حزب سوسیالیست استرالیا را ترجمه کرده و برای انتشار در «راه توده» جهت مطالعه علاقمندان به دنبال کردن این مباحث ارسال می دارم.

الف. آذرنک

کمونیست ها و رویزیونیسم راست در "استرالیا"

انگلس در مقدمه بر «مبارزه طبقاتی در فرانسه»، اثر کارل مارکس، نوشت: «اینطور باور می شد که پرولتاریای مبارز بالاخره با [شکست] کمون پاریس دفن شد. ولی برعکس، نیرومندترین پیشرفت های پرولتاریا از زمان کمون و جنگ فرانسه-آلمان آغاز شد».

انگلس این مقدمه را در تاریخ ۱۸۹۵، ۲۵ سال پس از کمون پاریس نوشت، ولی گذشت زمان به گونه ای بود، که بتوان سمت تحولات را سنجید. حق با انگلس بود. از آن زمان پرولتاریا در اروپا و جهان به رشد خود ادامه داد. کمون پاریس مبارزات و انقلاب های بسیاری را بدنبال داشت، که نقطه عطف آنها پیروزی انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و تأسیس اولین دولت کارگری بود. احزاب کمونیست معتقد به انقلاب سوسیالیستی در کشورهای بسیاری تشکیل شدند. سرمایه داری همچنان بلاانقطاع و هر چه بیشتر و بیشتر گورکنان خود، طبقه کارگر را بوجود آورد. متعاقباً انقلاب ها در اروپا و آسیا بوقوع پیوستند، و سپس کوبا محاصره سرمایه داری را در نیمکره غربی در هم شکست.

ما می توانیم در قلب همه این تحولات پیشروی تاریخی طبقه کارگر بین المللی و جنبش های انقلابی را مشاهده کنیم.

فروپاشی اتحاد شوروی و حکومت های سوسیالیستی اروپای شرقی، یکبار دیگر باعث سرمستی ارتجاع بین المللی شده است. آنها فریاد می زنند، که «کمونیسم مرده و به گور سپرده شده است». ادعا می شود، که این فروپاشی بیانگر پایان تاریخ است. به این معنا که سرمایه داری بالاترین سطح پیشرفت بشریت است و نباید با هیچ سیستم اجتماعی دیگری جایگزین شود. می توان

التقاطی بود. هیچگونه انسجام تشکیلاتی نداشت و از هرگونه پیشنهاد انضباط گریزان بود و شیوه "هر کار دلت می خواهد بکن" را دنبال می کرد. بر طبقه کارگر متکی نبود. از نظر جهت ایدئولوژیک و تشکیلاتی، حزب چپ نو، حزبی سوسیال دمکرات متمایل به چپ، در کشوری بود، که در آن از قبیل یک حزب سوسیال دمکرات جا افتاده وجود داشت. حزب کارگر استرالیا کماسکان از وفاداری و حمایت سیاسی اکثریت طبقه کارگر و بسیاری از روشنفکران برخوردار بوده و قادر است، فعالیت های چپگرایانه را در صفوف خود دربرگیرد. [پنابراین] جایی برای حزب سوسیال دمکرات دیگری وجود نداشت. حزب چپ نو عمر کوتاه ۲ ساله ای داشت و در سال ۱۹۹۲ منحل شد. تراژدی این است، که بسیاری از فعالین نخبه و متعهد به آرمان سوسیالیستی به بن بست کشیده شدند و حزب کمونیست استرالیا، که آنها از آن پیروی می کردند، نابود شد.

روند حوادث در اتحاد شوروی و تاثیر جهانی آن

زمانی که ریزیونیسم راست حزبی را که نقش رهبری دولت سوسیالیستی را برعهده دارد فرا می گیرد، نتیجه چیزی جز رها شدن نقش رهبری حزب کمونیست و نابودی سوسیالیسم نخواهد بود. اتخاذ نظرات و عملکردهای ریزیونیستی راست توسط گورباچف و دیگر رهبران حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی این عواقب را در اتحاد شوروی سوسیالیستی سابق به همراه داشت. قاجعه ای برای مردم و حزب کمونیست اتحاد شوروی و همچنین جنبش های انقلابی و رهایی بخش بسیاری از کشورها.

اتحاد شوروی مشکلات زیادی داشت، که باید آنها را حل می کردند. این توهم در بسیاری وجود داشت که پذیرش ریزیونیسم راست باعث غلبه بر آنها خواهد شد. بمانند استرالیا، این روش، لباس "بازسازی سوسیالیستی" را به تن داشت. رها کردن مارکسیسم، پذیرش غیر اصولی سازش ها در مبارزه طبقاتی و نهایتا طرد مبارزه طبقاتی منجر به نابودی حزب انقلابی طبقه کارگر شد. این یعنی بازگشت و تجدید حیات بورژوازی و فلسفه ایده آلیستی. در مورد یک کشور سوسیالیستی این به برقراری حاکمیت طبقاتی سرمایه داری منتهی شده و انکار سوسیالیسم را می رساند. این است نتیجه ناگزیری، که از تجربه حزب کمونیست استرالیا و تجربه جهانی دوران اخیر بدست می آید. لازم است، که درباره مواضع ایدئولوژیک اضمحلال طلبان حزب بیشتر گفته شود.

طرح مباحثاتی مبنی بر تقدم مبارزه برای "ارزش های انسانی" بر مبارزه طبقاتی برای کمونیست های استرالیا به سال ۱۹۷۲ باز می گردد، ولی این نظریات اول از همه رابطه وجود با شعور را قلب کردند. "اریک آرونز"، یکی از رهبران طراز اول حزب کمونیست استرالیا در سال ۱۹۷۲ در کتاب "فلسفه برای دنیای در حال انفجار: ارزش های امروز"، اینطور نوشت، که «در شرایط کنونی تغییر در شعور قبل از اینکه شرایط عینی بطور مناسب تغییر داده شوند، ضرورت دارد، و نه «او ادعا نمود، که «از آنرو که ارزش ها با عام ترین تلقیات توده ها سر و کار دارند و براساس آنها عمل می شود، می توان آنها را به مثابه آن عامل انسجام اجتماعی تلقی کرد، که یک سیستم اجتماعی را برهم نگه می دارد». آرونز اظهار نمود، که «مارکسیسم، آنگونه که تکامل یافت، نظری مبهم، حتی تحقیرآمیز نسبت به ملاحظات اخلاقی، معنوی و ارزشی بخود گرفت». او در مورد ساختار طبقاتی جامعه نوشت «کوشش های بسیاری برای یافتن شالوده ای برای تحلیلی که بتواند نقطه آغازین عینی، جهت بکار رفتن اسلوب کلاسیک مارکسیسم در توصیف نیروهای طبقاتی جامعه مدرن باشد، صورت گرفته است». او ادامه داد «در بین هشتاد درصد توده هایی که صاحب هیچگونه ابزار تولیدی نیستند، اقشار گوناگون و ناهمگرا وجود دارند. آنها می توانند طبقه و اگر بخواهیم طبقات فرعی خوانده شوند، [ولی] جستجو برای یافتن طبقه ای پیشرو بین این اقشار به شیوه کلاسیک که طبقه بورژوازی در انقلابات بورژوازی، رهبری را داشت سعی در بکار گرفتن مدلی است، که قابل انطباق نیست». همچنین به قول آرونز «اکنون به نظر می رسد که دلیل عدم موفقیت آن کوشش ها [تحلیل های سیاسی] این است، که آنها از چارچوب ارجحیت مالکیت بر دیگر روابط اجتماعی و تعیین شعور توسط این روابط مالکانه فرارفته و جنبه های حیاتی دیگر نادیده گرفته شده و یا ناچیز شمرده می شوند».

هدف از طرح این دیدگاه ها در اینجا، نشان دادن مواضع ایدئولوژیک است، که برای حمایت از سمت گیری سیاسی که توسط رهبری حزب کمونیست استرالیا اتخاذ شد، بکار گرفته شدند. همانطور که گفته شد، این مواضع در آن زمان برای تحقق "توسازی" حزب پیشنهاد شدند. چندگرایی شالوده اصلی کوشش های حزب کمونیست استرالیا برای تشکیل یک ائتلاف "چپ" بود و بعد از اضمحلال حزب، حزب چپ و تداوم تفحص چندگرایی بود. به قول آرونز «چندگرایی آمده است، تا در تعهد سیاسی، شیوه زندگی، فلسفه و

کننده جدائی میان احزاب کمونیست اتحاد شوروی و چین بود، باعث شد که بسیاری به دنبال راه دیگری بگردند.

با این وجود حزب کمونیست استرالیا (و به نظر می رسد، بسیاری احزاب دیگر) نتوانستند بطور مناسب به این مسائل برخورد کنند. دو برخورد افراطی پدیدار شد. یکی که همه چیز را می بخشید و دیگری که همه چیز را محکوم می کرد. یک تحلیل کاملاً عینی، تحلیلی که اصول سوسیالیستی و تئوری مارکسیستی را از انحرافات، جنایات و سوءاستفاده ها جدا سازد مورد نیاز بود. این وظیفه اکنون در سطحی نو و از بسیاری جهات تازه در جنبش بین المللی کمونیستی آغاز شده است. در این زمان پدیده های دیگری ظاهر شدند. ده های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ شاهد ظهور جنبش آزادی زنان بود، و مبارزات دانشجویی و جنبش کارگران در اواخر دهه ۶۰ مبارزه علیه جنگ ویتنام صدها هزار نفر را به خیابان ها کشید و سپس جنبش محیط زیست نیز پدیدار شد.

حزب کمونیست استرالیا در این جنبش ها گردان های جدید را برای مبارزه در راه سوسیالیسم می دید، اما این ارزشیابی در حقیقت برآوردی خوش باورانه و زیاده از توان انقلابی این جنبش ها بود. رهبری حزب کمونیست استرالیا در این جنبش ها چیزی را می دید، که وجود نداشت. آنها همزمان ادعا کردند که طبقه کارگر جذب سیستم بورژوازی شده است. بر بها دادن به حرکت های عمومی و کم بها دادن به طبقه کارگر، توأم با به بی توجهی به مبارزه طبقاتی و مارکسیسم انجامید. به نظر می رسید این ها [مبارزه طبقاتی و مارکسیسم] جای خود را به نیروهای اجتماعی طبقه میسان و ارزش های انسانی و "چندگرایی" داده اند.

چرخش به راست رهبران سوسیال دمکراسی عامل دیگری بود، که بر تحولات دهه ۱۹۸۰ اثر گذاشت. بحران گسترش یابنده سرمایه داری، بحران سوسیال دمکراسی را به همراه داشت. رهبران آن، بسرعت تئوری های بااصطلاح معقول اقتصادی را پذیرفتند. این چرخش به راست رهبران سوسیال دمکراسی به این توهم دامن زد، که جا برای یک حزب سوسیال دمکرات چپ که بتواند بیشتر از حزب کمونیست مورد پسند عمومی واقع شود، باز شده است.

همه این عوامل در طی یک دوره نسبتاً طولانی عمل کردند، ولی مجموعاً زمینه را برای رشد ریزیونیسم راستی که بطور سریع در حزب کمونیست استرالیا رویتد، بوجود آوردند. با آنکه این روند در اوایل دهه ۱۹۶۰ آغاز شد، اما حقیقت پیوسته در پس ادعای ضرورت تغییرات برای "بازسازی" حزب و اهداف سوسیالیستی، پنهان می شد. ادعا می شد، که مفاهیم نو ایدئولوژیک بیانگر "پیشرفت اجتماعی"، "رهائی" نو و "ارزش های انسانی" هستند و به آنها گسترش و بسط مارکسیسم اطلاق می شد. مدتی سبزی شد، تا بیشتر اعضا، حزب به ماهیت واقعی این سمت گیری پیشنهادی رهبری پی ببرند. گرچه بازبینی واقعیات عینی برای به حساب آوردن تغییرات اقتصادی-سیاسی و اجتماعی، که در جامعه صورت می گیرند، یک ضرورت همیشگی است، این بایستی با بکارگیری اصول پایه های تئوری مارکسیسم صورت پذیرد. ولی حقیقت آن بود، که مارکسیسم اندک اندک رها گردید و گام در مسیر نابودی حزب و رها کردن آرمان سوسیالیستی برداشته شد.

پذیرش نظرات نو اصول سازمانی "نو"، نوسازی را بدنبال نداشت. در عوض روندی آهسته در جهت اضمحلال حزب بوجود آمد، که نهایتاً حزب کمونیست استرالیا در سال ۱۹۹۰ به آن رسید. حزب نه بطور مستقیم توسط طبقه حاکمه، بلکه از درون نابود گردید.

برای زمینه سازی در جهت اضمحلال سازمانی حزب کمونیست استرالیا، رهبری آن ایجاد یک حزب چپ نو (NLP)، حزبی به اصطلاح "فراگیر" را اعلام نمود. رهبران حزب کمونیست استرالیا تصور می کردند، می توانند حزبی ایجاد کنند، که بتواند بسیاری از فعالین جنبش های گوناگون اجتماعی را جذب کند. علیرغم نقش بسیار مثبت و فعالیت جسورانه نیروهایی از این جنبش ها، بسیاری از آنان نمی خواستند و نمی خواهند در یک حزب سیاسی سازمان دهی شوند. آنها نه تنها یک استراتژی سیاسی رشد یافته نداشتند، بلکه در جهت پذیرش یک تئوری انقلابی نیز حرکت نمی کردند.

طرفداران تشکیل "حزب چپ نو" بر این فرض بودند، که این حزب نو سوسیال دمکرات های چپ را نیز به سوی خود خواهد کشید. این فرض درست از آب درنیامد. سوسیال دمکرات های چپ گرا به حضور خود در حزب کارگر استرالیا ادامه دادند و فقط به خاطر یکپارچگی حزب و با هدف نگهداشتن حکومت، پذیرای سیاست های دست راستی شده و در آن مسیر پیش رفتند. در پایان معلوم شد، که ترکیب فرصت طلبی و فقدان تئوری و تعهد طبقاتی، قوی تر از تعهد ادعایی برخی از سوسیال دمکرات های چپ به سوسیالیسم و عدالت اجتماعی بود.

این حزب نو و ادعائی "فراگیر"ی آرمان سوسیالیستی را در نظر نداشت. شالوده خود را بر ایدئولوژی مارکسیستی بنا نکرد و "چندگرا" و

انتخابات پارلمانی روسیه

انتخابات پارلمان روسیه با پیروزی چشمگیر کمونیستها به پایان رسید. کمونیستها توانستند در این انتخابات ۲۲ درصد آراء را به خود اختصاص دهند. این پیروزی با شکست بزرگی برای طرفداران "لیبرالیسم اقتصادی" در روسیه بود، که رهبری آنها را "ایگور گایدار" بهعهده دارد.

پیروزی کمونیستها در انتخابات روسیه، درحالیکه رویدادی مهم به شمار میرود و حکایت از عمق ناراضی مردم از حکومت کنونی و گرایش به چپ و دفاع از آرمانهای اساسی انقلاب اکتبر است، به معنی تحولات سریع در اوضاع روسیه نمی تواند تلقی شود. حقیقت آنست که جهان سرمایه داری در سالهای پس از فروپاشی، از هیچ امکانی برای نابودی ساختار اجتماعی این کشور و استوار ساختن پایه های خود در آن چشم پوشی نکرده است. این واقعیت در کنار، اشتباهات گذشته کمونیستها در اتحاد شوروی، از هم پاشیدگی تمامی سازمانهای سیاسی- صنفی و بی محتوا شدن آنها در دوران اخیر، همه دست به دست هم می دهند تا با تردید به حاصل عملی انتخابات اخیر و پیروزی کمونیستها در این کشور نگاه شود. بمباران پارلمان روسیه، نشان داد که امپریالیسم و خاتین به قدرت دست یافته در روسیه، برای حفظ شرایط موجود در این کشور از هیچ عملی رویگردان نیستند. تمامی ضعف بزرگ روسیه، هم در دوران قیام ماه اوت ۹۱، هم در جریان بمباران پارلمان و هم در خیزش های بعدی، در سقوط سیاسی، عدم تشکل و بی اعتمادی مردم به امکان تحولات اساسی نهفته است. نتیجه انتخابات اخیر نشان داد، که زمینه اجتماعی برای غلبه کردن بر این ضعف ها وجود دارد و در صورت به حرکت در آمدن جنبش متشکل و منسجم، سدهای به ظاهر استواری که جهان سرمایه داری و کارگزاران آن در حکومت روسیه بدان متکی هستند، می تواند فرو ریزد. هیچکس نمی تواند، زمان به حرکت در آمدن جنبش های توده ای را پیشگویی کند، اما حضور و رشد آنها می توان بر اساس نشانه های موجود باز شناخت و روند آنها پیش بینی کرد. انتخابات اخیر و پیروزی کمونیستها، نشانه ای از این جنبش است؟ به این سؤال تحولات آینده پاسخ خواهد گفت. اگر رای مردم، نشانه مخالفت آنها با اوضاع فلاکت بار کنون، سقوط اعتبار و حیثیت بین المللی اتحاد شوروی (و روسیه)، رشد خیزش ملی در کشور و... باشد (که همه شواهد می گوید هست) تحولات آینده فزاینده نتایج آراء انتخابات اخیر خواهد بود.

کنگره حزب کمونیست اسپانیا

چهارمین کنگره حزب کمونیست اسپانیا برگزار شد. در این کنگره "جولیو آنکوتا" باتفاق آراء بار دگر به عنوان دبیر کل حزب انتخاب شد. مهمترین مسئله ای که در این کنگره مورد بحث قرار گرفت و مطبوعات اسپانیا نیز بصورتی وسیع آنها منعکس ساختند، موضع حزب برای کار مستقل سندیکائی بود. دبیر کل حزب، در این باره گفت: «چه کسی می تواند مانع آن شود، که ما در مراکز تولیدی گروه های کمونیستی خودمان را ایجاد کنیم؟» این تصمیم کنگره در برابر سیاست سازشکارانه ای اتخاذ شد، که سندیکاهای کنونی در اسپانیا پیگیری می کنند و تحت تأثیر حزب سوسیالیست اسپانیا، موضعی را اتخاذ کرده اند، که در جهت منافع سرمایه داری این کشور می باشد. دومین موضوع مورد بحث کنگره، سیاست اتحاد بین دو حزب کمونیست اسپانیا و حزب کاتالونیا بود. این حزب در منطقه کاتالونیا اسپانیا و در کنار حزب کمونیست این کشور فعالیت دارد. اختلاف دو حزب بر این اساس است، که حزب کمونیست اسپانیا طرفدار حضور در جبهه چپ با حفظ استقلال است (سیاستی که اکنون اجرا می شود و نقش رهبری جنبش چپ به عهده حزب کمونیست است) ولی حزب کاتالونیا، خواهان حل شدن در جنبش چپ است. دبیر کل حزب کمونیست اسپانیا در جریان بحث های مربوط به اتحاد، رسماً اعلام داشت، که حزب کمونیست اسپانیا مادر همه کمونیست ها است. این سخنان با استقبال همه شرکت کنندگان در کنگره روبرو شد. حزب کاتالونیا، اکنون ۱۰ هزار عضو دارد و از طریق لیست چپ به پارلمان راه یافته و در انتخابات شهرداری ها نیز به پیروزی هائی دست یافته است. کنگره با آنکه مواضع مارکسیستی حزب را تأیید کرد، به پیشنهاد مربوط به نامیدن حزب، بعنوان حزب "گنیستی" رای نداد!

بطور کلی در روش تشویریک ... بماند. این چنین ترتیب ظاهراً بدون شکلی... ممکن است در مقایسه با ساختارهای اجتماعی جامع و سیستم های فکری، که بواسطه دفاع رزمجوانانه از آنها در برابر نظرات مخالف و نهایتاً در برابر نوآوری و دگرگونی، شکننده و زوال پذیرند، ماندگارتر ثابت شوند. آریک آروتر "کوشید تا پلورالیسم تشویریک مسلم در جامعه را در مارکسیسم و به درون حزبی، که مبتنی بر مارکسیسم است، رسوخ دهد. گوناگونی ناگزیر نقطه نظرهای سیاسی درباره موضوعاتی کثیر در جامعه، یک چیز است، "چندگرایی" ایدئولوژیک در درون یک حزب مساله کاملاً متفاوت دیگری است.

مارکسیسم ماهیتاً نقدگرا بوده و تغییر را "شیوه زندگی" همه چیز می داند. ولی این دیالکتیک دنیای متغیر با التقاطی از تئوری های فلسفی گوناگون، که در جامعه می توان یافت، تفاوت دارد. "فراگیری"، مفهوم دیگری بود، که توسط رهبری حزب کمونیست استرالیا به پیش برده می شد. این واژه معمولاً در مقابل "فراگیر نبودن" منسوب به یک حزب مارکسیست، قرار می گیرد، ولی چگونه حزبی که با جماعت مارکسیسم رهبری شده و جوانب متعدد پدیده ها را در نظر گرفته و بر اساس واقعیات جامعه تقسیم می گردد، می تواند "فراگیر" نباشد؟

ادعا می شود، که چون دیگر سازمان های اجتماعی "فراگیر"ند (و چون فراگیری بعد از نافرایی است)، یک حزب کمونیست باید بازتابی از تشکل های گوناگون اجتماعی باشد. برای حصول به این، حزب باید چندگرایی ایدئولوژیک را پذیرفته، حزبیت در مبارزه طبقاتی را رها ساخته و مفهوم بورژوازی لیبرال سازمان را به جای مرکزیت دموکراتیک بپذیرد.

رهبران حزب کمونیست استرالیا با تاسیس حزب چپ نو کوشیدند، که به نظرات و عقاید خود در مورد فراگیری، تحقق بخشند. این همه اصول ایدئولوژیک و سازمانی آنها را در بر می گرفت. تجربه نشان داد، که این شکست مفتضحی بود.

می توان اینطور استدلال نمود که احزاب کمونیست بخشی از جامعه بوده و بنابراین بخشی از "فراگیری" جامعه هستند، ولی در عمل آنها بی که "فراگیری" را موعظه می کنند، سعی در جدا کردن و بیرون راندن احزاب کمونیست از شرکت در زندگی اجتماعی و سیاسی دارند. در مورد رهبران حزب کمونیست استرالیا، آنها با نابودی کامل حزب به این مقصود دست یافتند. رابطه مستقیمی بین این شالوده ایدئولوژیک و دگرگونی تدریجی حزب کمونیست استرالیا، دست برداشتن از مواضع طبقاتی آرمان سوسیالیستی اش، از مرکزیت دموکراتیک به مثابه اصل سازمانی حزب، از پایه کارگری اش، و از نقش انقلابی آن در جامعه، وجود دارد. اضمحلال نهائی آن به عنوان یک سازمان، صرفاً نتیجه منطقی راه "نو" بود، که در دهه ۱۹۶۰ آغاز شد.

ضروری بود که با گرایش رویزیونیسم راست در حزب کمونیست استرالیا شدیداً مقابله شود و اگر چه تحقق آن مدتی طول کشید، این دلیل اساسی برای تشکیل حزب سوسیالیست استرالیا در ۱۹۷۱ بود.

تجربه رویزیونیسم راست در دوره کنونی قطعاً نشان می دهد، که آن انحرافی از مارکسیسم بوده، ذاتاً ضد کمونیست و ضد سوسیالیست است.

دنباله روی از آن در بهترین حالت یک حزب کمونیست را به یک حزب سوسیال دموکرات و یا حزبی از نوع رادیکال تبدیل خواهد نمود. [رویزیونیسم] اگر در دولت سوسیالیستی ریشه پنداند، منجر به نابودی سوسیالیسم و برقراری دوباره حاکمیت بورژوازی، ایدئولوژی بورژوازی و روابط اقتصادی سرمایه داری خواهد شد.

رویزیونیسم همیشه در جامعه حضور داشته و در جنبش کمونیستی نفوذ می کند. پایگاه ویژه آن در میان طبقه میانی جامعه است و نشان دهنده موضع ناپایدار آن بین طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار است. در طبقه کارگر و جنبش های کمونیستی، رویزیونیسم راست بازتاب ایدئولوژی بورژوازی است و آنها را که پایبندیشان به تئوری مارکسیستی-لنینیستی و طبقه کارگر محدود بوده و یا رشد نکرده است را به خود جذب می کند. رویزیونیسم راست، نوعی از ایدئولوژی بورژوازی است و نه گونه ای از مارکسیسم.

نتایج سهمناک رویزیونیسم راست همان فاجعه ای است، که بر سر شهروندان کشورهای سوسیالیستی سابق آمده است. نقش آن در نابود کردن احزاب انقلابی شماری از کشورها، باید همگان را به هشدار برای تشخیص و کوشش در غلبه بر نفوذ آن، در هر کجا که ظاهر شود، رهنمون باشد.

متکی به مارکسیسم-لنینیسم در تمامی غنای علمی آن، و ابتکار انقلابی می توان بر رویزیونیسم راست فائق آمد. البته مارکسیسم-لنینیسم به همان نسبت نیز با جزم گرایی و سکتاریسم چپ، که این خود روی دیگر سکه رویزیونیسم راست می باشد، مخالف است.

آخرین گزارش از آرایش انتخاباتی در ایران

در ایران، بسیاری از کاربدستان حکومتی و گردانندگان احزاب غیر آشکار، سرانجام و در آستانه انتخابات مجلس اسلامی از پرده بیرون آمدند! در مجلس اسلامی نیز خط و خط کشی های پشت صحنه آشکار شد. روزنامه سلام در همین رابطه نوشت: «در این آخرین هفته های مجلس چهارم، مثل اینکه برخی از نمایندگان تخم کبوتر خورده و سرانجام زبان باز کرده اند!» جدا از طعنه ای که در نوشته «سلام» وجود دارد، حقیقت آنست، مطبوعات دولتی و نیمه دولتی، همانطور که پیش بینی می شد، به گرایش های گوناگون حکومتی نزدیک شده و نقش منعکس کننده نظرات آنها را پیدا کردند. ما در این گزارش، متکی به آخرین اطلاعاتی که از داخل کشور دریافت داشته ایم و در ارتباط با تشدید برخوردها برای رفتن به سوی انتخابات مجلس اسلامی، برخی خبرها را منتشر می کنیم. حتی همین اخبار و رویدادها و حوادث مربوط به انتخابات مجلس اسلامی و نوشته طعنه آمیز روزنامه سلام (که در بالا نقل شد) نشان می دهد، که انتخابات این دوره مجلس اسلامی، مانند هر حادثه و پدیده دیگری تابعی است از تحولات و تغییرات اجتماعی. شکاف برداشتن هر چه بیشتر دیوار سکوت، خود تأییدی است بر تشدید تنش های طبقاتی جامعه و تفاوت شرایط نسبت به دوره ها و سال های گذشته! دیوار سکوت را جنبش مردم برای دست یابی به آزادی و مقابله با حکومت پشت کرده به آرمان های انقلاب می شکند:

۱- جمعیت مؤتلفه اسلامی، که در ماه های گذشته دو اجلاس عمومی (چیزی شبیه کنگره) داشت، سرانجام ناچار به اعتراف شد، که در تمام سال های گذشته، مانند یک حزب حکومتی عمل می کرده و علیرغم مخالفتش با تشکیل احزاب سیاسی، خود وسیع ترین سازمان حزبی-سیاسی را داشته است. جمعیت مؤتلفه اسلامی، بزودی یک نشریه ارگان منتشر خواهد کرد! که دو شماره از آن پیش از سال ۷۴ و بصورت آزمایشی منتشر خواهد شد و انتشار منظم آن از ابتدای سال جدید (پس از انتخابات مجلس) شروع خواهد شد.

۲- روزنامه «بهن» بصورت منظم و بعنوان ارگان تکنوکرات های نزدیک به ریاست جمهوری منتشر می شود. همه جا صحبت از آن است، که حزبی با همین نام نیز از ابتدای سال جدید و پس از انتخابات مجلس اسلامی تشکیل خواهد شد.

۳- در مجلس اسلامی طرفداران خط و تفکر اقتصادی-سیاسی هاشمی رفسنجانی سرانجام اعلام داشتند، که حزب تشکیل خواهند داد. «شاهچراغی» حزب مردم را تشکیل می دهد و «رجائی خراسانی»، که زمانی نماینده ایران در سازمان ملل متحد بود و انتشار نامه او و برخی دوستانش خطاب به رهبر جمهوری اسلامی برای مذاکرات فوری با آمریکا و ورود در مذاکرات اسرائیل و اعراب سر و صدای بسیار ایجاد کرد، حزبی بنام «دمکرات» تشکیل خواهد داد. او نیز اعلام داشته، که در آغاز سال جدید اساسنامه حزب خویش را اعلام خواهد کرد.

این تلاش ها و خواب و خیال ها به هر کجا که ختم شود، آنقدر اهمیت ندارد، که شکستن فضای جلوگیری از حضور احزاب در داخل کشور اهمیت دارد. اگر جنبشی وجود نداشت، احزابی هم تشکیل نمی شد!

اما این همه تلاش ها برای حضور سیاسی-حزبی در جامعه نیست. دو حزب «مردم ایران» و «نهضت آزادی ایران» وسیع ترین مذاکرات را در این روزها با وابستگان داخل کشور دیگر احزاب قدیمی و شناخته شده ایران دارند. این دو حزب معتقدند باید به هر شکل ممکن فعالیت علنی و رسمی را شروع کرد. شاید یکی از انگیزه های حکومت برای قبول موجودیت احزاب نو بنیاد این باشد، که مردم ایران را از گذشته تاریخی خود جدا ساخته و با تشکیل احزاب جدید، مانع مرور تاریخ احزاب در ایران بشود. این زمزمه در خارج از کشور نیز به نوع دیگری وجود دارد، که ما بموقع خود درباره آن سخن خواهیم گفت. این رایزنی ها منجر به انتشار روزنامه های ارگان این دو حزب خواهد شد؟ وقتی «جمعیت مؤتلفه اسلامی»، «مجاهدین انقلاب اسلامی» و... می توانند ارگان رسمی خود را منتشر سازند، کدام مانع می تواند برسر راه انتشار دیگر روزنامه های ایران باشد؟ آینده به این سوال پاسخ خواهد گفت!

* بصورت همزمان گفته می شود، که یکی از چهره های شناخته شده حکومتی، که احتمال بسیار می رود بزودی مسئولیت بسیار مهمی را در جمهوری اسلامی بعهده بگیرد، در هفته های اخیر برخی رایزنی ها را با برخی مخالفان بسیار شناخته شده دولت و حکومت در داخل کشور عهده دار شده است! از این تلاش به عنوان «کوشش برای تفاهم همگانی و ملی» یاد می شود. او خود، یاران و برخی حامیان خویش را مستقل از مجموعه دولت کنونی (مرکب از رسالت،

مؤتلفه اسلامی، تکنوکرات های دولتی و...) معرفی می کند و تاکنون نیز از خویش چهره ای لیبرال در عرصه فرهنگی، اقتصادی و سیاسی نشان داده است.

* در میان دولتداران و طرفداران دولت «میرحسین موسوی» نیز بحث ها پیرای نوع حضور در انتخابات، تا حد اعلام شرکت «مجاهدین انقلاب اسلامی» در انتخابات مجلس، به نتیجه رسیده است. این سازمان با کاندیداهای مستقل خود در انتخابات می خواهد شرکت کند. گفته می شود در روزهای اخیر یک سلسله مذاکرات طولانی و جدی بین وابستگان طیف رادیکال (چپ) اسلامی در جریان بوده است. این مذاکرات برای اعلام لیست کاندیداهای انتخاباتی بوده است. در همین جلسات گفته شده است، که شورای نگهبان از بیم افکار عمومی عقب نشینی کرده و نمی تواند صلاحیت ها را رد کند، بویژه آنکه از جانب احزاب و سازمان های سیاسی دیگر نیز بی اعتناء به نقش شورای نگهبان، لیست کاندیداهای قرار است اعلام شود و شورای نگهبان در مقابل عمل انجام شده قرار گیرد.

* طرفداران هاشمی رفسنجانی و تکنوکرات های دولتی، ابتدا تلاش کردند با «مؤتلفه اسلامی»، رسالت و روحانیت مبارز به تفاهم رسیده و یک لیست مشترک انتخابات اعلام کنند، اما این تلاش با شکست روبرو شد و پس از این شکست، نامه ۱۶ وزیر و کارگذار دولت رفسنجانی در حمایت از او منتشر شد. اکنون صحبت از برخی از تماس های این طیف با جناح «رادیکال» اسلامی (موسوم به چپ مذهبی) می باشد، اما در تمام زمینه ها تفاوت نظر بسیار است و بیش از آن، اعتمادها فرو ریخته است!

همه این فعل و انفعالات نشان می دهد، که اعلام لیست یکدست جامعه روحانیت (مانند گذشته ها) و سر از صندوق درآوردن یکجای آنها، امر آسانی نیست!

در این میان هنوز رهبر جمهوری اسلامی (علی خامنه ای) موضع صریحی نگرفته است، اما دو سخنرانی و اظهار نظر تهدید آمیز نشان می دهد، که او نیز - حداقل - تا این لحظه در حمایت کامل از مذهب سنی و گروه بندی رسالت-مؤتلفه اسلامی تردید دارد و از نتیجه شکست احتمالی آن- بیم دارد! یکی از این دو سخنرانی مربوط است به حجت الاسلام «موحیدی ساوجی»، نماینده مجلس اسلامی، که مانند سر مقاله در روزنامه «رسالت» منتشر شده است و در آن مقام رهبر به مخالفت با حرکات سیاسی هاشمی رفسنجانی و یارانش فراخوانده شده است. دومین سخنرانی، که بنظر ما اهمیت بیشتری دارد، متعلق است به حجت الاسلام «راستی»، که گفته است، همه چیز باید مثل زمان حضرت امام (آیت الله خمینی) باشد! ابتدا باید دید «راستی» کیست و رهبر را به کدام راه فرا می خواند. وی برای دورانی نماینده آیت الله بسیار مهمی را ایفاء کرد. در جریان انفجار نخست وزیری که منجر به کشته شدن حجت الاسلام باهنر و «رجائی» شد، او پرونده ای انحرافی درست کرد، که بر اساس آن رهبران کنونی مجاهدین انقلاب اسلامی، زیر شدیدترین ضربات سیاسی قرار گرفتند. از جمله «بهزاد نبوی». براساس این پرونده، که موجب گم شدن سرنخ های اساسی آن انفجار شد، دو تن از وابستگان سازمان مجاهدین باتهام انفجار نخست وزیری چندین سال در زندان ماند و بارها تا آستانه اعدام رفتند! این همه گذشته، در برابر موقعیت و مسئولیت کنونی حجت الاسلام «راستی» کم اهمیت است! از او اکنون نه تنها بعنوان سخنگوی «حجتیه»، بلکه بعنوان رهبر آینده «حجتیه» نام می برند! بنابراین دعوتی که از او «علی خامنه ای» برای همراهی مورد نظر خویش می کند، فقط دعوت نمی تواند باشد، بوی تهدید نیز می دهد! بنابراین «حجتیه» همچنان در پشت صحنه عمل کرده و رهبر را نیز دعوت به حمایت از برنامه های خود می کند. دوران آیت الله خمینی از نظر او، یعنی جلوگیری از فعالیت همه احزاب و بازگذاشتن دست حجتیه در پشت صحنه برای اداره واقعی کشور!

Rahe Tudeh No.44

Januar 1996

Postfach 45, 54574 Birresborn, Germany

شماره حساب بانکی:

BLZ Postbank Essen, Germany Konto No. 0517751430,

360 100 43, Germany

قیمت ۶ فرانک فرانسه ۲ مارک آلمان ۱ دلار آمریکا

از فاکس و تلفن شماره ۴۵-۳۲۰۲۱۲۳-۴۹ (آلمان) برای ارسال اخبار و گزارش های خود استفاده کنید.